

مبارزه طبقاتی در ایران

رهبری طبقه کارگر شرط لازم برای
پیروزی انقلاب همگانی

(تحلیل سیاسی)

رضا خسروی

فهرست عناوین در صفحات

۳	شاه در رفت.....
۱۰	بعد از کودتا.....
۱۴	نگرانی « متمدن ها »؟!.....
۱۸	برآمد جنبشهای ضد استعماری.....
۲۵	مضحکه « اصلاحات ارضی »؟!.....
۳۲	کوه موش زانید.....
۴۱	دوران « شکوفانی »؟!.....
۴۳	در آستانه « تمدن بزرگ »!.....
۴۹	استبداد « ایرانی... »؟!.....
۶۰	سرمایه داری « گنبدیده »؟!.....
۶۸	محرک جنبش « روشنگری »؟!.....
۷۷	ویروس « تجدد خواهی »؟!.....
۹۲	گذار از فنودالیسم.....
۹۴	بستر نافرمانی « رعایا »؟!.....
۹۷	باب و « بایبیه »؟!.....
۱۰۸	تازیانه « تمدن »؟!.....
۱۲۰	انقلاب مشروطه.....
۱۳۲	عروج میرپنج.....
۱۳۸	دیوان رضاخانی.....
۱۴۴	شارلاتانیسم « ملی »!.....
۱۵۳	منابع دسترس.....

شاه در رفت

۲۵ سال بعد از آن توطئه نفتی - استعماری،
اجرای طرح مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلیس،
خیانت شاه - زاهدی - کاشانی، دربار و ارتش و فیضیه
پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲
خورشیدی در قبال دولت قانونی ایران، کابینه مصدق،
زمانی که آن تاجدار مزدور، شاهن - شاه سفارشی،
اصلا باور نمی کرد که یک نسل « مطیع و خاموش »!
روزی بپا خیزد... انقلاب همگانی بهمین در گرفت،
اعلیحضرت غریو « خاموشان »! مردم صبور ایران،
یعنی بیش از نیمی از جمعیت ۳۵ میلیونی کشور،
مذهبی و لامذهب، فرمان انقلاب را از راه دور شنید:
بگو مرگ بر شاه... بشنوید از فراخوان سال ۱۳۳۳:

اگر ای شاه همه روسپیان، پاره کنی،

دفتر شعر مرا تا ندمد صبح سپید،

باز بر سینه دیوار نویسند براه،

مرگ بر شاه، بر این عامل رسوای سیا

یاد مانده سرگرد جعفر وکیلی بیش از تیرباران در زندان،
یکی از افسران انقلابی و کمونیست و میهن دوست کشور ما،
عضو حزب توده ایران

پیداست که تمام دستورالمعلّهای « همایونی »! با وجود ترور و اختناق، شکنجه و اعدام های آشکار و نهان... در میان مردم ایران بازتابی وارونه داشته. دلانل و شواهد زیادی وجود دارد مبنی براینکه حتی احتمال این « نافرمانی »! یک خیزش ملی و انقلابی، قیام همگانی از این دست برای نخبگان درباری، چاکران بارگاهی، لشکری و کشوری، باور کردنی نبود، مورد عنایت شاهن - شاه و جان نثاران قرار نگرفت، تا آخرین دم در جهل خود باقی ماندند. دیدیم که چطور ورق برگشت و « پدر ملت »! شاهن - شاه آریامهر، بر شیطون لعنت... مالک دهها واحد تولیدی و بازرگانی و خدماتی، شریک بنگاههای مالی و صنعتی و تجاری و مستغلاتی، سهامدار بانک های بزرگ، انواع کمپانیهای مختلط، کارتلهای نفتی و ترابری، شرکت های داخلی و خارجی، صاحب زمین های مرغوب فلاحتی در کشور با ماشین آلات کشاورزی، باغ و باغداری - شامل ۱۹ هزار آبادی در شرق و غرب و شمال و جنوب ایران + کلی دارائی منقول، میلیاردها دلار سپرده... با اولین نهیب غول انقلاب، دست و پای خود را گم کرد - گویا « شخصا و راسا »! تصمیم گرفت، بفکر نوعی سفر اضطراری، سفر کبرا، یکطرفه، بفکر دومین ماموریت برای وطن اش افتاد!؟

اینبار رفت و برنگشت...

از شما چه پنهان که اعلیحضرت شاهن - شاه،
ژاندارم سفارشی استعمار در خاور نزدیک و میانه،
هیچ چاره ای نداشت، باز دستور گرفت، ملزم شد، فقط
برای حفظ اسرار نظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه،
تا هرچه زودتر گورش را گم کند...

شاه خائن، جلاد میهن دوستان... بعد از آن
همه جنایت آشکار و نهان، حساب پس نداد و گریخت،
همراه آخرین سوگلی دربار، دردانه سرهنگ دیبا،
مامور تفتیش رضاشاهی... همراه شه بانو و توله ها،
از قضا با چشمان اشک آلود، کلی اسناد بهادر،
جواهرات « سلطنتی »؟! پنهان در چمدان های فرنگی،
برای همیشه از دور خارج شد - این سارق مسلح،
دلال سرسپرده، جنایتکار صاحب نام، منفور و منزوی،
راز ولی نعمت را با خود به گور برد. **شاه در رفت...**

با این تفصیل، سوای تعابیر مشکوک در مورد
آرایش طبقاتی جامعه ایران... از آنجا که اقلیتی ممتاز،
شاه و نزدیکان در درجه نخست + طفیلی های رام،
عالی رتبه ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی،
بلند پایه های مطیع، جان نثاران لشکری و کشوری،
تمام وسائل تولید اجتماعی را در منقار گرفته بود،

اجرای فرامین « ملوکانه »! با چاشنی چرب استعمار، در بستر مالکیت خصوصی متداول می بایست به تمرکز عمودی ثروت و توسعه عرضی فقر در سطح ملی منجر می شد. علت تقابل دار و ندار در گذشته و حال، باور کنید که اقتصاد مال خرد نیست جناب دکتر نیلی، آقای دکتر زنوزی...

اصلاحات ارضی شاهانه و تاثیر مثبت و منفی آن بر روی اقتصاد کشور فعلا مورد بحث من نیست. فقط یاد آوری می کنم که اجرای این « اصلاحات »! کشاورزی سنتی را از کار انداخت، حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ را اشاعه داد. در عمل، رژیم کودتا را، بیش از پیش، منزوی کرد.

در عین حال، شاهن - شاه احمدق که در جمع خایه مالان بلند پایه رهبری « خردمند »! می نمود، انگار نه انگار، طبق معمول، کشک خود را می سابید. در اوج « اقتدار »! با برگذاری جشن های درباری، شب نشینی های مجلل در فاصله ای نه چندان دور از گودها و زاغه های نمناک و بیماری زا در عمق زمین، حلبی آبادها و حصیر آبادها و مفت آبادها... بیشرمانه سخت کوشان را تحقیر می کرد...

اینها همه می رساند که رژیم کودتا چقدر با نیازمندی های عاجل نسل « خاموشان » بیگانه بود، چقدر از ملت صبور و سخت کوش ایران فاصله داشت. از شما چه پنهان که ایران و در دوران مورد بحث ما شباهت زیادی با یک آتشفشان داغ و خاموش داشت. خشمی فشرده، در ظاهر خفته... که ذات « ملوکانه »! اهمیت چندانی به آن نمی داد و شاید، به احتمال زیاد، آن را در قبضه خویش تصور می کرد...

ولی اینکه چرا کار آن « اصلاحات شاهانه »! به اینجا کشید و چه نیروهائی، همراه با لشکر هواداران داخلی استبداد و استعمار... در سازماندهی آن دخالت داشتند - گزارش کوتاه سال ۱۳۳۷ خورشیدی مجله تهران مصور به اندازه کافی گویاست: هم اکنون نمایندگی های ۱۰۴۸ کمپانی خارجی در رشته های گوناگون سرگرم کارند... از جمله ۳۲۰ شرکت آمریکائی، ۲۵۸ شرکت انگلیسی، ۱۵۱ شرکت آلمانی، ۱۶۰ شرکت فرانسوی، ۵۳ شرکت ژاپنی، ۴۰ شرکت سوئدی... کلید اقتصاد ایران را در دست دارند و سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون لیر استرلینگ سرمایه از ایران خارج می کنند. شاهد از غیب رسید...

حال خودمانیم، چطور می شد با فعالیت این شرکت های پر سود در کشور شاهنشاهی مخالفت کرد. به حضور سرمایه های آمریکائی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی... ایراد گرفت؟! پس آن « قانون ویژه »! که در سال ۱۳۳۴ خورشیدی، دو سال و اندی بعد از کودتای ننگین (شرح فوق) تصویب شده و ضمن تشویق سرمایه گذاری های پر سود خارجی در ایران، امنیت و انتقالشان را هر موقع و به هر صورتی، تضمین می کرد... برای چه هدف و منظوری بود؟! مهمانوازی درباری...

چون بدنبال لغو قانون محدودیت بانک های خارجی در ایران بود که هجوم سراسری بانک های ۴۹٪ - ۵۱٪ درصدی، بانک های رقیب باختری، کلی بالا گرفت و بطور رسمی - در پناه « قانون »؟! یکی پس از دیگری تاسیس شدند... در بهترین حالت، (گزارش فوق گواهی می دهد) بدون دغدغه خاطر، سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون لیر استرلینگ از قدرت تولیدی کشور را بلعیده و به همین نسبت ایران را فقیر تر از پیش می کردند. ماموریت شاه خائن...

از قرار معلوم، مثل اینکه رژیم کودتا موفق شد تا نوعی «تقسیم عادلانه»! حراج دارایی و اموال ملی ایرانیان... برای تسهیل کار مدعیان، هم پیمانان دور و نزدیک خود را سازمان داده و رضایت موقت همگان را فراهم آورده و در کردار، با ترور و اختناق، مسئولیت نوسانات بازار رقابتی، پولی و مالی و تجاری دول امپریالیستی ولینعمت را هم به عهده گرفت. گوا اینکه خودش در داخل با کوهی از تناقضات، مشکلات لاینحل روبرو بود...

بعد از کودتا

سرشماری سراسری سال ۱۳۳۵ خورشیدی نشان داد که تا آن زمان ۷۰٪ درصد جمعیت کشور در مناطق روستائی زندگی می کرده و از حوادث جاری، زد و بندهای سیاست بازان داخلی و خارجی خبری نداشته است. پس «کلاhek سرمایه داری!» در عمل، هنوز بر زمینه ای نا متجانس، بازمانده روابط فئودالی، در بستر مناسبات اربابی - هزار فامیلی می چرخید؟! که بر وسائل کهن تولید متکی بود و ۷۰٪ درصد جمعیت کشور را در بر می گرفت.

یا در بخش صنعتی، طبق آمار و ارقام رسمی، سوای صنایع استخراجی، نفت و معادن... تا سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ خورشیدی، جمعا ۹۵۰۰ کارگاه کوچک و متوسط وجود داشت که با کمی بیشتر از ۱۳۶ هزار کارگر، سهم ناچیزی در کل اقتصاد کشور دارا بود + ۱۰۰ کارخانه، که در برخی از آنها تا ۲۰۰ کارگر اشتغال داشته و مجموعا ۵۵ هزار نفر را در بر می گرفتند. تازه همین واحدهای ریز و درشت صنعتی، بد یا خوب، بدلیل سفارشات و واردات آزاد محصولات مشابه - آمریکائی و اروپائی... یا ورشکست و یا عملا در حال ورشکستگی و تعطیل بودند...!؟

بطوریکه هیچ کدام از سرمایه داران « بومی »! تمایلی به سرمایه گذاری و توسعه احتمالی آنها نداشت. حضرات ترجیح می دادند که سپرده های تفریحاتی خود در بانک های معتبر خارجی، آمریکائی و اروپائی را، افزایش دهند. بشنوید از گزارش یک نشریه داخلی، اراده آسیا: « سپرده های چهره های متنفذ (وطنی) در بانکهای خارج از بودجه کشور فزونی گرفته... »!

می گویند که کرامول ناوگان دریائی انگلیس را سازمان داد تا از ورود محصولات خارجی جلوگیری کرده و توسعه و رشد صنایع داخلی را موجب گردد. ظاهراً، رژیم کودتا، جهتی معکوس طی می کرد...؟! پس با این حساب، عقل سلیم تشخیص می دهد که راه حل دول امپریالیستی غرب، خاصه امپریالیسم آمریکائی، دیروز مثل امروز، اصلاً هیچ کاری با معضلات داخلی، منافع ملی ایران، کاری با مشکلات جاری مردم، خوراک و پوشاک و مسکن، ارتقاء مزد و اشتغال و آموزش سخت کوشان کشور ما نداشته و ندارند، حضرات اهداف خود را دنبال می کنند. همین سیاست بود که با افزایش نابسامانیها، ظهور بحرانی عمیق در جهان سرمایه داری، تشدید رقابت بر سر بازار فروش، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی در سطح بین المللی، بزیر سؤال رفت، از اعتبار افتاد.

از قضا در همین دوران بحرانی بود که اجرای نوعی « اصلاحات ارضی »؟! در جغرافیای ایران، صاحب نظران داخلی و خارجی را به فکر انداخت. چطور؟ تمام مساله اینجاست. چون این فکر « بکر »! با کاهش فروش انواع محصولات کشاورزی و صنعتی و خدماتی امپریالیسم آمریکا و شرکاء ملازمه داشت. حتی در داخل کشور هم نگرانی چهره های « متنفذ »! شاه و خایه مالان بلند پایه... که در کنار ملک داری، بیش از پیش با شغل شریف کلاهبرداری و دلالی و کارچاق کنی بسود محافل مالی و امپریالیستی مانوس شده بودند... را در بر می گرفت.

جهت رفع همین نگرانیهای داخلی و خارجی بود که آقای آموزگار در کابینه منوچهر اقبال مامور شد تا طرحی قابل قبول برای نوعی « اصلاحات ارضی »! تهیه کند. معذالک، طبق اسناد، تا سال ۱۳۳۹ خورشیدی، تا زمانی که مجلس شورای « ملی »! قانونی در این مورد تصویب و مجلس سنا هم با تغییراتی در لایحه پیشنهادی... با آن موافقت کرد، سوای بعضی چهره های « متنفذ »! کسی نمی دانست که چه نوع « اصلاحاتی... »؟! در مد نظر قرار دارد؟! از الزامات دیپلماسی سری...

بعدها معلوم شد که این « قانون کذائی »!
حداکثر مالکیت مجاز اربابی را ۴۰۰ تا ۸۰۰ هکتار
زمین تعیین کرده... مالکان (پشت پرده) مجاز بودند
که مناسب ترین زمین ها را همچنان در تملک خود
نگهدارند - اما فقط تغییری مختصر را « به اختیار »!
در شکل کنونی مالکیت اراضی مزروعی بوجود آورند.
عجب « ابتکاری... »؟! « حیرت آور اینکه جامعه
روحانیت ایران (علما)، با سرپرستی آیت الله
بروجردی، حتی تا همین حد هم رضایت نمی داد...؟!
ولی نه بخاطر مخالفت اش با رژیم کودتا، بهیچوجه،
بلکه اصلا از تغییر و در هر موردی... هراس داشت،
و مثل « مولا علی، امیرالمونین »! با هر تغییری،
حتی آبکی... در قلمرو اینجهانی باریتعالی ناسازگاری
می کرد. تا اینکه کابینه منوچهر اقبال کنار رفت و
داستان مقدماتی « اصلاحات ارضی »! مسکوت ماند.
شاید خدا خواست؟! چون در این فاصله، جنت مکان،
حضرت آیت الله بروجردی هم، با خیال راحت مرد،
دارفانی را وداع گفت و به غار باقی شتافت...

نگرانی « متمدن ها »؟!«

در دوران زمامداری کوتاه مدت « محلل »! مهندس شریف امامی آقای « ارهارد » وزیر اقتصاد وقت آلمان فدرال، که گویا برای مذاکره در باره بسط روابط بازرگانی دو جانبه میان ایران و آلمان به تهران آمده بود... در سخنانی راجع به نقش اقتصادی ایران در آینده، از روی اهداف استراتژیک امپریالیسم آلمان و شرکاء... در کشور ما، به شرح زیر، پرده برداشت: « ... به نظر ما، ایران نیازی به صنایع سنگین ندارد و باید کشوری کشاورزی باقی بماند... »؟! تاریخ ایران، برگردان فارسی، تالیف پتروشفسکی و دیگران...

تردید ندارم که این هشدار « دوستانه »! متوجه تعهد دربار، بقول اشرف، خواهر دوقلوی محمد رضا (جنده خونه...) در قبال دول ولی نعمت بود، انگیزه کودتای ننگین شاه - زاهدی - کاشانی را بدست می داد. پس ارهارد به تهران آمد تا موضوع آخرین فرمان شرکت سهامی وال استریت در مورد آینده ایران را به عرض « پدر تاجدار ملت » برساند: « ایران... باید کشوری کشاورزی باقی بماند... »! واضحتر از واضح...

پس از چندی، با سقوط کابینه آقای شریف امامی و مرگ بهنگام آیت الله بروجردی، علی امینی، از تبار هزار فامیل... نخست وزیر ایران شد و با همدستی حسن ارسنجانی، همان تحقیقات مقدماتی کابینه اقبال - آموزگار در مورد «اصلاحات ارضی» را از سر گرفت. علی امینی، در راس امور، نخست وزیر، که گویا تمام کارتهای برنده را در دست داشت؟! بسال ۱۳۴۰ خورشیدی، خطاب به مالکان بزرگ، اظهار داشت: «... شما خودتان باید با تقسیم املاک بزرگ موافقت کنید... چون در غیر اینصورت تمام املاک تان را از دست داده و از زندگی (اربابی) محروم خواهید شد...». منبع فوق الذکر.

حرف امینی متوجه خطری بود که مالکان بزرگ آن را درک نمی کردند و سنگ مناسبات متداول را به سینه می زدند...؟! اما اطلاعیه سال ۱۳۴۱ خورشیدی وزارت کشاورزی در باره موقعیت روستاها و چگونگی آرایش مالکان و دهقانان نشان می داد که چقدر اقدامات امینی - ارسنجانی برای جلب رضایت مالکان بزرگ، یا بخش قابل توجهی از آنان اثر کرده؟! بشنوید از اطلاعیه وزارت کشاورزی:

تعداد ۱۰ هزار روستای ایران به مالکانی تعلق داشتند که هر یک از آنان صاحب بیش از ۷ روستا بودند. ۵ هزار روستا در تملک مالکانی بود که هر یک از آنان ۵ تا ۷ روستا را در تملک خودشان داشتند! تقریباً ۸۵٪ زمین های زراعتی، یا مستقیماً به مالکان تعلق داشتند و یا به شکل « وقفی » زیر نظر آنها اداره می شدند... ولی چه میهن دوستان شریفی در دوران پادو - شاهی سرسپرده پهلوی، پدر و پسر، بخاطر اعتراض به همین حقیقت تلخ سال ها زندانی کشیدند، کلی شلاق خوردند، زیر شکنجه جان باختند، با فرمان « ملوکانه »! تیر باران یا اینکه به دار آویخته شدند... یادشان گرامی باد. در همین سال بود، ۱۳۴۱ خورشیدی، که امینی، در مقام نخست وزیر، فرمان صدور قانون جدید برای « اصلاحات ارضی » را اعلام داشت - بموجب فرمان این « قانون جدید »؟! هر مالک می توانست فقط یک یا چند روستای کوچک را که ۴۰۰ هکتار زمین زیر کشت را شامل می شد، برای خود نگهدارد! باغ ها، چایکاری ها، قلمستان ها و زمین هایی که کارگران مزدور در آنها اشتغال داشتند و یا بوسیله ماشین های کشاورزی زراعت می شدند، در تصرف مالکان باقی می ماندند؟! فقط زمینهای اضافی می بایست توسط دولت خریداری و با اقساط به دهقانان فروخته می شد...

در مورد قابلیت تحقق پذیری این « قانون »!
روزنامه های رسمی همان عصر مدعی بودند که تنها
۳ هزار روستا از ۶۵ هزار روستای موجود در کشور
از دست مالکان خارج خواهد شد...! حیرت آور اینکه
دولت امینی، تا همین حد هم موفق نشد... و ناگزیر،
کنار رفت، به ترک خدمت و ادار شد...

برآمد جنبشهای ضد استعماری

گفتیم که تلاش پر حرارت دولت امینی برای اجرای قانون «اصلاحات ارضی»! به جایی نرسید، منویات نیمه کاره... از حدود اعلانات عریض و طویل رسمی فراتر نرفت. از قرار معلوم، وضع خیلی خراب، در داخل و خارج از کشور، آشفته تر از آن بود که انتظار می رفت!؟ بحران در چند قدمی بود. بوی جنگ، دعوا برسر مناطق نفوذ، برای کنترل منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... همه جا حس می شد. بیخود نبود که امپریالیسم آمریکا و شرکاء، نگران امنیت سرمایه، شاهد برآمد جنبشهای ضد استعماری در مناطق دور و نزدیک... تازه ب فکر افتادند: نکند ایران از دست برود، دیوان رضاخانی، دربار منفور پهلوی در منازعات داخلی از پا درآید...

تاریخ مکتوب گواهی می دهد که موج عظیمی از اعتراضات توده ای، شورش و قیام، حتی جنگ های استقلال خواهانه... تمام قاره آفریقا را فرا گرفته بود. سال ۱۹۵۲ میلادی، گروه عبدالناصر، نماینده اقشار ملی - میانی، در مصر به قدرت رسید. ۱۹۵۸ میلادی، گروه عبدالکریم قاسم، رژیم پادو - شاهی بغداد، سرسپرده انگلیس را برانداخت، عراق را از مدار غرب

خارج کرد. ناصریسم و با نفوذ معنوی نسبتاً نیرومند خود در میان ملت های عرب، در آفریقای شمالی، الجزیره و تونس و مراکش... خاور نزدیک و میانه، امنیت دولت های هوادار غرب را در این مناطق تهدید می کرد!؟ و در سال ۱۹۵۹ میلادی، قیام مردم کوبا، به هدف نشست، با رهبری گروه ملی - انقلابی کاسترو، رژیم باتیستا را ساقط، بکلی تعطیل کرد، کوبای انقلابی از امپریالیسم آمریکا فاصله گرفت...

بدنبال استقلال یک سلسله از کشورها در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، گرچه این « نافرمانی »! نظم مستقر، استثماری - استعماری را دگرگون نکرد، اصلاً یک چنین رسالتی هم نداشت... بازار بین المللی، تا حدودی، نسبتاً قابل توجه، با از دست دادن شماری از خریداران « معتبر »! از رونق افتاد، تجارت کند، در مواردی خوابید، کالای مرجوعی در انبارها تلمبار شد، اجازه نمی داد که سرمایه، خاصه نوع غربی آن، مثل سابق، روال عادی داشته باشد. چون تمام جنبشهای ضد استعماری متوجه غرب بود...

ولی رژیم کودتا، پادو - شاهی منفور پهلوی، با آنهمه تعهدات « محرمانه »؟! قصه دیگری دارد. تابع امپریالیسم آمریکا و شرکا، در برابر نوسانات بازار ایمن نبود و با کمترین تغییر در این عرصه به درد سر می افتاد، دست و پای خود را گم می کرد...؟! زندگی زحمتکشان کشور، رنجبران شهری و روستائی، شاغل و بیکار و بازنشسته، طوری بود که هر تردیدی، به هر دلیل و بهانه ای، شاهن - شاه و دربار که هیچ، حتی از جانب مسئولان امور، کارمندان عالی رتبه، کشوری و لشکری، موج اعتراضات زنجیره نی را بدنبال می آورد. همین تردیدها بود که اعتصاب نفتگران را در دوران زمامداری اقبال تسهیل کرد. دیری نپائید که پیروزی بزرگ نفتگران (در اعتصاب) برای اضافه دستمزد، تسهیلات رفاهی... مبارزات مشابهی را در سایر شاخه های صنعتی کشور دامن زد. مثل اعتصاب کارگران کوره پزخانه های تهران، اعتصاب کارگران معادن منگنز رباط کریم، اعتصاب کارگران بافندگی و ریسندگی اصفهان، اعتصاب کارگران بافندگی وطن، اعتصاب کارگران سد دز، اعتصاب کارگران بافندگی شهناز، کارگران ریسندگی پارس شیراز و لنگرود، کارگران تاسیسات نفت مسجد سلیمان و اعتصاب رانندگان تاکسی تهران...

ضمن اینکه شورش و عصیانهای پراکنده دهقانی هم، در سال های پس از کودتا، لحظه ای آرام نمی گرفت. کار به جایی کشید که روزنامه و نشریات رسمی کشور، گاهی، شمه ای از همین رویدادهای پراکنده را منعکس می کردند...؟! سال ۱۳۳۵ خورشیدی، زد و خورد های دهقانان در ۳ روستای گیلان با محصل مالیاتی و ژاندارمهای اعزامی! ۱۳۳۷ خورشیدی، اعتراضات + بست نشینی دهقانان در گرگان و اردکان علیه بیداد مالکان برای انحصار معاملات تنباکو! ۱۳۳۹ خورشیدی، هجوم ۲۰۰ تن از دهقانان آمل، با بیل و سنگ و چوب... به املاک دو مالک بزرگ منطقه! ۱۳۴۰ خورشیدی، کوچ جمعی دهقانان روستای امین آباد اراک، به اتفاق تمام اعضا خانواده، حتی دام هایشان به شهر، به منظور شکایت از مالک محلی به فرماندار! در همین سال، قریب ۵ هزار نفر از دهقانان شمال، به منظور اعتراض علیه فشارهای مالکان منطقه، جاده کناره را بستند...! ۱۳۴۱ خورشیدی، ۴ هزار نفر از دهقانان منطقه همایونشهر در ۲۰ کیلومتری اصفهان، املاک مالک محل را مورد هجوم قرار دادند... و تلمبه چاه عمیق وی را از کار انداختند! ده ها تن از دهقانان املاک مهدوی ها در بابل، با سنگ و چوب... به مقابله با مالک و ژاندارم ها پرداختند! در لاهیجان، نظامیان به روی دهقانی که یکی از مالکین محل را کشته بودند

آتش گشودند! در آذربایجان، عملاً شورشی در گرفته بود + تظاهرات گسترده دانشجویان و دانش آموزان تهران... که چندین کشته و تعدادی مجروح بجای گذاشت. اعتصاب معلمان و کارکنان تلگراف خانه ها، تمام این حوادث، رویدادهای پراکنده... ترور و اختناق و سرکوب در ایران و جهان حکایت از آن داشت که سیاست جاری امپریالیسم آمریکا و شرکاء برای مهار خلق ها و ملت های یاعی، کنترل جنبش ترقی خواهانه، با شکست روبرو شده است...

رفته رفته، دمکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی... مختل شد، بزیر سنوال رفت. دنیای «آزاد»! زیر فشار مبارزه جاری کارگران خودی در سر زمین پایگاه، جنبش های ترقی خواهانه، ضد استبدادی و ضد استعماری... احساس خطر کرد، ب فکر نوعی تعدیل و تعامل، تعادل نیروهای درگیر افتاد. علت «اصلاحات ارضی»؟! برای تضمین امنیت رژیم کودتا در قبال نافرمانی ها، یک انقلاب ارضی حیاتی، یا هر نوع تحول ساختاری، اقتصادی و اجتماعی در جغرافیای سیاسی ایران...

ناگفته نماند که رژیم پادو - شاهی باند پهلوی، در استراتژی ناتو و ناتوچی ها... نقشی حساس داشت، هنوز نمی بایست در منازعات داخلی از پا درآید؟! خاصه در شرایطی که دموکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی... با کلی مشکلات عیده: فرسودگی وسائل تولید، در کشاورزی و صنعت، محدودیت بازار فروش، کاهش مواد خام و انرژی در سرزمین پایگاه روبرو بود.

برای رفع تمام این مشکلات دست و پاگیر، طرحی عاجل، و یا سیاستی لازم بود تا در کوتاه مدت، با تخلیه انبارها، کوهی کالای باد کرده و یا مرجوعی، خروارها محصولات کشاورزی و صنعتی و خدماتی، سرمایه های نقد نشده... به معضل اضافه تولید در جهان سرمایه داری پاسخ دهد؟! این « شانس »! نصیب ایران شد. که از دیرباز و بیاری حکام فاسد، رژیم های خودکامه... آزمایشگاه بنجل فروشان باختری بود. غرب « متمدن »! طبق سنت همیشگی، تصمیم گرفت تا یکبار دیگر، مشکل نوسازی صنایع خویش را با چاپیدن خلق ها و ملت های غیر خودی، به قیمت هستی دیگران - کشورهای « عقب مانده »! بر شیطون لعنت... حل کند.

ولی از شما چه پنهان که غرب « متمدن »!
خاصه در عهد انحصارات پولی و مالی و صنعتی،
عصر امپریالیسم، همواره بدنبال بازار فروش بود و نه
رقیب تولید کننده... در این راستا، امروز مثل دیروز،
نه فقط جلوی پیشرفت تولید، صنعت و بازرگانی در
سایر کشورها را گرفته و می گیرد، که حتی با تقویت
استبداد و خودکامگی سیاسی، احیای خرافات مذهبی،
تعلقات قبیله‌ئی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین،
قابلیت خلق‌ها و ملت‌های ساکن در این مناطق را
درهم می‌کوبد. آی آدم‌ها...

مضحکه «اصلاحات ارضی»؟!

بارها گفتم و تکرار کردم که دیوان رضاخانی، دربار منفور، پادو - شاهی پهلوی، رژیم منحن کودتا، به ساز محافل پولی و مالی و امپریالیستی می رقصید، برای رضایت اربابان پشت پرده... دم تکان می داد، پارس می کرد، در رکاب کارتل های نفتی و صنعتی، شمشیر می زد، عرق می ریخت، بسود انحصارات، خاصه نوع آمریکائی و انگلیسی آن، عربده می کشید، در بازی ها... رقابت های بین المللی پهلوی می گرفت. در این ارتباط، بشنوید از گزارش رسوا کننده روزنامه معروف « لوموند »، این نشریه پر تیراژ فرنگستانی: پس از اینکه کاخ سفید در دوران ریاست جمهوری جان - اف - کندی ادامه کمک های آمریکا به رژیم ایران را منوط به اجرای نوعی لیبرالیسم و اصلاحات ارضی... کرد! دولت علم، در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، یک طرح ۶ ماده ای - بعدها شد « انقلاب سفید »! تهیه کرده و دستور العمل عاجل کاخ سفید را بنام منویات « ملوکانه »؟! به رای عمومی گذاشت:

۱) اجرای اصلاحات ارضی در سراسر کشور.

۲) ملی کردن جنگلها.

۳) فروش کارخانجات دولتی به منظور تامین مالی اصلاحات ارضی.

۴ (تغییر قانون انتخابات مجلس.

۵ (شرکت کارگران در سود کارخانه ها.

۶ (تشکیل سپاه دانش به منظور پیکار با بی سوادی در روستا ها.

خواننده توجه دارد که « اصلاحات ارضی »! آرایش سنتی، ارباب - رعیتی در روستاهای کشور را، برای تسهیل فروش کارخانجات دولتی نشانه گرفته. ولی دریغ از یک کلمه، فقط برای خالی نبودن عریضه، در باره لشکر خریداران محتمل، حقیقی یا حقوقی، خریداران کارخانجات دولتی مورد نظر « ملوکانه »! نکته ظریفی که خود کلی جای حرف دارد. وانگهی، پس تکلیف ادعای غریب آقای « ارهارد » وزیر اقتصاد آلمان فدرال (که شرحش رفت) مبنی بر اینکه « ایران نیازی به صنایع سنگین ندارد و باید همچنان یک کشور کشاورزی باقی بماند... »! چه می شود؟! خدا می داند. طفلک علم...

تازه بعدها، ۶ بند دیگر هم، به این لیست منویات « ملوکانه »؟! اضافه کردند. قابل توجه اینکه قرار این شد که بند مربوط به « اصلاحات ارضی »! بر مبنای همان قانون پیشنهادی امینی - ارسنجانی به اجرا در آید؟! با یک تفاوت « جزئی »! که دولت وقت (اسد الله علم)، متممی را جهت تکمیل آن تهیه کرد، شاید یک دستور العمل تازه و « دمکراتیک تر »! حاوی نکات سفارشی زیر:

مالک می تواند تا ۵۰۰ هکتار از زمین های زیر کشت را، به شرط استفاده از وسائل ماشینی و اشتغال کارگر مزدور... در تصرف خویش نگهدارد! ولی در مورد زمین های خرده مالکان کوچک و متوسط، مالک می تواند به میل خود یکی از شرایط زیر را برگزیند:

۱ - زمین را بر مبنای عرف و یا سنت متداول در محل، ۳۰ ساله به دهقانان اجاره دهد! میزان اجاره زمین ها، هر ۵ سال یکبار، قابل تجدید نظر است... !

۲ - با توافق طرفین، یعنی مالک و دهقان مستاجر، زمین ها به دهقانان فروخته شود! دهقانان موظفند تا قیمت زمین ها را ۱۰ ساله بپردازند!

۳ - تقسیم زمین میان مالک و دهقان، به تناسب کیفیت زمین، سهم بهره مالکانه و سهم دهقان از محصول، انجام شود!

در « متمم » لغو وظائف دهقان برای تحویل جنس اضافی به مالک هم قید شده. در بررسی های بعدی و در روند اجرای « اصلاحات ارضی » حداکثر زمین های اربابی، منظور آن زمین هائی است که بدون استفاده از ماشین و کارگر مزدور زراعت می شدند، برپایه شرایط اقلیمی و حاصلخیزی زمین و تاسیسات آبیاری ... به شرح زیر تعیین گردید:

در زمین های « برنجکاری » استان گیلان و مازندران - حداکثر زمین های مجاز اربابی تا ۲۰ هکتار! و در تهران و ورامین و دماوند و ری و شمیرانات، تا ۳۰ هکتار! اما در سایر بخش های استان های مذکور، تا ۷۰ هکتار! در حومه مراکز استان ها، سوای کرمان و سمنان و زاهدان، تا ۷۰ هکتار! در بخش های مربوط به شهرهای گرگان و گنبد قابوس و دشت مغان، یا زمین های بدون کشت برنج استان های گیلان و مازندران، تا ۴۰ هکتار! خوزستان و بلوچستان و سیستان، تا ۱۵۰ هکتار و سایر استان ها و مناطق کشور تا ۱۰۰ هکتار تعیین گردید! اما متمم برای اجرای « اصلاحات ارضی ... »!

در املاک وقفی هم مقررات ویژه وضع کرد و به دلیل شکل دوگانه « وقف در اسلام »! دو روش اجرائی را در نظر گرفت. از آنجا که املاک « وقفی »! به عمومی و خصوصی تجزیه می شدند، و خرید و فروش املاک وقف (عمومی) در قواعد اسلام مجاز نبود...! قرار بر این شد که زمین های مربوط به « وقف عمومی » را ۹۹ ساله، به همان دهقانی که بر روی آنها کار می کردند... واگذار کنند! و یا پرداخت نقدی اجاره ها هم هر ۵ سال یکبار، قابل تجدید نظر بود!

به هر حال، زمین های « وقف خصوصی »! می بایست به وسیله دولت خریداری و به اقساط به دهقانان فروخته می شد! اما به شرطی که دهقانان عضویت خود در شرکت های تعاونی را می پذیرفتند! قیمت زمین ها نیز، باید به صاحبان « موقوفه »! پرداخت می شد. و این زمین ها، ۳۰ ساله، به دهقانان اجاره داده می شد! متمم، موعد بازپرداخت دولت به مالکان را، به نسبت مساحت زمین هائی که از آنان گرفته می شد! از ۱۰ به ۱۵ سال تغییر داد...

بموجب گزارشات رسمی، بازخرید املاک اضافی مالکان بزرگ و فروش آنها به دهقانان اجاره دار - مرحله نخست، و تنظیم بعدی مناسبات فروشنده و خریدار در ارتباط با زمین های کوچک و متوسط، یا املاک وقفی - مرحله دوم « اصلاحات ارضی »! نامگذاری شد. ولی مثل اینکه خدایگان شاهن - شاه آریامهر، سوای املاک « ناچیز سلطنتی »! و آن ۱۹ هزار آبادی، باغ و مزرعه... نا قابل در سراسر کشور برای سیر کردن « شکم اهل بیت »! حتی یک وجب هم ملک اضافی نداشت...

ناگفته نماند، نقل از مطبوعات، قرار بود مرحله اول اجرای منویات « ملوکانه »! تا اواخر سال ۱۳۴۲ خورشیدی تمام شود. اما در عمل، نیم بند و نیمه کاره، تا سال ۱۳۴۸ خورشیدی، به درازا کشید، و فقط ۱۵۳۲۰ روستا + ۷۹۸ قطعه از تمام زمین های زراعتی را در بر گرفت!؟ گویا این زمین ها هم، ۶۴۶/۶ هزار خانوار، یعنی ۲۰% درصد از خانوارهای دهقانی را شامل و مرحله دوم آن هم، مربوط به مالکان خرد و متوسط، که گویا اغلب اجاره را به فروش ترجیح می دادند...!؟ تا آخر سال ۱۳۴۸ خورشیدی، چیزی بیشتر از ۱/۲۴۴/۱۰۰۰ خانوار، حدود ۴۰% درصد تمام خانوارهای روستائی را که بر

روی زمین های مالکان بزرگ بعنوان اجاره دار کار می کردند! در بر می گرفت. ولی حتی تا همین حد هم، با ادعای دولتی، تقریباً ۴۰٪ درصد روستائیان، دهقانان فقیر، خوش نشین ها و مزد بگیران موقت، از آنجا که اصلاً هیچ سنتی شامل حالشان نمی شد، عملاً از « نعمت » تقسیمات « شاهانه »! محروم ماندند!

در همین سال، ۱۳۴۸ خورشیدی، طبق فرمانی جدید... مالکان خرد و متوسط هم، موظف شدند، یا زمین های خود را به دهقانان بفروشند و یا به تناسب سهام محصول میان مالک و دهقان، آنها را تقسیم کنند؟! سر رسید اجرای این قانون جدید هم تا سال ۱۳۴۹ خورشیدی تعیین گردید! قیمت زمین ها نیز ۱۲ برابر اجاره سالانه در نظر گرفته شد، قیمتی که دهقان می بایست کل این مبلغ را، در مدت ۱۲ سال، بپردازد. در این عرصه هم، تا سال ۱۳۴۹ خورشیدی، فقط ۲۶/۹ هزار مالک خرد و متوسط، قسطی... زمین های خود را به ۱۱۱/۷ هزار خانوار روستائی اجاره کار فروختند. چیزی در حدود ۱۰٪ از مالکان و خانوارهای دهقانی مشمول قانون جدید. ضمناً، در سال ۱۳۵۰ خورشیدی، قانون دیگری هم در باره فروش زمین های وقفی به دهقانان تصویب شد...

کوه موش زائید

سخن برسر نتیجه « اصلاحات ارضی »؟! منویات چند گانه و مدرج « ملوکانه »! طرح شوم امپریالیسم آمریکا و شرکاء برای تقویت رژیم کودتا، پادو - شاهی پهلوی، استمرار خودکامگی سیاسی، ترور و اختناق، تعقیب و زندان و شکنجه و اعدام، سرکوب میهن دوستان، نیروهای انقلابی و کمونیست، یا جنبش ترقی خواهی در یک شرایط اضطراری است. **از کوزه همان برون تراود که دروست...**

بشنوید از نتایج این [اسهالات] دو مرحله ای، منویات متعفن « ملوکانه »! براساس گزارشات رسمی و مکتوب:

در فاصله سال های ۱۳۳۹ - ۱۳۵۰ خورشیدی، یعنی از اولین تلاش رسمی برای سازماندهی مساله ارضی در کشور، تعداد مالکانی که تا ۵۰ هکتار یا بیشتر... زمین زراعی را در تملک خود داشتند، تقریباً دو برابر افزایش یافت و از ۱۲/۴ هزار به ۲۳ هزار ارتقاء پیدا کرد؟! مساحت کل زمین هایشان هم از ۱/۵۵۴/۷۰۰ هکتار در مجموع، به ۳/۲۳۸/۰۰۰ هکتار رسید؟! یعنی جمعیتی معادل یک درصد مالکان در سال ۱۳۵۰ خورشیدی صاحب بیش

از ۲۰٪ درصد تمام زمین های زراعی کشور گردید؟! در مقابل، خرده مالکانی که کمتر از ۲ هکتار زمین داشتند، یعنی تقریبا نیمی از مالکان روستائی، در سال ۱۳۵۰ خورشیدی فقط ۵٪ درصد کل زمین های زراعی را صاحب شدند...

بموجب اسناد رسمی، از بیش از ۳/۶ میلیون خانوار روستائی در ایران بر اثر « اصلاحات ارضی »! و تا سال ۱۳۵۳ خورشیدی، تقریبا ۲/۵ میلیون خانوار به اقساط زمین خریدند. و به این ترتیب، تقریبا ۱/۱ میلیون خانوار روستائی به صورت کارگران مزدور در محل باقی ماندند. این هم تحولی بود، « ابتکاری! » هماهنگ با منافع اقلیت ممتاز...

معدالک، تا همین حد هم، پرده ای از پرده های هزار لای اشرافی را بالا زد و با تائید قابلیت تغییر پذیری جامعه بر مبنای مناسبات تولیدی... گویا اعتبار کشف مارکس، مارکسیسم را بکلی « باطل کرد »! مشتی مهملات شاهانه و خررنگ کن از این دست...

قرار شده بود که هزینه « اصلاحات ارضی » را با فروش کارخانه های دولتی تامین کنند؟! ولی بعد از مصادره شرکت ملی نفت... چه کسی حاضر بود برای کارگاههای ورشکسته و یا حتی کارخانه های نیمه باز و نیمه تعطیل دولتی پول خرج کند؟ نکته ظریفی که شاهن - شاه احمدق و « عظیم الشان »! نمی فهمید... اما از دید طراحان پشت پرده... پنهان نماد و سوراخ دعا را یافتند - شرکت کارگران در سود کارخانه ها به خاطر افزایش بازدهی کار و رشد احتمالی تولید...

شواهدی هست مبنی براینکه مساله فروش کارخانجات دولتی، هرگز راه حل مناسبی نیافت و سرانجام تامین مالی مضحکه « اصلاحات ارضی »؟! به منبع درآمد نفتی کشور وصل شد... بیخود نبود که ایران در فاصله کوتاهی؟! به سومین یا چهارمین صادر کننده نفت جهان تبدیل شد. چطور؟ خیلی ساده است. چون لازم بود، سوای هزینه « اصلاحات ارضی »! مخارج کلفت دربار برای عیاشی های « ملوکانه »! دارنگی « برازندگی »! بیشتر جهت جبران کاهش محصولات کشاورزی بسود صادرات عظیم کشاورزی کشورهای متروپل، واردات انواع ماشین آلات، حتی بنجل و غیر ضروری... قدرت خرید کافی داشته باشد!؟

در باره کاهش محصولات کشاورزی در ارتباط با جمعیت قابل توجه خرده مالکان... کافی است گفته شود که دهقانان که از طریق « اصلاحات ارضی »؟! صاحب زمینگی شده بودند! بدلیل فقدان وسائل لازم کار و حتی منابع مالی معتبر و بلند مدت، از سویی توانائی تولید (نوع سرمایه داری آن)، یعنی همراه با سودی که لااقل تکرارش را تضمین نماید، نداشتند، و یا اگر هم، یک فرض محال، شانسی نصیبشان می شد...! قادر نبودند در برابر انواع کالاهای مشابه وارداتی که از در و دیوار می بارید... مقاومت کرده و پراحتی از پا در می آمدند. چون کم نبودند دهقانانی که پس از مضحکه « اصلاحات ارضی »! تازه با وجود آنهمه زمین های « اهدائی شاهن - شاه، پدر تاجدار »؟! چقدر نفرت انگیز، از کشاورزی، کشت و کار و سکونت در روستاها بیزار شدند، مایوس و سرخورده، آواره و سرگردان، فرسنگها دور از خانواده در همان کلبه گلی و محقر، آشیانه نمناک فامیلی، با کلی بدهی، در حسرت گذشته می نالیدند. این حقایق تلخ و مکتوب گواهی می دهند که طرح شوم « متمدن ها »! استراتژی ویرانگر امپریالیسم آمریکا و شرکاء فقط برای مهار کارگران، کشاورزان کم زمین و بی زمین، دهقانان فقیر و میانه حال... کنترل روستاهای کشور برای روز مبادا بود...

معذالک، همین مضحکه « اصلاحات ارضی »! به شکلی که پیاده شد، به اجرا در آمد (شرح فوق)، و با کوچاندن کشاورزان بی زمین، خوش نشینان، دهقانان فقیر و میانه حال به سمت شهرهای بزرگ، پایگاه سنتی اشراف قدیمی، پس مانده مناسبات کهن، قاجاری - هزار فامیلی را، نه کاملاً، که تا حدودی، طبق اسناد، قابل توجه، کاهش داد، از اعتبار انداخت، موجب شد تا نیروی کاری نسبتاً عظیم، صدها هزار، میلیون ها دست، آماده ارزش آفرینی، به مراتب بیشتر از ظرفیت جذب صنایع موجود کشور، دستی و ماشینی، در حلبی آبادها و حصیر آبادها... متمرکز گردد.

حاصل این مضحکه « اصلاحات ارضی »! بقول قاضی دوگلاس آمریکائی تحولی که قرار بود جلو شورش دهقانی را گرفته... و نگذارد به انقلابی کمونیستی منجر شود؟! یا بزعم آقای چستر باولز، مشاور کندی مقتول، به امثال کاسترو فرصت تعرض ندهد... در عمل، کارش گره خورد؟! و رژیم کودتا را، پس از اتمام مرحله نخست « اصلاحات ملوکانه »! سقوط کامل کشاورزی سنتی، بر آن داشت تا برای رفع کمبود غله، تامین مایحتاج ضروری کشور... در کنار خریدهای کلفت تسلیحاتی و انواع ماشین آلات صنعتی، ۱۴۰ هزار تن گندم و ۲۵ هزار تن ذرت از آمریکا،

حتی ۶۰ هزار تن گندم از شوروی... وارد کند. چرا؟!
بشنوید از مارکس:

یک ملت فرضی که برای تامین غله از تجارت آزاد استفاده می کند... حتی اگر قیمت غله وارداتی فرقی با قیمت تولید داخلی آن نداشته باشد، باز هم این ملت معادل آن سرمایه ای که توسط کشاورز باز تولید نمی شود فقیر خواهد شد... نقد اقتصاد سیاسی مارکس، نسخه آلمانی، مجلد ۲۳.

پس بیخود نبود، بیشتر برای تامین خرید های احمقانه درباری... یا پیش خور شدن درآمدهای نفتی، که در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، محافل امپریالیستی منتظر، سر کیسه را شل کردند: بانک بین المللی عمران و توسعه ۵۵۰ میلیون دلار، صندوق بین المللی پول ۴۵ میلیون دلار و اداره عمران بین الملل آمریکا ۱۷/۴ میلیون دلار... در مجموع معادل ۶۱۲/۴ میلیون دلار به دولت کودتا وام دادند + ۴۵ میلیون روبل وام امپراتوری شوروی (سابق) برای ایجاد « ذوب آهن، نیروگاه برق، سد سازی و سیلو... »! اینها همه برای تخلیه انبارهای دول انحصاری رقیب داده می شدند؟! که صرف تفریحات « ملوکانه »! گشاد بازی های تبلیغاتی رژیم کودتا می شدند...

طبق آمار و ارقام رسمی، مبتنی بر درآمد دولتی، بیش از ۸۵٪ درصد آن نفتی، گویا تحول اقتصادی کشور در فاصله سال های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۹ خورشیدی چشم گیر بود! حجم مطلق محصولات داخلی در سال های ۴۱ و ۴۲ و ۵۱ و ۵۲ خورشیدی از ۳۴۰/۴ میلیارد به ۱۲۲۶ میلیارد ریال افزایش داشت. گویا در جریان چهارمین برنامه ۵ ساله (سال های ۴۶ و ۴۷ و ۵۱ و ۵۲ خورشیدی)، رشد اقتصادی، سرانه تولید... در ایران معادل ۱/۶٪ درصد بوده! در مقایسه با سال های ۵۰ - ۵۱، حجم مطلق تولیدات داخلی در سال های ۵۱ - ۵۲ خورشیدی به ۲۱/۲ درصد بالغ گردید! یا در سال های ۵۲ - ۵۳ خورشیدی، حجم مطلق تولیدات داخلی افزایشی ۳۶٪ درصدی و در سال های ۵۳ - ۵۴ خورشیدی رشدی ۴۲٪ درصدی پیدا کرد...؟!

حال فرض می کنیم که این گزارشات رسمی، آمار و ارقام مسئولان « بی غرض و مرض باشند »! بقول معروف، در مثل مناقشه نیست. در این صورت، با توجه به افزایش چشم گیر استخراج نفت در فاصله سال های فوق الذکر، تشخیص اینکه چطور رژیم، ایران را اینقدر « متحول کرده »! اصلا دشوار نیست. یک نمونه آماری: در سال ۱۳۴۲ خورشیدی میزان

نفت استخراجی کشور ۷۲/۸ میلیون تن گزارش شد، ولی در سال ۱۳۵۳ تا ۳۰۲ میلیون تن افزایش یافت! یا در سال ۱۳۵۴ خورشیدی، با وجود اندکی کاهش نسبت به سال ماقبل، گویا به ۲۶۸ میلیون تن رسیده. از این نمونه ها کم نیستند...

اما بشنوید از نوسانات بودجه دولتی در ارتباط با افزایش و کاهش استخراج نفت خام. شواهد عینی: در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، ۴۵/۶٪ درصد بودجه دولتی با درآمد نفت پوشانده می شد، طبق آمار رسمی، گویا معادل ۲۷/۷ میلیارد ریال. ولی در سال ۱۳۵۰، درآمد نفتی کشور، بدنبال افزایش میزان استخراج تا ۱۵۵/۶ میلیارد ریال بالا رفت.

این بود که سهم بودجه دولتی هم تا ۶۰٪ درصد ارتقاء پیدا کرد. باز در سال ۱۳۵۴ خورشیدی، همینکه قیمت هر بشکه نفت در بازار بالا رفت و درآمد نفتی ایران را تا ۱۴۷۸/۷ میلیارد ریال افزایش داد، نسبت سهم بودجه دولت از منبع درآمد نفتی تغییر کرد، از ۶۰٪ درصد به ۸۲/۶٪ درصد رسید...

در همین دوران بود، زمانی که رژیم کودتا
سه‌میه سرانه محصولات داخلی را در فاصله سال‌های
۵۳ - ۵۴ خورشیدی، سوای حقه بازی‌های آماری،
۱۲۷۴ دلار در سال گزارش می‌داد! جمعیت کثیری از
مردم شریف و زحمتکش ایران هنوز در بیغوله‌ها،
حلبی‌آبادها و حصیر‌آبادها... می‌نولید، حتی برای یک
وعده غذای نسبتاً گرم و مناسب، آه می‌کشید...!
اقتصاد برای اقتصاد، جدا از نیازمندی‌های مصرفی،
مادی و معنوی مردم، مستقل از زیست‌جمعی انسان‌ها
حرف مفت است...

دوران « شکوفائی »؟!

از قرار معلوم، با احتساب اغراق سنتی عالی رتبه ها بسلامتی « رهبر خردمند »! مثل اینکه حجم مطلق تولید نیروی برق در لوای رژیم کودتا از ۶۸۹ میلیون کیلووات ساعت در سال ۱۳۳۹ تا ۹۵۵۳ میلیون کیلووات ساعت در سال های ۵۲ - ۱۳۵۱ خورشیدی افزایش یافت؟! چاکران بارگاهی، خم شدند، همه تعظیم کردند، رندان پوزخند زدند. و در سالهای ۵۴ - ۱۳۵۳ خورشیدی به ۱۴ میلیارد کیلووات ساعت رسید! خایه مالان دریاری به خاک افتادند، عیاران قهقهه سر دادند.

صحت و سقم آمار و ارقام رسمی فعلا بماند. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. ولی چگونگی توزیع و مصرف این « ۱۴ میلیارد کیلووات ساعت برق »؟! کلی جای حرف دارد. چون سوای سهم بنگاههای مختلط، شرکت های ۵۱% درصدی، صنعتی و تجاری و خدماتی، شماری کارگاه های قدیمی، کارخانه های نوظهور + عشرتکده های آشکار و نهان، میهمانسراهای مجلل شاهانه، یا جشن های مضحک، تفریحات پر زرق و برق دریاری... نقل از رسانه ها، فقط ۲/۵% درصد آن نصیب روستاهای دور و نزدیک،

یعنی قریب ۷۰٪ درصد از جمعیت ۳۵ میلیونی کشور می شده...؟! (سرشماری سال ۱۳۳۵ خورشیدی). در کلان شهرها و یا مراکز استان ها، حتی در تهران، خاموشی های مستمر و « اضطراری »! بجای خود، هنوز برق برای اکثریت مردم جنبه زینتی داشت...

معداک، در اینکه حجم مطلق تولید در برخی از شاخه های صنعتی - پارچه بافی، سیمان سازی، ساختمانی ... در مقایسه با سال های نخست کودتا تا حدودی بیشتر شد، شماری کارخانه های جدید - ذوب آهن و پتروشیمی و ماشین سازی ... بوجود آمدند، حرفی نیست. ولی فراموش نکنیم که در این سال های « طلایی »! دوران « شکوفائی »؟! حجم کل تولیدات کشاورزی در روستاها از ۲۹/۳٪ درصد به ۱۶٪ درصد کاهش یافت! یکی از عوامل موثر برای سقوط بعدی صنایع مصرفی کشور...

در آستانه « تمدن بزرگ »!

ولی با وجود انواع « اصلاحات شاهانه »! پیشرفت های « عظیم »! به موجب گزارشات رسمی، نقل از مطبوعات مجاز، به سال ۱۳۵۱ خورشیدی، تنها در کلان شهر تهران، بیش از ۲۰۰ هزار نفر، اغلب زحمتکشان شاغل... در زاغه ها و گودهای جنوب شهر، زیر مشتی مقوا و یا پلاستیک، در عمق چند متری زمین - بدون « مجوز »! سکونت داشتند! سایر شهرها و استان های دور دست... اصلا نگو و نپرس. اما دستمزد کارگران صنعتی، که به سال ۱۳۵۴ خورشیدی، جمعیتی معادل ۲ میلیون نفر کارگر را در بر می گرفت، بدون پوشش های رفاهی و امنیت شغلی... هنوز در نازل ترین سطح خود قرار داشت؟! محرک ۵۹ اعتصاب کارگری ثبت شده برای بیمه های اجتماعی، رفاه و امنیت شغلی، بخاطر افزایش دستمزد... در آستانه « تمدن بزرگ »! از این بدتر، بیش از ۸۰۰ هزار تا ۱۰۰۰۰۰۰ کارگران فصلی و ساختمانی، به نقل از رسانه ها، در گوشه و کنار محل کار خود (بناهای نیمه کاره و نیمه ساخته) گرسنه و رنجور و بیمار، تمام وقت گذران می کردند. در بسیاری موارد، همان جا هم، گاهی در حضور کارفرما، هلاک می شدند، یا بر اثر حوادث روزانه، سقوط از داربست های نیم بند، جان می باختند. برای بیش از یک میلیون کارگران روز مزد کشاورزی، ساعت کار از بوق سگ

تا غروب آفتاب... حتی یک محوطه بی در و پیکر از این دست (بناهای نیم ساخته...) هم وجود نداشت! ولی در مقابل، بشنوید از « سندیکا های کارگری »! حدود ۷۶۷ شکارگاه برای سرکشی اوباش ساواک. پیشکش شه بانو و توله ها...

در عرصه آموزشی هم، گویا تا سال ۱۳۵۳ خورشیدی تعداد ۱۴۸ آموزشگاه عالی و دانشکده و دانشسرا... در رشته های مختلف برپا شد، که مجموعاً ۱۲۳۰۰۰ دانشجو را در بر می گرفتند. اما، اما چرا؟ چون تمام این مراکز آموزشی - فرمایشی به گونه ای بودند که فرزندان سازندگان اصلی کشور بدانها راه نمی یافتند! معذالک، با وجود اختناق و سرکوب، مبارزه دارا و ندار، پیکار نیروهای فقر و ثروت، بسیاری از روشنفکران، دانشگاہیان، استاد و دانشجو، فرهیختگان فضول و کنجکاو... را بفکر انداخت، متوجه بیداد رژیم کودتا کرد - تحولی مستقل از منویات « ملوکانه »! که باعث بیداری افکار عمومی، هشیاری اجتماعی، قابل توجه، تقویت جنبش ترقی خواهی در سطح ملی شد...

اما در مورد وضع مسکن، بهداشت و سلامت عمومی در آستانه « تمدن بزرگ »! که با وجود حلی آبادها و حصیرآبادها و مفت آبادها... محصول ماهها زد و خورد فامیلی موفق کارگران ساختمانی با ماموران شهرداری و ژاندامری برای بنای سرپناهی در جنوب شرق تهران و ارتفاعات کرج + گود و زاغه، در حاشیه شهرهای بزرگ، آلونک نشینی در خراسان و کپر نشینی در بنادر جنوب... کلی جای حرف دارد. فقط یاد آوری می کنم که تا سال های ۵۳ - ۱۳۵۲ خورشیدی در یک سلسله از فرمانداری های کل هنوز هیچ خبری از « خدمات »! مسکن و بهداشت و سلامت نبود، حتی یک بیمارستان نیم بند هم وجود نداشت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

در مورد حقوق « پارلمانی »! نگو و نپرس. یک « تحول بزرگ آریامهری »! بر شیطان لعنت، چون از لیست انتخاب « شوندگان »! سفارشی ها، بجای اسامی اشراف نوشتند « کارگران و دهقانان »!؟ تازه برای نمایندگی مجلس شورا هم حدود تحصیلی قائل شدند و با این شگرد خررنگ کن - عملا کارگران و دهقانان را از گردونه خارج کردند...

می رسیم به جمع بندی منویات « ملوکانه »! سرنوشت غم انگیز رژیم کودتا، نتیجه گیری من از مطالب تا کنونی... پیشکش کارگران و روشنفکران انقلابی کشورمان. چند کلمه در مورد سامانیابی اقتصاد پولی - وال استریتی در ایران به سیاق مک کارتی: مضحکه « اصلاحات ارضی »! همان استراتژی امپریالیسم آمریکا و شرکاء... در عمل، آرایش سنتی، اربابی - رعیتی در روستاهای کشور را، با حفظ حق مالکیت خصوصی بهم زد. نقش دوگانه بهره کشی در محاسبات اقتصادی را کاهش داد و مکانیسم ارزش آفرینی در ایران را بر پایه استثمار نیروی کار در شهر و روستا استوار کرد. زمینه را برای تغییر داده ها، ساختارها، مکانیسم های موجود، برای رشد نیروی مولد را فراهم کرد. آنچه که دست نخورده باقی ماند، خودکامگی سیاسی بود، که خود داستان دیگری دارد. در این ارتباط، با وجود استبداد ذوالفقاری - دوازده امامی « علما »! هنوز نمی توان حرف آخر را زد. فقط یاد آوری می کنم که روند رشد، توسعه اقتصاد پولی، بعدها دلاری - وال استریتی، استقرار نوعی سرمایه داری فرمایشی در ایران، در عمل با سقوط تدریجی تولید کارگاهی، پس رفت و ورشکستگی کامل صنایع سنتی... با کاهش مستمر محصولات غیر نفتی، عمدتاً کشاورزی در سطح ملی ملازمه داشت.

از سوئی با افزایش واردات محصولات صنعتی و کشاورزی جلوی رشد تولید داخلی، فن آوری و مهارت را می گرفت، و از طرف دیگر بیشترین قسمت از درآمد نفتی کشور را می بلعید - ماموریت دربار، پادو - شاهی پهلوی. سرنوشت غم انگیز آن میر پنج، شاگرد ژنرال آبرون ساید... بعدها رضا شاه « کبیر »! اولین پرده از یک طنز تاریخی بود. برای اجرای پرده دوم یا پرده آخر آن، قرعه بنام محمد رضا شاه، سفارشی سازمان سیا، اصابت کرد.

ولی دیدیم که چطور این احمق « خرد مند »! در آستانه انقلاب همگانی بهمن ۵۷، منفور و منزوی، مثل آن قزاق جاهل، رضا شاه « کبیر »! با کلی نقدینه، ثروت ملی و منقول ایران - جواهرات « سلطنتی »! همراه با شه بانو و توله ها... تحت الحفظ، گریخت. شاهن - شاه « عظیم الشان »! شاه همه روسپیان، بعد از هفته ها سرگردانی... دوندگی بی سرانجام در آخرین « ماموریت برای وطن اش »!؟ دل درد گرفت، از پا درآمد. با سفارش امپریالیسم آمریکا زیست و با سفارش ارباب هم سقط شد - پرده آخر طنز تاریخ. حیف که این عامل رسوای سیا، جنایتکار « قانونی »! در رختخواب جان داد...

داوری فعالیت میهن دوستان بی غل و غش، نیروهای ملی و مترقی و کمونیست در این دوران: غفلت کردند، بیراهه رفتند، عقب ماندند، دیر جنیدند، یا بد فهمیدند، دچار افراط و تفریط شدند... فعلا بماند. این رشته سر دراز دارد. اینکه انقلاب همگانی بهمن، با وجود حضور فعال و نسبتاً نیرومند طبقه کارگر، پرولتاریای صنعتی، مبارزه نفت گران، کارگران صنایع مصرفی و سبک، ماشینی و سنگین + تمایل آشکار توده ها، دون پایه ها، شاغل و بیکار و بازنشسته، تلاش رنجبران کشور، فرودستان شهری و روستائی، برای گذار از وضع موجود... به رژیم « اسلامی »! نوعی استبداد شرعی - ذوالفقاری، بورژوا - آخوندی، منجر شد!؟ این حقیقت تلخ، حتی تکرار بعضی خطاها، افراط و تفریط های نا بخشودنی ما... بیشتر نتیجه ترور و اختناق مستمری بود که پادو - شاهی پهلوی، نه می خواست و نه می توانست از شدت آن بکاهد...

استبداد « ایرانی... »؟!

تعبیری عامیانه و غلط انداز در مورد اقتدار، حق و قانون و دولتمداری: آرایش اجتماعی هستندند ذیشعور بر محور تولید و مبادله محصولات مصرفی، نوعی تقسیم کار قهری، کشاورزی و صنعت و تجارت، مکانیسم ارزش آفرینی در روند بازآفرینی زیست جمعی انسان ها... تاریخ را من درآوردی، ذهنی و دلخواهی! حتی فلات ایران را سرزمین ارواح خنثی و خبیث؟! ایرانی را موجودی « هیپروتی، فرومایه و معیوب، فاقد ارتباطی منظم و متقابل با محیط، داده ها و ساختارها... جانوری جدا از تکامل قهری و تاریخی نوع بشر »! قالب می کند. بزعم ملک الشعراى بهار:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

کار ایران با خداست

یک ادعای هجو و جفنگ و « اسرار آمیز »! که کلی جای حرف دارد. چون حتی دریغ از یک کلمه، فقط برای خالی نبودن عریضه... در مورد محرک استبداد « ایرانی »؟! در گذشته و حال. بگذریم از اینکه سابقه استبداد، یعنی یکی از اشکال حکمرانی، سوای اندام ایرانی های « هیپروتی و فرومایه »؟!

قامت موزون تمام اقوام بدوی، خلق ها و ملت های خوشگل و جبروتی اروپا را نیز در بر می گیرد. مالکیت سلطانی متمرکز بر وسائل تولید و مبادله، زمین و آب + محصول کار جمعی، حیات و ممات کشاورزان و صنعتگران... اصلا به یک اهرم سیاسی برای سرکوب و اختناق، مهار گروههای معارض با نظم مستقر در یک شرایط اضطراری اشاره دارد: نوعی « دولت »! ارگان حرفه ای، دیده بان مسلح، حاضر به عراق، حافظ نظم، نماینده تمام عیار ثروت، ایدئولوژی اشرافی - درباری، مامور امنیت بالائیهها، مناسبات جاری، تولیدی و حقوقی متداول در جامعه، مسئول تضمین تداوم تسلط کار مرده و متراکم بر کار زنده و متفکر در لوای قوانین کور طبیعی و اقتصادی.

قصه زور است نه کار قضاست...

یک امپراتوری متمرکز از این دست، در شرق و هم در غرب، با افزایش جمعیت، نیازهای مصرفی، مادی و معنوی، با تلاش معاش ارزش آفرینان، کار و مبارزه مستمر کشاورزان منفرد، صنعتگران مستقل، پیشه وران و تجار، مقیم و مهاجر، در قبال اشراف، حکام نوبتی در شرق و غرب، بستگی تام داشت، محصول جنگ اشراف، دعوای شاهان و شاهک ها بر سر زمین و آب... بود.

در این ارتباط، تاریخ مکتوب گواهی می دهد که این مقوله - استبداد « ایرانی... »؟! طرز تلقی اشراف برده دار یونانی... بعدها اعتقاد رسمی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان، مبتنی بر نظریه افلاطون و ارسطو و شرکاء در مورد برتری هوش و ذکاوت ذاتی یونانی ها؟! بر اساس گزارشات جانبدار هرودت و پلوتارک... در باره رویدادهای جاری جهان آن روز، شگرد میراث خواران استعمار کهن، اسپانیا و پرتغال، انگلستان و فرانسه و هلند... در سده های متاخر، دوران قرون وسطی، برای توجیه ترور و سرکوب، جنگ های صلیبی... اشغالگری های اروپای کاتولیک، با اسم رمز « شرق وحشی »؟! از کجاست.

دعاوی تئوری فروشان دوره گرد در مورد دریافت مارکس متریالیست از « شیوه آسیائی تولید »! سوء ظن برانگیز، قابل اعتماد نیستند. حال چطور؟ چون دریافت مادی و تاریخی مارکس از این مقوله، بدون شک تحت تاثیر گزارشات غلط انداز هرودت و پلوتارک... نظریه برتری نژادی افلاطون و ارسطو و شرکاء، اعتقاد بعدی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان، شگرد میراث خواران استعمار کهن در سده های متاخر را تائید نمی کند.

درست برعکس، دریافت مارکس متریالیست، حتی تحت تاثیر گزارشات جانبدار هرودت و پلوتارک، دریافتی مادی و تاریخی برای توضیح چگونگی استثمار نیروی مولد در بستر مالکیت سلطانی متداول در آسیای ناشناخته بر اساس گزارشات رسمی ست. می رساند که نیروی زنده کار، مولد و متفکر در آسیا، همانطور که هرودت و پلوتارک... گزارش داده اند، هنوز با مناسبات سنتی تسویه حساب نکرده، همین مابقی، هرچه که هست، حرف مفت است.

نکند که حکومت جباران در یونان قدیم و استبداد سزار در روم باستان، خودکامگی کلیسا، دیوانسالاری واتیکان (پوشش سیاسی فنودالیسم در قرون وسطی) دمکراتیک بود؟! و یا شکار کشاورزان رنگین پوست، برده سازی میلیون ها نفر آفریقائی، رواج تجارت برده توسط « متمدن ها »! من درآوردی، آن سیستم برده فروشی آزاد تا میانه سده نوزدهم میلادی « ساختگی »! تعبیر مغرضانه مارکسیست ها، در مورد ذکاوت و درایت ذاتی غربی ها... باشد؟! مهملات خررنگ کن از این دست...

اینکه رفتار احمقانه فعلی « علمای وطنی »؟! وجه تشابه زیادی با کردار قبلی جباران یونانی و سزاریست های رومی در هزاره های منقضی دارد، ولایت فقیه، خودکامگی سیاسی مطلق کلیسا، دیوانسالاری و اتیکان در دوران قرون وسطی را تداعی می کند، حرفی نیست. اما این حقیقت تلخ، چگونگی برآمد استبداد شرعی، اسلامی - ذوالفقاری در ایران امروز را، توضیح نمی دهد. تمام مساله هم اینجاست. و حتی در مواردی (مثل ایران...)، می تواند توده انقلابی را، که بنام مرده ها، در لباس قهرمانان عهد عتیق، برای رفع مشکلات فوری خود می رزمد، گمراه کرده و نتایج غم انگیزی ببار آورد... دیدیم که چطور انقلاب بهمن مصادره، بسود مالکان و سرمایه داران وطنی ملا خور شد. هر گردی گردو نیست...

بازگشت به عهد عتیق، بهر دلیل، ساده لوحی، حماقت محض، هیچ برازنده ما نیست. شرط بلاغ. بگور پدر افلاطون و ارسطو... شاهان و شاهک های دوران باستان - آزموده را آزمودن خطاست. خودکامگی « علمای وطنی »! و یا استبداد ذوالفقاری، با تمام اما و اگرها... تمام عیب و ایرادهای قابل فهم، از این قماش نیست.

مگر اینکه مدعی مرموز ریگی بکفش داشته باشد و بخواهد تقابل کار و سرمایه را ماستمالی، دورنمای مبارزه طبقاتی، ترقی خواهی در دوران معاصر، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را بسود نظم مستقر، تقسیم کار جاری، دلاری - وال استریتی، چیزی « غیر لازم »؟! تسلط انحصاری غربی ها، امپریالیسم آمریکا و شرکاء بر تولید و بازرگانی جهان را امری موجه جلوه داده و از زیر ضربه خارج کند. هیچ بعید نیست.

ناگفته نماند، بموجب اسناد تاریخی و کشفیات، که خودکامگی سیاسی و استبداد در فلات ایران زمین، مقدم بر سرمایه داری، به گذشته های خیلی دور، دوران امپراتوری کورش و داریوش... باز می گردد. ولی هشدار! چون عمر دراز استبداد... اگر این مقوله ریشه یابی نشود و فقط در لفظی مجرد باقی بماند، درک مولفه های استبداد در شرایط تاریخی متفاوت، تشخیص فهم وجه تمایز ساختاری آن در گذشته و حال را دشوار می کند. تا ابد که نمی توان دروغ گفت، رویداد ها را دستکاری، دلخواهی پس و پیش کرد، موهوم بخورد افکار عمومی داد...

نظریه موهوم (ادعای هگل) تکرار تاریخ،
نوعی تحول با ورد و جادو... امروز مثل دیروز،
جنبش ترقی خواهی، مبارزه طبقاتی برای گذار انقلابی
از وضع موجود را « غیر لازم »! در پرده ابهام قرار
می دهد؟! فلسفه رسمی، پاشنه آشیل هگل... کلی جای
حرف دارد. پیشکش هگلیست های نوظهور وطنی،
مداحان دیر خاسته دمکراسی توطئه و حقه بازی،
دلالی و کارچاق کنی...

چند کلمه در مورد پیش زمینه های ولایت فقیه.
موضوع رساله خمینی در تبعید بجای خود محفوظ.
سابقه مشکوک یاران سید: امثال دکتر بهشتی و دکتر
چمران و شرکاء، لشکر همراهان ولگرد « امام ره »!
بنی صدر و حبیبی و یزدی و قطب زاده... آلودگی های
کاشانی و مکی و بقائی... در گذشته را تداعی می کند.
کلی جای حرف دارد. معجون « جمهوری اسلامی »!
در دل حسینیه های مجاز درباری جوانه زد، گل کرد:
دکتر شریعتی، در کمپته (زندان موقت شهربانی)،
بعدها شکنجه گاه ویژه ساواک، یک دفتر کار داشت،
از این محل محفوظ، برای نشریات رسمی کشور،
مقالات لطیف « اسلامی »! علیه مارکسیسم می نوشت
و ارسال می کرد. دکتر باهنر، آخوند رام درباری،
نخست وزیر مقتول رژیم فعلی، یک محرم اسرار،

مامور تفتیش عقاید سازمان اطلاعات و امنیت در اداره نگارش بود. امثال لاجوردی، بعدها رئیس زندان اوین، محسن رفیق دوست، اولین فرمانده سپاه، عزت شاهی، بعدها عزت الهی، رئیس کمیته مرکز + حجت الاسلام مهدوی کنی و حقانی و سالاری... شاخک های اطلاعاتی از ما بهتران در میان زندانیان سیاسی سابق، در راه « خدا »!؟ همه کار می کردند...

دیدیم که چطور باند خمینی (معمم و مکلا)، با همدستی پس مانده شرکت سهامی « جبهه ملی »! سنجابی و بازرگان و فروهر... همراهی صاحبکاران خرد و متوسط، دلال و کارچاق کن و بساز و بفروش، تجار « پاک و شریف و مومن »! صرافان « متدین »! بر اعتقادات مذهبی محرومان، حاشیه نشینان، فرودستان شهری، بینوایان روستائی... سوار شد، بازی را برد. ولی فقر و تنگدستی و دربدری توده ها، حاشیه نشینی و بی حقوقی... در دوران استبداد کهن، مولود مناسبات سرمایه داری بود - قابله ولایت فقیه، موسوم به « جمهوری اسلامی »! مفتی فرایض، واجبات خرافی... برای تزکیه نفس، رویدادی قابل فهم در شرایط ترور و اختناق رژیم پادو - شاهی پهلوی، که متولیان دنیای « آزاد » را غافلگیر کرد...

پس این قصه استبداد « آسیائی و یا ایرانی »!
دیگر چه صیغه ای است. ولی شما چرا؟ جناب ایرج
اسکندری (نگاه کنید به کتاب در تاریکی هزاره ها)
بدام این افسانه افتادید! شما چرا؟ آقای همایون
کاتوزیان (نگاه کنید به کتاب اقتصاد سیاسی ایران)
این قصه دلخواهی را بخورد افکار عمومی می دهید.
دیری است که ایران، سرزمین ارواح خنثی و خبیث!؟
دوران کورش و داریوش... را پشت سر گذاشته،
بمراتب پیشرفته تر از فرانسه و آلمان در فاصله سال
های ۴۹ - ۱۸۴۸ میلادی، یک کشور شناخته شده
سرمایه داری است. دلایل و شواهد زنده ای هست،
مبنی بر اینکه ایران، هنوز گرفتار استبداد... در اواخر
سلطنت موروئی « هزار فامیل »! متاثر از گرایش
صادراتی سرمایه، گریز استعماری اروپای غربی بسمت
بازار شرق، گام به گام از اقتصاد طبیعی فاصله گرفت،
با اقتصاد پولی مانوس شد. سخن بر سر استمرار
استبداد... چگونگی انتقال خودکامگی سیاسی از
فئودالیسم، مالکیت اربابی به سرمایه داری است.
کالاهای ارزان باختری، سد نیرومندی بود در برابر
رشد صنایع مصرفی: پشم ریزی، دباغی، نخ تابی،
پارچه و گلیم و قالی بافی... توسعه تولید کارگاهی در
ایران. امری که استمرار باورهای خرافی را... موجب
گردید. از آنجا که ورود سرمایه اروپائی، در قالب پول
و یا کالا، فقط از کانال رژیم های استبدادی موجود،

حکام خودکامه مقدر بود، مطلوب میراث خواران استعمار کهن... چون رقیب تولید کننده نمی خواستند. لذا بازیگران مورد اعتماد اقتصاد پولی در ایران در اصل همان باندهای محافل حاکمه بودند که برای حل و فصل رقابت های داخلی و زد بندهای خارجی در شرایط « جدید »! بیش از پیش، بدلیل عدم اتکا به یک جنبش اجتماعی بالنده، به مذهب و مبلغان واپسگرای آن توسل جستند...

اما به موجب اسناد، کارگاه های قالی بافی، نقره کاری، مسگری، نجاری، پارچه بافی، آهنگری، نقاشی، کاشی سازی، سفالگری... از دیرباز در ایران رواج داشت. شکی نیست که مالکیت اربابی - سلطانی دوران قاجار گسترش تولید کارگاهی را دشوار کرده و اجازه نمی داد تا رشدی در ورای اقتدار سیاسی زمینداران وقت پیدا کند. اینکه شاه زمین های بیشتری را در تملک داشت و صدراعظم کمتر... جوهر مساله را عوض نمی کند، تغییری در اصل موضوع به وجود نمی آورد. رفته رفته، سطح نازل تولید، کشاورزی و صنعتی، پس رفت تولید کارگاهی و عقب ماندگی اقتصادی + بی حقوقی مطلق رعایا... گروهی از روحانیون « بلند پایه » را، که از مدت ها پیش با زمین جوش خورده و با زمین داری پیوند داشتند،

ممتاز کرد. توسعه املاک وقفی طی سالیان متمادی، خلعت شاهان و شاهک های « اسلام پناه »! افزایش سهم و نقش اقتصادی « مراجع تقلید »! این مدعیان خود خوانده امامت را تا سطح مشاوران قضائی خودکامگی سیاسی بالا کشید. در همین دوران بود که همزمان با پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی، اختراعات و اکتشافات، بازرگانی فرامرزی اروپا، رقابت لردیسم و بنایارتیسم بر سر بازار فروش، مواد خام و انرژی در مناطق غیر خودی، آرایش نیروهای بین المللی هم تغییر کرد...

چرا که اروپای غربی (انگلستان و فرانسه و آلمان ...) بدلیل رشد فنی تولید، استعمال ماشین آلات در تولید، محتاج بازار فروش، مواد خام و انرژی... در تمام مناطق، گرفتار بحران اقتصادی و اجتماعی در سطح ملی، از ترس انقلابی محتمل، جنگ داخلی، نگران امنیت سرمایه وطنی در سرزمین پایگاه، بفکر کشور گشائی، سرقت مسلحانه، صادره دارائی و اموال دیگران، بفکر استعمار شرق « وحشی »! چاپیدن شرقی ها افتاد. ماجراجویی در پیش گرفت...

سرمایه داری « گنبدیده »؟!

سخن برسر زد و بندی مالی برای رفع حاجت، معامله ای چرب و « پایپای »؟! میان موش و گربه، رژیم فنودال - حرمسرائی و بورژوا - امپریالیستی، هر دو نگران، یکی برای خرید، تامین اسباب عیاشی، دیگری بخاطر فروش، تضمین وسائل کلاشی است. تکرار همین معامله « پایپای »؟! استقراض نوبتی، وامهای اسارت بار سلطنتی، قاجاری - هزار فامیلی، با بهره های کلفت برای سفرهای تفریحی ناصرالدین شاه و ملازمان درگاهی بود که کشاورزی و صنعت، تولید کارگاهی در ایران را فلج کرد، از کار انداخت. جلوی تحرک اقتصادی را گرفت، رشد نیروهای مولد، متناسب با نیازمندیهای مصرفی جامعه را... اجازه نداد. تا اینکه میراث خواران استعمار کهن، اروپای غربی، بیاری ارتجاع بومی، حکام مستبد و بی لیاقت وطنی، پیش افتادند، بازی را بردند، بر خر مراد سوار شدند، مقدمات حراج ایران فراهم آمد... بموجب اسناد رسمی، قابل دسترسی، فرض می کنیم « بی شیله و پیله »! مثل اینکه آغاز نفوذ میراث خواران استعمار کهن، انگلستان و فرانسه و بلژیک... در بازار داخلی ایران، به سال ۱۸۲۸ میلادی باز می گردد! هیچ بعید نیست. ولی چطور؟ لزوم بازنگری رویدادهای مکتوب...

شکست قوای فنوودالی، ایلاتی - اسلامی،
فامیلی - ملوک الطوائفی قاجار در قبال ارتش منظم
روسیه تزاری، که به سبک اروپائی آرایش یافته بود،
دولت وقت ایران، دربار فتحعلیشاه را به قبول پیمان
معروف « ترکمن چای » وادار کرد و شرایط مساعدی
برای تحمیل انواع قراردادهای مشابه بوجود آورد...؟!
در عین حال، به نقل از مورخان شوروی (سابق)،
حتی تا سال های نخست دهه سی سده نوزدهم میلادی،
صرفنظر از حجم مصرف داخلی، سالانه ارزشی معادل
۵ میلیون روبل پارچه از ایران به ماوراء قفقاز و سایر
استان های روسی کناره دریای خزر صادر می شد...

این پیمان استعماری ویرانگر (ترکمن چای)،
سوای قضاوت کنسولی... از قضا یک سری امتیازات
مالیاتی و گمرکی خاص را هم، برای اولین مرتبه،
نصیب تجار روسی - تزاری می کرد. همین امر،
موجب شد تا تمایل انگلستان و فرانسه... برای عقد
پیمانی مشابه افزایش یابد - موضوع رقابت های بعدی
حضرات با روسیه تزاری در بازار داخلی ایران.
ماجرائی که خود کلی جای حرف دارد...

سرانجام رقابت های آشکار و نهان مدعیان
بر سر بازار فروش، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی
در مناطق غیر خودی... همراه با بی لیاقتی حکام
وطنی - نگران اوج شورش های پراکنده « رعایا »!
کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، فرودستان
شهری و روستائی در سرزمین پایگاه، که از قطبی به
قطب دیگر می غلتید تا یک « هم پیمان » نیرومند تر
و سخاوتمند تر پیدا کند... کار خود را کرد.

بطوریکه استقلال ایران، با تمام اما و اگرها،
بباد رفت - فدای بیضه پوک و مبارک « اسلام »!
قربانی حماقت شاه و دیانت شیخ، سلطنت ناسوتی
ناصر و کثافت لاهوتی قاصر گردید. ولی طولی نکشید
که آب از سر گذشت - با فرمان سلطان صاحبقران،
فتوای « علما »! دروازه های نیمه باز کشور به روی
رقیبان منتظر، چارتاق، گشوده شد...

بیخود نبود که پیمان های تجاری دو جانبه:
ابتدا میان ایران و انگلستان، به سال ۱۸۴۱ میلادی،
ایران و فرانسه ۱۸۵۵ میلادی، پیمان ایران و بلژیک،
ایران و دانمارک، ایران و هلند، میان ایران و سوند،
ایران و نروژ به سال ۱۸۵۷ میلادی بسته شدند...

از شما چه پنهان، همه از همان امتیازات مالیاتی و گمرگی پیش گفته برخوردار گشتند! امپریالیسم آمریکا، ناظر دور دست هم، از این کاروان حراج شاهانه غافل نبود، چون در سال ۱۸۵۶ میلادی، اولین قرارداد رسمی خود را با دولت وقت ایران امضا کرد و بطور «قانونی»؟! در تمام زد و بندهای آشکار و نهان رقیبان با دربار فرتوت قاجار حضور یافت...

خواننده توجه دارد که چطور با یک سازش ننگین میان ارتجاع بومی و بین المللی، هم آغوشی فنودالیسم با امپریالیسم، دمکراسی با استبداد شرقی، نوعی معامله «پایپای»! میان موش و گربه، کشاورزی: غله و ادویه و پنبه و کتان... صنایع سنتی: نخ تابنی، پشم ریزی و گلیم بافی... یا تولید کارگاهی: قالی بافی، مسگری، نجاری، پارچه بافی، آهنگری، نقره کاری، نقاشی، کاشی سازی، سفالگری... اینها همه بکلی مختل، بیش از پیش، دچار پس رفت شدند، با واردات غیر لازم کالا، بنجل های ارزان اروپائی، خروارها محصولات مشابه... بکلی از رونق افتادند. چطور دنیای «آزاد»! با خودکامگی سیاسی کنار آمد، استبداد و استعمار، برای دوشیدن کشاورزان و صنعتگران، چاپیدن زحمتکشانشان و رنجبران کشور ما، سخت کوشان ایران متحد شدند...

بدنبال استقراض نوبتی، وامهای چرب اشرافی، دلبخواهی و اسارت بار، با بهره های کلفت و سنگین، مقدمات برپائی اقتصاد پولی در کشور ما فراهم شد، سرمایه داری « گنبدیده »! استبدادی و هم استعماری، زیر سایه محافل پولی و مالی و تجاری و امپریالیستی، با نظارت مستشاران حرفه ای، اروپائی و آمریکائی؟! در ایران رقم خورد. تاریخ مکتوب گواهی می دهد که چطور در فاصله سال های ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۸ میلادی، ظرف مدت پنج سال، حجم ارزشی کالای صادراتی، محصولات اروپا، با احتساب روسیه تزاری، به ایران، براساس قراردادهای تحمیلی، پیمان های استعماری، امتیازات مالیاتی و گمرکی... از ۱۵ میلیون به بیش از ۴۰ میلیون روبل افزایش پیدا کرد - همان محصولات مصرفی لازم، که اغلب در داخل کشور، بعضی زمخت، با کیفیتی نازل تر، تولید می شدند. خواننده توجه دارد، که چطور صنایع سنتی ما، تولید کارگاهی در ایران، پیش از آنکه بتواند پایه های اجتماعی نسبتاً گسترده، یک موقعیت استوار پیدا کند! پیش از آنکه بتواند، بیاری کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران و تجار، تکیه بر دهقانان فقیر و میانه حال وطنی بر خود شود، در ارزش آفرینی و رقابت در سطح ملی مستقل گردد، درست در آستانه بلوغ تاریخی، بدام نیروهای بازدارنده داخلی و عوامل ویرانگر خارجی افتاد، دچار پس رفت، مرگ تدریجی شد...

تردید ندارم که با برخوردی صبورانه و انتقادی با تاریخ ایران در دوران منقضی، درخواهیم یافت که چطور پیمان های استعماری برای فروش « آزادی »! هرچند که سیل فرآورده های اروپائی... که با زد و بند، از کانال استبداد در ایران جاری شد، ولی از آنجا که هر کالائی حامل سیاست دولت معینی بود که با سایر مدعیان رقابت داشت، باعث گردید تا در سطح دولتمردان وطنی آرایشی بیمارگونه شکل بگیرد که با انقضای هر قرارداد کوتاه و بلندی... از هم می پاشید. استراتژی دولت وقت ایران و در همان چارچوب خودکامگی سیاسی متداول، عملاً تا حد مانورهای تاکتیکی - رقابتی آزادی فروشان باختتری سقوط کرد. اما در مورد رشوه... ضعف شخصیتی افراد بماند، سخن برسر رژیم می است که عناصر تشکیل دهنده آن نیازهای مالی اش را تامین نمی کردند. حال چطور؟ چون بازدهی کار در لوای فنودالیسم، متکی بر وسائل کهن تولید... با هزینه های گل و گشاد نظم حرمسرای متداول تناسب نداشت. رشوه جنسی و ملکی و مقامی از دیر باز در ایران مرسوم بود! رشوه نقدی برای خریدن دولتمردان را دول استعماری، شرقی و غربی، رواج دادند، شگردی بود برای نفوذ، انتقال سرمایه، پول و کالا به ایران... که در فاصله زمانی نسبتاً کوتاه، با اسم رمز « وام »! به یکی از عوامل موثر در اقتصاد کشور بدل شد...

در فصول بعدی از این مبحث نشان خواهم داد که رژیم سلطانی - فنودالی ایران، مدت ها پیش از نفوذ استعماری غرب، بر اثر افزایش جمعیت، نیازمندیهای جاری جامعه، رشد معکوس تولید و مصرف... بلحاظ تاریخی، فلج شده و هیچ راه حلی برای رفع تضادها، اقتصادی و اجتماعی نداشت. مایوس و درمانده، چشم براه منبع مالی « معتبر »؟! خواب بهشت می دید...

از قرار معلوم، جنت مکان، سلطان صاحبقران محبوب « علما »! لشکر وقفی خوران حریص وطنی، از این می ترسید که در منازعات داخلی از پا درآید. هیچ با رعایا میانه نداشت. منتظر یک « ناجی »! ناسزا می گفت، بر سر خادمان درگاه، فریاد می کشید. مرتب می غرید، خایه مالان قبله عالم را فلک می کرد، به چوب می بست، دار می زد. توطئه گر ماهری بود. مضطرب و لاعلاج بهانه می تراشید... حکام محلی را، که اغلب به تخم مبارک « ملوکانه »! گروهی از درباریان قاجار نسب می بردند... با فتوای « علما »! برای اخذ مالیات سنگین تر، دوشیدن بیشتر رعایا به جان هم می انداخت - که هیچ حاصلی غیر از ویرانی، کاهش هرچه بیشتر تولید، فرار و آوارگی روستائیان، در بر نداشت.

بی برنامه‌ی دولت، پس رفت تولید و مبادله، تجارت و بازرگانی در بستر مالکیت فئودالی متداول، ستیز دائم میان اشراف و خوانین و حکام محلی، افزایش نا آرامی های اجتماعی در شهر و روستاها، اینها همه زمینه را برای ترور و اختناق و سرکوب، ماجراجویی، حتی احیای اشغالگری های « نادری »؟! در میان بلند پایگان و « علما »! که قتل عام « کفار » در داخل و خارج را - برای بسط نفوذ « اسلام »؟! لازم می دانستند... فراهم می کرد.

در این ارتباط، تشدید ترور و اختناق در داخل، بجای خود، می توان از جنگ های برون مرزی کور، با هزینه گزاف، ضایعات سنگین انسانی و اقتصادی: مثل جنگ اول ایران و روس به سال ۱۸۰۴ میلادی، جنگ بی سرانجام ایران و عثمانی در فاصله سال های ۲۳ - ۱۸۲۱ میلادی... و یا جنگ دوم ایران و روس در فاصله سال های ۲۸ - ۱۸۲۶ میلادی یاد کرد. نوعی گریزی « نادری »! برای فرار از مرگ قهری، گیوتین تیز یک انقلاب همگانی در سرزمین پایگاه، جنگ های ویرانگر و احمقانه ناشی از درماندگی و استیصال قاجاریسم...

محرک جنبش « روشنگری »؟! »

جنگ ایران و عثمانی، ۱۸۲۱/۲۳ میلادی، جنگی احمقانه و بی سرانجام برای حل اختلافات مرزی با هزینه گزاف - افزایش مالیات، جنسی و نقدی، ویرانی زمین های مزروعی، تعطیل کشت و برداشت، سقوط تمام عیار کشاورزی و دامداری در سرحدات، قحطی، گرسنگی رعایا، خانه خرابی دهقانان فقیر و میانه حال... این همه ضایعات برای گل روی سلاطین، سنی و شیعه، بخاطر سلامت بیضه پوک « اسلام »! چون بموجب اسناد، این جنگ احمقانه و ویرانگر، بجائی نرسید، حتی بدون نتیجه، حل اختلافات مرزی، خاتمه یافت. از قرار معلوم، گویا آقای « تزاریسیم »! هیچ مخالفتی با این نتیجه نداشت...

اما چند کلمه در مورد دو جنگ ایران و روس. که مطلوب فوری و استراتژیک تزاریسیم را بدست داد. یکی در فاصله سال های ۱۸۱۳/۴ میلادی، شکست سخت ایران + تحمیل یک قرارداد استعماری، (پیمان گلستان) و دیگری در سال های ۱۸۲۶/۱۸۲۸ میلادی، شکست تر ایران و تحمیل دومین قرارداد استعماری (پیمان ترکمن چای). ولی از شما چه پنهان، بموجب اسناد و مدارک رسمی،

که این جنگ های پر هزینه، ویرانگر و اسارت بار، محصول وسوسه های غلیظ داخلی، درباری - اسلامی، و توطئه های نامرئی خارجی، تزاری - استعماری، نکته ظریفی را از پرده برون انداخت، رونمایی کرد: معلوم شد که تزاریسم، مثل دول امپریالیستی اروپا، انگلستان و فرانسه بخصوص، طرح شومی دارد، آشکار و نهان، ب فکر کنترل انحصاری بازار شرق، تجزیه کشورهای هم جوار، ب فکر بلعیدن ایران است؟! آشنا با گرفتاری های داخلی همسایه دیوار به دیوار، ضمن توطئه و تحریک، لشگر کشی های « تنبیهی »! جنگ های نوبتی علیه دولت قانونی ایران و اشغال و الحاق مناطق شمالی این کشور با تحمیل قراردادهای استعماری (گلستان و ترکمن چای)، انگار نه انگار، تلاش مشابه رقیبان اروپائی برای نفوذ و حضور در ایران را نمی پسندید؟! **قصه سیر و پیاز...**

در تمام این دعوها، ستیزه های استعماری، رقابت های چند جانبه برای کنترل بازار، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی، که خودکامگی سیاسی در جغرافیای ایران را تقویت می کردند... تزاریسم از یک موقعیت محلی مساعد، روابط سنتی... برخوردار بود. در مقابل، دول امپریالیستی اروپا... خاصه انگلستان و فرانسه، با ارتشی نوین، ارباب های مدرن، توپ های دور زن،

تسلیحات پیشرفته... در جنگ‌ها نشان دادند که قابلیت فنی بهتر و مهارت رزمی بیشتری دارند. بهر حال، رقیبان قدیمی و جدید، هر یک به طریقی، دیپلماتیک یا مسلحانه، نیاز فوری و منافع استراتژیک خود را در بالکان و آسیای صغیر، در ایران و خاور نزدیک و میانه دنبال می‌کردند...

تا اینکه شکست‌های تکراری و استراتژیک قوای فنودال - ملوک الطوائفی قاجار در برابر ارتش نسبتاً مدرن ترازوی... بعضی شاهزادگان «عاقل»؟! عباس میرزا و شرکاء را بفکر انداخت، متوجه نواقص فنی و تدارکاتی، فقدان نظم، آموزش و مهارت نظامی، پراکندگی و آشفتگی‌ها، تصمیم‌گیری‌های خودسرانه، اقدامات دلخواهی... در یک کلام، متوجه عدم تحرک رزمی قوای فنودالی - ایلاتی قاجار کرد.

این حقایق تلخ، عقب‌نشینی و پس‌رفت، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، ورشکستگی تاریخی بود که گروه عباس میرزا را: شاهد پیشرفت‌های فنی و تدارکاتی، ناظر تحرک رزمی، پیروزی‌های رقیبان اروپائی... بسمت انگلستان و فرانسه هل داد. گوا اینکه گروهی دیگر: شاهزادگان، بعضی صاحب‌منصبان،

عالی رتیه ها، بلند پایه ها، خادمان مورد اعتماد، شاید؟! آناتکه کمتر از بقیه در امور نظامی و تصمیم گیریهای جنگی دخالت داشتند... از جمله « علما »! مزدوران و خلعت بگیران حرفه ای، مشاوران ریز و درشت بارگاهی، اطرافیان فتحعلیشاه، همچنان بر حفظ روابط سنتی میان ایران و روس اصرار می ورزید...

همین دسته بندی ها - ارزیابی « دوگانه »؟! گواينکه همه یک نگرانی واحد داشتند (سقوط محتمل، ناگهانی سلطنت موروثی قاجار در منازعات داخلی)، موجب شد تا یک گرایش غلیظ، التقاطی و غلط انداز، با عنوان « روشنگری »؟! در بستری آلوده و مسموم، استبدادی و استعماری، نیمه « شرقی و نیمه غربی »، گل کرد و پژمرد. با این تفصیل، می توان عباس میرزا را (همان فنودال بزرگ، فرمانروای منطقه آذربایجان، سرداری که لقب ولیعهدی را با خود یدک می کشید)، پدر رسمی « روشنگری »! در ایران قلمداد کرد. ناگفته نماند، بموجب اسناد، که نوسازی قوای نا منظم، فنودالی - اسلامی - ایلاتی قاجار به سبک اروپائی، اصلاحات دیوانی و مالیاتی... از ابتکارات اوست.

حال بشنوید از نتایج بازی « روشنگری »؟! که با مخالفت آشکار و نهان گروهی از شاهزادگان، مدعیان غیر رسمی سلطنت موروثی... هم روبرو شد: یکی پیمان ایران و فرانسه برای تقویت قدرت دفاعی قوای فرسوده قاجار در قبال ارتش نسبتاً مدرن تزاری، به سال ۱۸۰۷ میلادی بود، پیمانی که چندان نپائید! چون تقریباً دو سال بعد - بدنبال اتحاد محرمانه فرانسه (بنیپارت اول) با روسیه تزاری بر علیه انگلستان، بسال ۱۸۰۹ میلادی فسخ شد، بکلی از اعتبار افتاد. دیگری هم، یک پیمان سیاسی، دفاعی و نظامی میان دولت وقت ایران با انگلستان در سال ۱۸۱۴ میلادی، با جوهر و هدفی مشابه...

دیپلماسی ریاکارانه، شل کن سفت کن فرانسه و انگلستان در قبال دولت فنودالی - قانونی ایران، حکایت از آن داشت که قاجاریسم، فاقد یک پایگاه نسبتاً استوار، اقتصادی و اجتماعی... کلی مشکل دارد، قادر به دفاع از خود در یک شرایط اضطراری نیست. در اینصورت، نوسازی ارتش، اصلاحات دیوانی و مالیاتی، با توجه به هزینه عیاشی درباریان و تعهدات اروپائی دولت، فقط با کشیدن آخرین رمق « رعایا »! مقدور می شد، که نفوذ رقیبان شرقی و غربی، وابستگی های خارجی رژیم را افزایش می داد...

طولی نکشید که نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی: تباهی کشاورزی و صنعت، کساد بازار، سقوط پیشه وران و تجار محلی، غیردرباری، ورشکستگی صاحب کاران خرد و متوسط از سوئی، خانه خرابی زحمتکشان شهری، رنجبران روز مزد، دهقانان فقیر و میانه حال... اینها همه در ارتباطی مستقیم با پس رفت تولید اربابی، ارزش آفرینی در بستر مالکیت فئودالی - سلطانی، قاجاری - اسلامی، ملوک الطوائفی، بیش از پیش، بر اثر افزایش جمعیت، نیازهای مصرفی جامعه... بالا گرفت.

در یک چنین شرایطی بود که حکام وطنی: نگران طغیان ناگهانی زحمتکشان شهری و روستائی، با فتوای « علما »! تازه ب فکر ترور و اختناق بیشتر، قلع و قمع مخالفان در داخل و ماجراجویی در خارج، تکرار حماقت های نادری افتادند. گفتیم که چطور پس رفت قهری مناسبات فئودالی - ملوک الطوائفی ایران، شکست های تکراری و استراتژیک رژیم قاجاریسم، عباس میرزا را ب سمت نوعی « تجدد خواهی »؟! نوسازی ارتش، اصلاحات دیوانی و مالیاتی... کشید، ب سمت میراث خواران استعمار کهن هل داد...

تجدد خواهی عباس میرزا بی ارتباط با هرج و مرج اقتصادی و اجتماعی... در سرزمین پایگاه نبود، که می رفت تا اقتدار سیاسی قاجاریسم فرسوده، سلطنت آتی عباس میرزا را به خطر اندازد...؟! وانگهی، هرج و مرج، با توجه به افزایش جمعیت، نشان می داد که تولید با نیازهای مصرفی جامعه هماهنگی ندارد. سخن بر سر پس رفت اقتصاد طبیعی، رشد معکوس تولید و مصرف - محرک عصیان ها، شورش های پراکنده... است، عاملی که تکرار مناسبات جاری، بازآفرینی قاجاریسم را اجازه نمی داد. منشاء نگرانی عباس میرزا، نامزد رسمی سلطنت، انگیزه ظهور جنبش روشنگری...

بیخود نبود که کشاورزان و صنعتگران، صاحبکاران خرد و متوسط، دهقانان فقیر و میانه حال، از پا درآمدند، دسته دسته، راه فرار در پیش گرفتند. بدنبال کار، نان بخور و نمیر... از ده نشینی گریختند، به شهر و شهری ها پناه بردند! جمعیت روستاها، بشدت کاهش یافت، زراعت، بر اثر نقصان بازوی کار، از رونق افتاد، بکلی خوابید، زمین های قابل کشت از دور اقتصادی خارج شدند... با افزایش جمعیت شهری، رفته رفته، شرایطی بوجود آمد که دولت مرکزی، قاجاریسم برای پذیرش آن آمادگی نداشت...

شواهدی هست مبنی بر اینکه استبداد، خودکامگی کور و احمقانه، دیوانسالاری قاجاری، ایلاتی - اسلامی - ملوک الطوائفی « هزار فامیل »! بر اثر یک سلسله تحولات قهری و تاریخی از این دست (شرح فوق)، بیش از پیش، در تنگنا قرار گرفت، حتی پایگاه های سنتی خود را هم از دست داد. همزمان، در کنار ماجراجویی های برون مرزی، حضور بیشتر و غلیظ تر « علما » در امور دیوانی را نیز زمینه چینی می کرد؟! تا هم بی لیاقتی زمینی خود در حفظ تعادل میان تولید و مصرف را لاپوشانی کند؟! و هم سرکوب کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، دهقانان فقیر و میانه حال... در شرایط اضطراری را، با فتوای « علما »! موجه جلوه دهد...

ولی شتاب کور و احمقانه حکام وقت وطنی، همراه با چاشنی چرب و شرعی فتوای « علما »! برای توجیه قتل عام « کفار »؟! کشتار مخالفین استبداد و استعمار... نگرفت، بجائی نرسید. برعکس، تشدید ترور و اختناق و سرکوب، شلاق و شکنجه و اعدام های مکرر در ملاء عام، نافرمانی ها بالا گرفت، چشم و گوش محروم شدگان، بی حقوقان را باز کرد، باعث همبستگی زحمتکشان شهری و روستائی گردید. در این میان، ورود کالاهای ارزان باختری به ایران،

دنباله منطقی قراردادهای تحمیلی - استعماری، امتیازات مالیاتی و گمرکی + پیمان های اقتصادی و سیاسی و دفاعی... مزید بر علت شده و چندی بعد، یکی از مترقی ترین جنبش های ملی و انقلابی، ضد استبدادی و ضد فئودالی و ضد استعماری در یک سلسله از شهر ها و روستاهای کشور ما بر پا شد، جنبش « بابیه »! در جغرافیای سیاسی ایران گل کرد، شکل گرفت، رقم خورد...

چگونگی ظهور، یا برآمد جنبش « بابیه »؟! در فصول بعدی، حتی الامکان به تفصیل، مورد بحث قرار خواهد گرفت. ولی پیش از آن، برای مقدمه چینی، جا دارد که قدری بیشتر، اختصاصی تر، در مورد شکل و مضمون « تجدد خواهی » شاهزاده قاجار، ولیعهد فتحعلیشاه، فئودال بزرگ، جنت مکان عباس میرزا، نامزد سلطنت، پدر رسمی « جنبش روشنگری »؟! صحبت کنیم. خدا کند که با پر حرفی من در این باره، جانی خراب نشود...

ویروس «تجدد خواهی»؟!«

تاریخ مکتوب گواهی می دهد که چطور کشاورزی و دامداری و پیشه وری، صنایع دستی، تولید کارگاهی، مکانیسم ارزش آفرینی در چارچوب مالکیت سلطانی - فئودالی، نوعی تقسیم کار ایلاتی، ملوک الطوائفی قاجار، متکی بر وسائل کهن تولید، بدنبال افزایش جمعیت، نیازهای مادی و معنوی جامعه، رشد معکوس تولید و مصرف... در میانه سده نوزدهم میلادی مختل شد، بکلی از کار افتاد. قاجاریسم فرتوت، نگران استمرار سلطنت موروثی « هزار فامیل! » عنان از کف داد، در آستانه انقلابات همگانی اروپا، بسم الله گفت و ذوالفقار از نیام بر کشید. گفتار پیر، امیرالمومنین، برای جبران مافات... مهار « اجامر! » بی حقوقان را نشانه گرفت، بجان رعایای خودی افتاد. بنام خدا، با فتوای « علما! » زحمتکشان را تنبیه، پیشه وران فضول وطنی را، در ملا عام، فلک کرد، شلاق زد، کلی شکنجه داد، در مواردی بدار آویخت. کشاورزان و صنعتگران یاغی را به صلابه کشید، مخالفین استبداد، خودکامگی سیاسی را درهم کوبید، تاجر خاخی را به تبعید فرستاد...

خسروا، آسمان زمین تو باد دست قدرت در آستین تو باد

شواهدی هست مبنی براینکه تشدید ترور و اختناق و سرکوب در دوران مورد بحث، بیش از پیش، حکام وقت محلی، مدعیان غیر رسمی سلطنت موروثی، رقیبان عباس میرزا را، برای اقدامات خودسرانه: دوشیدن غلیظ تر « رعایا »! چاپیدن هرچه بیشتر دهقانان فقیر و میانه حال با افزایش بهره مالکانه، هدایای جنسی و نقدی... جری، اعتبار نیم بند دولت مرکزی را کاهش داد، شرایط نسبتاً مساعدی برای نافرمانی در برابر رژیم فنودال - ایلاتی فراهم کرد. رفته رفته، استحكامات فرسوده و زار قاجاری، دیوانسالاری کور و احمقانه اسلامی - ملوک الطوائفی، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! در سرزمین پایگاه، ترک خورد، جنگ های برون مرزی: اشغالگری، غارت و چپاول... برای تعدیل نابسامانیهای جاری، ترمیم ساختارهای موجود... و احیای اقتدار مرکزی؟! در دستور کار قرار گرفت.

معدالک، طبق اسناد، شکست های پی در پی، باعث واگذاری ها، عقب نشینی های استراتژیک، رسوائی بیار آورد، پرده های حرمسرا را بالا زد، حقایق را رو کرد، آبروی دربار و درباریان را برد. خواب و خیال های احمقانه فتحعلیشاه و توله ها را، بکلی بر باد داد. رفع تضادها، اقتصادی و اجتماعی،

تولید و مبادله، اشتغال و آموزش... حل مسائل جاری، فصل معضلات ساختاری به سیاق « امیرالمومنین »! در سده های منقضی - اشغالگری، غارت و چپاول، برای مصادره دارائی و اموال دیگران را اجازه نداد، این گریزگاه نادری را هم به روی قاجاریسم فرتوت، حکام حریص و تن پرور وطنی بست، نان « علما »! وقفی خوران وطنی را آجر کرد...

با این حال، ساده لوحی است اگر تصور کنیم؟! که شاهزاده عباس میرزا در جریان تحولات جاری در اروپای بحری و بری... خاصه در انگلستان و فرانسه، یا در جریان پیشرفت های روسیه تزاری قرار نداشت. از رقابت آشکار و نهان حضرات برسر بازار فروش، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی در مناطق غیر خودی، در بالکان و آسیای صغیر، و در خاور نزدیک و میانه، از حضور نسبتا نیرومند انگلستان در هندوستان، پیروزی های نظامی فرانسه (بناپارت اول) در اروپای قاره بی خبر بوده...

برعکس، نامبرده، سوای فرماندهی کل قوا، نامزد رسمی سلطنت موروئی « هزار فامیل » هم بود. در راس امور، پست های کلیدی، سیاسی و نظامی، بایستی بیش از سایرین، مدعیان غیر رسمی سلطنت، به آینده نا روشن رژیمی که خود وارث رسمی آن بود! می اندیشید. در اینصورت، پیداست که استراتژی دول امپریالیستی - استعماری اروپا برای حضور مستقیم در منطقه و کنترل بازار شرق... با آرزوی عباس میرزا، یعنی تداوم استبداد، سلطنت موروئی « هزار فامیل »! از کانال واحدی می گذشت...

حال بشنوید از این طنز « دوپهلوی » تاریخ: اگر شکست تکراری و استراتژیک قوای فرسوده، فنودالی - ایلاتی قاجار در قبال ارتش نسبتا مدرن، بورژوا - ملاکی تزاری، که شاهزاده عباس میرزا را، ب فکر انداخت، بسمت اروپا، خاصه انگلستان و فرانسه، هل داد، متمایل کرد، در مقابل، روی دیگر این طنز، پیروزی ارتش تزاری بر قوای فنودالی ایران، انگلستان و فرانسه بجای خود محفوظ، حتی در عمل، اکثر کشورهای اروپای قاره را به حمایت از رژیم خودکامه ای برانگیخت که عباس میرزا وارث آن بود. تمام مساله هم اینجاست. خدا گر به حکمت ببندد دری، به رحمت زند قفل محکم تری...

تا اینکه ورق برگشت. امپریالیسم و فنودالیسم، استعمار و استبداد، دمکراسی و خودکامگی سیاسی، هر دو گرفتار، محتاج و نگران، یکی برای فروش، بخاطر تضمین وسائل کلاشی، و دیگری برای خرید، جهت تامین اسباب عیاشی... با هم ساختند، کنار آمدند. رویدادی « نوین »؟! پولی و دولی... که کاسب و فاسق را به حمله برد. بدنبال همین ازدواج نامیمون، با توافق قبلی طرفین بود که « جنبش روشنگری »؟! زاده شد، ظهور کرد - عجوزی هرزه و ناقص الخلقه، با دل شیر و مغز خر و سر موش...

از قرار معلوم، گویا با توسعه روابط پولی و مالی و تجاری و دیپلماتیک، مناسبات مشکوک، فرهنگی چند جانبه میان ایران و اروپا هم گل کرد. اعزام شماری دانشجوی دستچین وطنی به اروپا، خاصه به انگلستان و فرانسه، مهد تقلب و حقه بازی، به سال های ۱۸۱۱ و ۱۸۱۵ میلادی باز می گردد؟! هیچ بعید نیست. مثل اینکه میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی، که هر دو نفر در انگلستان تحصیل کرده بودند...! در بازگشت به کشور، کارهای نمونه ای انجام داده اند...

از جمله اینکه، گویا جنت مکان، میرزا صالح، در سال ۱۸۱۹ میلادی، چاپخانه ای دایر و در سال ۱۸۳۶ میلادی، اولین روزنامه رسمی فارسی زبان را، در تهران، چاپ و منتشر کرده...؟! اسنادی هست، مبنی بر اینکه هفت سال پیشتر، از سال ۱۸۱۲ میلادی، چاپخانه دیگری در تبریز فعال بود...

ناگفته نماند که میرزا صالح - سوای کارهای « نمونه » از این دست، یک کتاب خاطرات هم از خود بجای گذاشته است - یک مکتوب جانبدار، غلط انداز، که کلی جای حرف دارد. نشان می دهد که نامبرده چقدر تحت تاثیر دیده ها، مظاهر انگلستان قرار داشت. چون میرزای وطنی، ضمن اشاره به بنای دادگستری، کتابخانه ها و یتیم خانه ها... بطوریکه پیداست، بدون آشنائی با جنایات لردیسم در سطح ملی و بین المللی، انگلستان را ولایت آزادی می خواند...؟! اینکه میرزا، از مقوله « آزادی » چه می فهمید، و یا اصلا چه چیزی در مورد پارلمان و دولت، قانون و قانونگذاری می دانست... اینها همه بحث و جدل دیگری لازم دارد. فقط یاد آوری می کنم که خاطرات مرحوم میرزا صالح، این سند غلط انداز « تاریخی »؟! مشاهدات یک ناظر عامی در سرزمین عجایب را تداعی می کند...

یا اینکه میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی، او حتی پس از بازگشت، براساس آنچه که خدا بیامرزد در انگلستان دیده بود...! کابینه ای با ۶ وزیر و وزارت خانه (به سال ۱۸۵۸ میلادی) در ایران تشکیل داد، کابینه ای که، بهر دلیل، چندان نپائید؟! محمد خان سینکی مجدالدوله، مولف «رساله مجدیّه» و یا «کشف الغرائب»، یوسف خان مستشارالدوله تبریزی، همان مولف کتاب مشهور «یک کلمه»، میرزا حسین خان سپهسالار اعظم و یا میرزا ملکم خان ناظم الدوله... از روشنفکران صاحب نامی هستند که به «جنبش تجدد خواهی» ایران تعلق داشتند...

ولی در باره موضوع «روشنگری» حضرات، با توجه به تعلقات خاص طبقاتی - فامیلی نامبردگان، یعنی با کلی ارج و قرب... و اینکه غالباً به مقام های برجسته ای هم در همان چارچوب خودکامگی سیاسی متداول دست یافتند...؟! موجب گردید تا تمام تحولات جاری و ساختاری اروپا، فرض می کنیم «سهوی»! بگونه ای اشرافی و وارونه در ایران انعکاس یابد. بحر طویلی عامیانه - نوعی بد آموزی «فاضلانه»! که خود کلی جای حرف دارد. معذالک، از روی همین باز مانده های مکتوب... حاوی مطالبی ضد و نقیض در باره قانون و قانونگذاری، پارلمان و تفکیک قوا،

می توان دریافت که جنابان، روشنگران وطنی ما، انگار نه انگار، هیچ التفاتی به کار و مبارزه مستمر خلع ید شدگان، کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، التفاتی به انقلابات همگانی پی در پی، زد و خوردها، پیکارهای خیابانی، خانه به خانه کارگران و دهقانان، زحمتکشان شهری و روستائی... بی حقوقانی که تمام هستی خود را برای تحولات جاری و ساختاری اروپا قربانی کرده بودند نداشته اند...

نکند که تحولات - پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی و حقوقی در اروپا، در انگلستان و فرانسه و آلمان و اسپانیا و بلژیک... تحفه گروههای ممتاز، مالکان و اربابان و سرمایه داران! محصول لفاظی دولتمردان وقت اروپا بود...؟! و نه نتیجه کار و مبارزه مستمر توده ها، پیکار رنجبران، زحمتکشان، ارزش آفرینان... در قبال مالکان و سرمایه داران، برای تامین نیازهای مصرفی، رفاه مادی و معنوی، مزد و اشتغال و آموزش... در برابر حکام نوبتی بخاطر حق و آزادی و استقلال...

حیرت آور اینکه در دوران مورد بحث ما، انگلستان و فرانسه و آلمان... اروپای بری و بحری، پر از جوش و خروش، اعتراضات و اعتصابات جمعی، برای رفاه مادی و معنوی، مزد و اشتغال و آموزش، حق و آزادی... پر از تحرک، همبستگی، سرزندگی، پر از شور و حال انقلابی بود. ولی سیاحان « غافل »! حقایق را نمی شناختند. قاجاریسم فرسوده و کور، نگران استمرار سلطنت موروئی « هزار فامیل »! سخت مشغول سرکوب کشاورزان و صنعتگران خودی، ارزش آفرینان وطنی در سرزمین پایگاه بود. روشنگران « فاضل »! نمی دیدند...

این بی خیالی غلیظ اشرافی « فرهیختگان »؟! نسبت به زندگی دشوار و مشقت بار محروم شدگان، سخت کوشان، رنجبران شهری و روستائی، فرودستان، بی حقوقان... نسبت به کار طاقت فرسا، مبارزه مستمر کارگران فضول و صبور و مغرور، پیکار خلق ها و ملت ها، در هر کشوری، هر جهانی، دیروز مثل امروز، کلی جای حرف دارد...

طبق اسناد، گزارشات رسمی و اعلانات مخفی، جنبش «تجدد خواهی»؟! صرفنظر از اختلاف بعضی نامداران این موج با شاه و یا گروهی از محافل حاکمه، در بهترین حالت، طالب نوعی آرایش «متعادل تر»؟! از یک رژیم خودکامه، ستمگر، منفور و منزوی بودند، که اصلاً گوش شنوا نداشت - خود را «جاودان»! آغاز و پایان تاریخ می پنداشت...! علت بی خیالی، متأسفانه، روشنگران وطنی ما از این قماش بودند، اصلاً نمی خواستند حقایق جاری را ببینند و درک کنند. چون صرف نمی کرد...

این یک دروغ شاخدار، حقه بازی محض است، با بوی گند استبداد و استعمار: که گویا ایران و در میانه سده نوزدهم میلادی، آمادگی پذیرش تحولات جاری در اروپا، انقلاب همگانی برای تسویه حساب تاریخی تمام عیار با استبداد و خودکامگی سیاسی، قاجاری - اسلامی، ایلاتی - ملوک الطوائفی وقت، تسویه حساب با سلطنت موروئی «هزار فامیل»! آمادگی گذار انقلابی از فنودالیسم فرتوت را نداشته...؟! گویا ایرانی جماعت - دلباخته «استبداد آسیائی»! نمی بایست، حق نداشت، همان کاری را می کرد که فرانسوی جماعت، در ذات خود شیفته «دمکراسی»! انجام داده بود...

چون کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران، زحمتکشان شهری، رنجبران روستائی در فرنگستان، این خلق بزرگ، نامدار صبور و مغرور... موفق شد، بموجب اسناد، با بیش از ۹۵٪ درصد جمعیت محروم از سواد خواندن و نوشتن... در سال ۱۷۸۹ میلادی با سلطنت موروئی لونی شانزدهم تسویه حساب کند. انقلاب کون برهنه‌ها...

اما دلایل و شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه جنبش التقاطی «تجدد خواهی»! نه به خاطر کم شعوری روشنگران وطنی، و یا حتی عدم آمادگی ایرانی جماعت (خلق بزرگ، صبور و مغرور) خیر، که به دلیل آن پیوند فامیلی نیرومندش با زمینداری، اصلاً ب فکر تسویه حساب با اشراف، قاجاریسم مفلوک، ب فکر گذار انقلابی از فنودالیسم نبوده...! زیانم لال، حتی به عنوان شریک و جیره خوار اشراف وطنی، کاری با وضع مشقت بار کشاورزان و صنعتگران، زحمتکشان شهری، رنجبران روستائی کشور نداشت، برای شکوه و فریاد «رعایا»! تره هم خرد نمی‌کرد. تمام مساله هم اینجاست...

بعدها و در پناه همین « تجدد خواهی » اشرافی روشنگران بود که میرزا تقی خان امیر کبیر، زمانی که رقابت میان لردیسم و تزاریسیم بالا گرفت، دسته بندی های داخلی محافل حاکمه وقت را به سود لردیسم سنگین کرد... گویا برای کوتاه کردن دست اجانب در دولت مرکزی و پاسداری از استقلال ایران؟! بروی توده انقلابی شمشیر کشید، رعایای خودی را قتل عام کرد، جنبشی که استبداد داخلی و استعمار خارجی را نشانه گرفته بود. دوام خودکامگی سیاسی باعث شد، تا این جنایت شرم آور - بنام « دارالفنون و چند کاروانسرا... »؟! زیر سایه اصلاحات میرزا تقی خان امیر کبیر مدفون شود...

اهمیت اصلاحات کذائی امیر کبیر... فعلا بماند. چون سخن برسر انقلاب و ضد انقلاب در ایران است. اما در این ارتباط - اشکال « جنبش تجدد خواهی »؟! این نبود که تحولات اروپا، استقرار سرمایه داری را، وارونه و ساده لوحانه آرزو می کرد...! چون هر نوع انقلاب محتمل در ایران آن دوران، سوای توطئه ها، حقه بازی های ویرانگر « متمدن ها »! نمی توانست از حدود مالکیت و دولتمداری بورژوازی فراتر رود...

چیزی که میرزا فتحعلی آخوندزاده می خواست. با این تفاوت که او بجای بزرگ کردن خودکامگی، تشویق محافل حاکمه به « نیکی و ثواب اندیشی »! مردم ایران را... به جنگ و انقلاب فرا می خوانده. تفاوت از زمین تا آسمان... چون آخوند زاده و در مقایسه با روشنگران رسمی... تشخیص داده بود که چطور باید به پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی اروپا دست یافت. حال بشنوید از اثر ممتاز میرزا فتحعلی آخوند زاده، مکتوبات: « رولوسیون (انقلاب) عبارت از آن چنان حالتی است که مردم از رفتار بی قانون و پادشاه دیسپوت (خود کامه) و ظالم به ستوه آمده و به شورش اتفاق کرده او را دفع نموده به جهت آسایش و سعادت خود قانون وضع کنند. و پوچ بودن عقاید مذهبی را فهمیده بر مخالفت علما برخاسته... ».

مکتوبات آخوند زاده با شرح باقر مومنی

حال آنکه یوسف خان مستشارالدوله تبریزی، یا میرزا ملکم خان... اصرار داشتند تا با بعضی تغییرات سطحی، جا بجائی برخی مهره ها... یا حتی آشتی و سازش، و با همکاری های بیشتر و نزدیک تر میان « خودکامگی و دمکراسی »! بیاری سرمایه های اروپائی... به عدالتی دست یابند که اروپائیان آن را در مبارزه و پیکار، انقلاب همگانی بدست آورده بودند.

تنوری مضحک «تجدد خواهی»! ضمن انتقادی نرم و لطیف و آبکی از بی قانونی، خودسری های دربار و درباریان فاسد... از قضا کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، زحمتکشان و رنجبران روستائی کشور را، کسانی که بار تمام سنگینی قاجاریسم را بر دوش داشتند... به هیچ گرفته و بهبود معیشت «رعایا»! ارزش آفرینان ایران را از حکام مستبد و «علما» انتظار داشت؟!

تا اینکه تاریخ ایران و سرنوشت قاجار، بر اثر تلاقی فاکتورهای داخلی و خارجی، و آن آرایش خاصی که تکامل سرمایه داری اروپا در بسیاری از مناطق غیر خودی، خاصه در خاور نزدیک و میانه بوجود آورد - با حمایت آشکار و نهان «متمدن ها»! طلبکاران خارجی و حماقت حکام «ثواب اندیش»! بدهکاران داخلی، تا حد یک نظریه شرقی - غربی، اشرافی - فنودالی، استبدادی - استعماری، تا حد یک تنوری مضحک، التقاطی - سیاحتی روشنگران وطنی، جنبش «تجدد خواهی»! تنزل پیدا کرد...

طولی نکشید که نوعی « ثواب اندیشی... »؟! با بوی گند استبداد و استعمار، جانشین انقلاب شد و نگذاشت تا مردم ایران - کشاورزان و صنعتگران، رنجبران مغرور، زحمتکشان صبور... با استبداد و استعمار، درگیر شوند، با سلطنت موروثی هزار فامیل، قاجار و « علما »! تسویه حساب کنند. اجازه نداد که ارزش آفرینان، محروم شدگان، شهری و روستائی، نفرین شده های وطنی... متحد و مصمم، در پیکاری انقلابی، با زور، تمام حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، استقلال تصمیم گیری خود را به چنگ آورند، با حضور مستقیم خویش در ساختمان حیات مادی و معنوی جامعه ایران، درس بگیرند، در کردار، بر خود شوند، در ارتباطی متقابل با داده ها، عینی و ذهنی، مادی و تاریخی، دگرگون کردن در شرایط مساعد را بیاموزند. **شاید دور باشد، ولی دیر نیست...**

گذار از فنودالیسم

در این ارتباط، بیشتر گفتیم که چطور کشاورزی و دامداری، پیشه‌وری و صنعت، تولید کارگاهی: مکانیسم ارزش‌آفرینی در بستر مالکیت سلطانی، دیوانسالاری ایلاتی - ملوک الطوائفی قاجاریسم، متکی بر وسائل کهن تولید... سیر قهقرانی پیدا کرد. چطور بازآفرینی سلطنت موروثی « هزار فامیل »! بر اثر افزایش جمعیت، نیازهای مادی و معنوی جامعه، رشد معکوس تولید و مصرف... در میانه سده نوزدهم میلادی تق و لق، بکلی مختل شد.

این مقدمات قهری، سوابق مکتوب تاریخی، مثل مورد قبلی فرنگستان به سال ۱۷۸۹ میلادی، نشان می‌داد که ایران هم، گرچه با تاخیری قابل فهم، برای پذیرش تحول ساختاری تمام عیار از این دست: یعنی تسویه حساب با نظم مستقر، مناسبات فنودالی، دیوانسالاری فاسد، ایلاتی - ملوک الطوائفی متداول، گذار انقلابی از فنودالیسم... باندازه لازم آمادگی داشت. قانونی « تلخ »؟! شدن در زمان و مکان بر اثر تقابل اضداد، مبارزه نیروهای بالنده و میرنده در مشخص، که با مذاق حلال زاده‌های قاجاری جور در نمی‌آمد.

قصه مار و پونه...

بیخود نبود که قاجاریسم، منفور و منزوی،
نگران استمرار سلطنت موروئی « هزار فامیل »!
سقوط محتمل دیوانسالاری ایلاتی - اسلامی در
منازعات داخلی... زار و نزار، احساس خطر کرد.
گفتار پیر، برای مهار « اجامر، قلع و قمع کفار »!
ذوالفقار از نیام بر کشید تا هم معارضان داخلی را
گوشمالی داده و هم دشمنان خارجی را سیاست کند!
قبله عالم، امیر المومنین، پیش نماز ارحم الراحمین،
بسیم آخر زد، با فتوای خررنگ کن « علما »!
کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران را نشانه گرفت،
بفکر نوعی گریزگاه نادری افتاد. **گر ما مقصریم تو**
دریای رحمتی...

بستر نافرمانی « رعایا »؟! »

دلایل و شواهد بسیاری هست مبنی بر اینکه تشدید ترور و اختناق و سرکوب، حماقت های اشرافی، توطئه و خشونت و سماجت و فتوا... با کلی هزینه، بجائی نرسید، تازیانه در داخل و ماجراجویی در خارج، استعمال قهر برای رفع تضادهای اقتصادی و اجتماعی، تناقضات سیاسی و اجتماعی و حقوقی و ایدئولوژیک: پس رفت تولید، ارزش آفرینی، توسعه عرضی فقر، رشد معکوس تولید و مصرف... حل مسائل جاری، فصل معضلات ساختاری از راه زور، در یک کلام، گوش بری خودی ها برای عیاشی و خوش گذرانی، گریز نادری بخاطر غارت و چپاول اموال دیگران، نتیجه نداد. چرا؟ چون خودی ها آهی در بساط نداشتند، اموال هندی ها توسط راهزنان هندی و انگلیسی مصادره شده بود...

تا گنداب بالا آمد، از سر مبارک سلطان گذشت، قاجاریسم فرسوده و مفلوک، در گنداب غرق شد. شکست های تکراری و استراتژیک، واگذاری ها، پیمان های نوبتی اسارتبار (گلستان و ترکمن چای)، عقب نشینی های بعدی در جنگ های برون مرزی، رسوائی بیار آوردند، تشدید ترور و اختناق و سرکوب،

یا گریز نادری... گوش بری و ماجراجویی، در عمل، به چند دستگی حکام محلی دامن زد. کار بیخ پیدا کرد، دعوی آشکار هزار فامیل برسر میراث « ملوکانه »! کلی بالا گرفت. اقتدار دولت مرکزی، بیش از پیش، بزیر سنوال رفت، از اعتبار افتاد...

در یک چنین شرایطی بود که قاجاریسم کور به تنگ آمد، برای حفظ نظم، احیای اقتدار دولت مرکزی؟! لاعلاج، به سیم آخر زد: با افزایش بهره مالکانه، مالیات ها و جرانم، نقدی و جنسی... اخذ باج و خراج اضطراری به سیاق (آل محمد) خلفای صدر اسلام! انگار نه انگار، کشاورزان و صنعتگران وطنی را، بیش از پیش، در مناطقی، تا سر حد مرگ... دوشید، زحمتکشان شهری و روستائی را به صلابه کشید، پیشه وران را به خاک سیاه نشاند... منفور و منزوی، محروم از تمام پشتوانه های لازم اقتصادی و اجتماعی در سرزمین پایگاه، دست از پا دراز تر - از ترس جان به جلادان... میراث خواران استعمار کهن متوسل شد، با انگلستان و فرانسه (دوران بنپارت اول) کنار آمد، با این جنگ افروزان وارد، اشغالگران، برده سازان، تروریست های « متمدن »! به خلوت رفت و خوابید، دور از چشم اغیار پیمان های « دفاعی »؟! امضا کرد. مثل آن قرارداد های تزاری (گلستان و ترکمن چای)،

با همان امتیازات ننگین استعماری، قضاوت کنسولی، تخفیف های کلفت مالیاتی و گمرگی... قرارداد بست. مثل مولی علی، امیر المومنین در سده ها منقضی که ذوالفقار بر گلوی خوارج گذاشت و با اشراف ساخت، بسلامتی روح مبارک حضرت « خاتم الانبیا »؟! صلوات فرستاد و در برابر استعمارگران به خاک افتاد، زانو زد و تسلیم شد. ایران فروشی در پیش گرفت. **برای نگهداری ننگین پادشاهی در خانه علی زد...**

باب و « بایه »؟! »

برآمد جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری در ایران

این حقایق « تلخ »؟! حکایت از آن داشت که سلطنت موروئی « هزار فامیل »! کارش گره خورده، با مشکلاتی لاینحل، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و حقوقی روبرو بود. قاجاریسم مفلوک، زار و نزار، بدون استقراض، وام های شاهانه با بهره های کلفت، حمایت مالی میراث خواران استعمار کهن نمی گشت، تکرار نمی شد - شاهد خروش کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران وطنی، بی حقوقان، زحمتکشان شهری و روستائی در سرزمین پایگاه، ناظر مبارزه دنباله دار خلق ها و ملت های اروپا، پیکار کارگران در انگلستان و فرانسه و آلمان و اطریش و ایتالیا و اسپانیا و لهستان... در میانه سده نوزدهم میلادی، از پیروزی بزرگ انقلاب همگانی، انقلاب کون برهنه های فرانسه بسال ۱۷۸۹ میلادی و یا از سرنوشت غم انگیز لوئی شانزدهم بی خبر نبود.

از گیوتین تیز یک انقلاب همگانی مشابه در سرزمین پایگاه هراس داشت و نمی خواست مثل لوئی شانزدهم غافلگیر شود...

در این ارتباط، فتحعلی آخوند زاده هم دچار توهم بود، اصل تقدم ماده بر شعور، عین بر ذهن، جوهر تبدل مادی و تاریخی را در نیافت... چون با وجود درک صورت مساله - اما تحقق انقلابات همگانی را منوط به معرفت قبلی بازیگران آن می کرد. هنوز نمی دانست! که ۹۵٪ بازیگران انقلاب فرانسه، بقول فرنگستانی ها « انقلاب کون برهنه ها... »؟! اکثریت قریب به اتفاق کارگران و دهقانان فرنگستان، حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشت. از قرار معلوم، میرزا فتحعلی آخوند زاده، بهر دلیل، تشخیص نمی داد، که انقلاب اجتماعی - نه یک بازی « دلخواهی »! بلکه یک رویداد قهری است که با تلاش معاش، کرداری غریزی، مقدم بر فرض و نظر، فکر و اندیشه، برای رفع نیازمندی های مادی، دوام فیزیکی (من)، با چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها (ما)، در بستر مالکیت خصوصی متداول بستگی تام دارد.

اصل تقدم ماده بر شعور...

طولی نکشید که آسمان غرید، ورق پرگشت، بوی طغیان کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، عصیان خلع ید شدگان، زحمتکشان شهری و روستائی، بی حقوقان وطنی به مشام رسید، امیر و وزیر و دبیر، شاه و توله ها... حکام و « علما » را غافلگیر کرد:

تاریخ ندا داد، ایست ایست، عذاب و شکنجه قرن ها کافی است... دور توده هاست، نوبت نوبت ماست. چون ترفند های قاجاریسم کور برای مهار « اجامر »! بخاطر قلع و قمع « کفار »! کاری از پیش نبردند. همزمان با رشد مبارزه آشکار، پیکار طبقاتی در اروپا، یک خیزش توده ای، ضد استبدادی و ضد فئودالی از اعماق نا پیدای جامعه ایران بیرون جوشید...

ابتدا کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، تجار خرد و متوسط، فرودستان زنجانی... به منظور اعتراض علیه بیداد گری های سلطان « اسلام پناه »! اشراف محلی و « علما... »! به سال ۱۸۴۷ میلادی، در جنگی تن به تن با قداره بندان، اوباش سفارشی، حاکم محلی را به زیر کشیده و از شهر بیرون کردند. در همین سال اصفهان هم که از دوران شاه عباس صفوی به یک مرکز صنعتی و تجاری تبدیل شده بود، بپا خاست و شورشی مشابه برپا کرد. به دنبال این رویداد های « نا منتظر »! در سال ۱۸۴۸ میلادی، تبریز و یزد... طولی نکشید که قیام توده ای یک سلسله از شهرها و روستاهای کشور را در بر گرفت...

از قرار معلوم، طبق اسناد، با مرگ محمد شاه، آشفتگی های دیوانی افزایش یافت، دعوای مدعیان سلطنت موروئی « هزار فامیل »! تخم و ترکه فتحعلیشاه، بیش از پیش، بالا گرفت. خودکامگی سیاسی ترک خورد، راه برای خیزش های پراکنده، طغیان کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، زحمتکشان شهری و روستائی، مبارزه تجار خرد و متوسط (غیر درباری) در مناطق دور و نزدیک، تهران و خراسان و اصفهان و کرمان و شیراز و یزد، در گیلان و مازندران... باز شد.

بیخود نبود که حاکم مازندران از ترس انقلابیون محلی - همراه با اهل بیت، خویشان و نزدیکان وفادار... گریخت، هراسان راهی تهران شد. شمار قابل توجهی از حکام، مراکز فرماندهی خود را ترک و به جهات مختلف کشور - مناطق « امن »؟! فرار کردند. فقط در استان مازندران، تعداد ۷۰۰ تن از « آشوبگران »! انقلابیون مسلح، پس از یک نبرد جانانه با حکام و خوانین « بارفروش »، بابل کنونی، در جنگل های اطراف پناه گرفتند...

دیری نپائید، به دنبال پیوستن کشاورزان و صنعتگران... جمعیت این « اجامر »؟! دلاوران مصمم و مسلح، تا ۲۰۰۰ تن افزایش پیدا کرد - و این ارتش انقلابی موفق شد، نه فقط اوباش مسلح، باند های سفارشی حکام محلی را در هم کوبیده و متلاشی نماید، که حتی قوای اعزامی ۲۰۰۰ نفری دولت مرکزی را هم شکست داده و با مصادره تمام دارائی و املاک خوانین به سود خلع ید شدگان نوبتی... گردش امور در این استان را در دست بگیرد. همین امر - یعنی اقدامات « غیر قانونی »؟! موجب شد تا لشکر اشراف و خوانین و « علما »! به ارتفاعات گریخت. در مقابل، زحمتکشان شهری روستائی به قیام پیوستند...

گویا در آن دوران، نقل از مورخان شوروی، میرزا تقی خان امیرکبیر، صدر اعظم وقت ایران، جمعیت انقلابیون در سراسر کشور را تا ۱۰۰۰۰۰ هزار تن، تخمین می زد؟! و برای سرکوبی همین ارتش انقلابی در شمال کشور بود که یک لشکر ۷۰۰۰ نفری اعزام کرد...؟! گو این که پیش از این، طبق اسناد رسمی، در سال ۱۸۴۹ میلادی، حتی یک قوای ۱۰۰۰۰ هزار نفری دولت مرکزی در برابر توده انقلابی تاب نیاورد، منهدم شد، از پا درآمده بود...

ناگفته نماند که دیرتر، به سال ۱۸۵۰ میلادی، بی حقوقان زنان، باز پیا خاسته و در جنگی تن به تن با قداره بندان خوانین محلی، زندان شهر را ویران و تمام اسیران را آزاد کردند. در اینجا نیز، مثل سایر مناطق خروشان کشور... توده انقلابیون را کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران تشکیل می دادند - از قرار معلوم، کاظم آهنگر، یکی از سازماندهندگان اصلی این قیام بود. مهم تر، حتی غرور آفرین، اینکه صنعتگران مغرور وطنی برای انقلاب جاری اسلحه می ساختند و زنان هم در کنار مردان « نا محرم »! بدون ترس از آتش « جهنم اسلامی »! مثل شیر علیه ارتجاع و استبداد می جنگیدند... هر چند که سلطان صاحبقران، با اصرار میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، به سال ۱۸۵۰ میلادی، فرمان داد و « باب » تیر باران شد... ولی سرکوبی « اجامر »؟! توده انقلابی، بدون اعزام یک ارتش ۳۰۰۰۰ هزار نفری، همراه با توپ و توپخانه ای مجهز، بدون یک سلاخی آشکار، جنایت قاجاری - فنودالی - امیر کبیری مقدور نشد. در نی ریز هم، قوای ۱۰۰۰۰ هزار نفری دولت مرکزی، قوایی که از شیراز به آنجا اعزام شده بود، قتل عامی براه انداخت که نگو. کشتاری کرد که نپرس. لعنت به قاجاریسم کور و مفلوک، خوانین و علما، نفرین بر امیر کبیر...

بنظر من، برخلاف تعبیر غلط انداز بعضی مورخان صاحب نام شوروی (سابق)، وجه تمایز این جنبش انقلابی و فراگیر، ضد استبدادی و ضد فنودالی با تمام شورش های پراکنده، عصیان های بی هدف قبلی در این بود که توسط « بابی ها »؟! صنعتگران و پیشه وران و تجار غیر درباری با یک برنامه سیاسی، (مصادره دارائی و املاک هزار فامیل، شاه و توله ها، حکام محلی، خوانین و علما) رهبری و هدایت می شد. تردستی که نیست. روکش آرمانی و مذهبی این جنبش، که هیچ جنبشی، در هیچ کجا و در هیچ دورانی، از آن مصون نمی ماند...! چیزی را عوض نمی کند و اصل قضیه را تغییر نمی دهد. ابهام در کجاست؟! مهم تر، آغازگر این قیام، جنبش ضد استبدادی و ضد فنودالی، صرفنظر از آن توطئه بعدی - با نام « بهائیگری »! همان تکیه گاه سیاست جهان وطنی « متمدن ها »! دول امپریالیستی - استعماری اروپا... صنعتگران و پیشه وران، تجار غیر درباری، باب و هواداران بودند. امتیاز بزرگش هم در این بود که می خواست با نظم فنودالی - ملوک الطوائفی مستقر تسویه حساب کند، دارائی و املاک و ثروت باد آورده « هزار فامیل »! شاه و توله ها، حکام و خوانین و علما را بسود توده انقلابی مصادره نماید...

از شما چه پنهان که سید علی محمد باب، تاجرزاده، با تعلقات مذهبی و فامیلی، یک تاجر با سواد، همان سواد مکتبی... فضول و غیر درباری بود. غریب نیست که او، بعد از ۵ سال اقامت و تجارت در بندر بوشهر، بدون شک در ارتباطی مستقیم یا غیر مستقیم با تجار اروپائی، آشنائی با پیشرفت های صنعتی و تجاری، اختراعات و اکتشافات، حق و قانون، اشتغال و آموزش... در جهان سرمایه داری به محدودیت های فنودالیسم، که رشد صنعت و تجارت، توسعه اقتصاد بر محور استثمار نیروی زنده کار را اجازه نمی داد و با اهرم خودکامگی مطلق سیاسی، بشدت جلوی پیشرفت و رونق تولید کارگاهی در ایران را می گرفت پی برده و یا طرفدار پیکار انقلابی، مبارزات جاری، ضد استبدادی و ضد فنودالی رعایا در کشور شده باشد...

در این راستا، نامبرده، بدرستی دریافته بود، که درهم شکستن حکومت اشراف و فنودال های بومی، بدون یک تسویه حساب ایدئولوژیک با قضات شرع، که بی حقوقی کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران وطنی، اطاعت توده ها از سلطان و لشکر توله ها، حکام و خوانین را موعظه می کردند... خیلی دشوار، یا اصلا مقدور نیست. به همین منظور بود که نامبرده،

با توجهی زیرکانه به آرزوهای سرکوب شده توده ها، و برای خلع سلاح عقیدتی قاجاریسم، حکام و اشراف، به سال ۱۸۴۷ میلادی، اثری تنوریک، با تمام اما و اگرهای قابل فهم... برای اثبات کهنگی مطالب مندرج در کتاب «قرآن» و انکار اعتبار جاودانگی آن، تدوین و پراکنده کرد (بیان)، که در فاصله ای کوتاه، توجه انقلابی ترین صنعتگران و پیشه وران وطنی، تجار خرد و متوسط را - چون نیاز مبرمی به توسعه صنعت و تجارت، تولید کارگاهی داشتند، حتی توجه زحمتکشان شهری و روستائی را به خود جلب کرد...

قالب کلی نظرات «باب»! با وجود اشکالات و مهملات مکرر... از آنجا که در جامعه ای انتشار یافت که اکثریت قریب به اتفاق آن از هیچ حق و امکانی برخوردار نبود، حاوی نکاتی است که اهمیت زیادی دارند. حال چرا؟ چون شماری از نظرات «باب»؟! مثل مصادره دارائی و املاک خوانین و یا برابری حقوق انسان ها، زن و مرد... می رساند که نامبرده چه آشنائی نزدیکی با رویدادهای اروپا در سده های منقضی و آرزوهای سرکوب شده هموطنان در دوران مورد بحث ما داشته... پس بیخود نبود که جنت مکان، میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، با اصرار، مرگ باب را از سلطان صاحبقران طلب کرده بود.

طفیلی ها، جاکشان بارگاهی - مثل لشکر « علما »!
نفرتی تهوع آور از او داشته و به کرات، قتل عام توده
انقلابی را، بجرم طرفداری از باب و جنگیدن با رژیم
منحط فنودال - اسلامی - حرمسرانی... فتوا دادند.
ایضا، جنت مکان، حجت الاسلام، اکبر هاشمی
رفسنجانی - با یک وقاحت « اسلامی »! از قضا میرزا
تقی خان امیر کبیر را « قهرمان مبارزه با استعمار »!
در مکتوبی با همین عنوان، قلمداد کرده...

تردید ندارم که اگر این جنبش انقلابی نیرومند،
پیکار کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران و تجار
غیر درباری، قیام « بابیه »! بسلامتی ناصر و قاصر،
سرکوب، به خاک و خون کشیده نمی شد، می توانست،
به احتمال خیلی زیاد، متاثر از انقلابات همگانی اروپا،
راه را برای گذار انقلابی از خودکامگی سیاسی اشراف،
رژیم قاجاری - تباری - اسلامی - ملو الطوایفی،
برای یک تسویه حساب جانانه و تمام عیار با سلطنت
موروئی هزار فامیل باز کرده و ایران را در مسیر
تحولات ساختاری، اقتصادی و اجتماعی قرار دهد...

سخن برسر یک اختلاف ساختاریست که بعدها، هیچ « رفرم یا انقلابی »؟! حتی انقلاب مشروطه هم، آن را جبران نکرد. چون از وظایف خود طفره رفت و با خودکامگی سیاسی و استبداد قاجاری درگیر نشد، حتی بدتر از این، با سلطنت موروئی « هزار فامیل »! تسویه حساب نکرد، یا آن خطای بزرگتر، نا بخشودنی، از مصادره دارائی و اموال قاجاریان، شاه و توله ها، حکام و خوانین و علما سرباز زد...

تازیانه « تمدن »؟! »

گفتیم که چطور مبارزه انقلابی « رعایا »!
کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران و تجار وطنی،
پیکار ضد استبدادی و ضد فئودالی خلع ید شدگان
خودی در میانه سده نوزدهم میلادی سرکوب شد.
خروش بی حقوقان، قیام نسبتاً نیرومند ایران سازان،
جنبش « بابیه »! در آستانه انقلابات همگانی اروپا،
پیش از مصادره دارائی و املاک گروه‌های ممتاز،
ثروت شاه و توله‌ها، خوانین و علما، تسویه حساب
انقلابی با نظم مستقر، مناسبات اربابی - اسلامی،
ایلاتی - ملوک الطوائفی، پیش از برچیدن بساط
خودکامگی سیاسی، سلطنت موروثی « هزار فامیل »!
خنجری ناصری - امیر کبیری خورد و از پا درآمد...

همین جنایت سلطانی در دورانی که جهان
سرمایه‌داری (انگلستان و فرانسه و آلمان...) بر اثر
رشد فنی تولید: استعمال ماشین در صنعت و کشاورزی
و خدمات، ترابری زمینی و دریائی، بارآوری کار،
ارزش‌افزائی سرمایه در یک دور اقتصادی با محدودیت
بازار فروش، کاهش مواد خام و انرژی... در یک کلام،
با معضل اضافه تولید در سطح ملی روبرو شده و ب فکر
ماجراجوئی برون مرزی، کشورگشائی، غارت خلق‌ها،

چاپیدن ملت های غیر خودی، مصادره دارائی و اموال دیگران افتاده بود... موجب شد که در این مرحله دشوار تاریخی، ایران در ید همان رژیم خودکامه ای باشد که تحولات اقتصادی و اجتماعی و خدماتی، پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی... دستاوردهای حقوقی و اداری و آموزشی اروپا را برای کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران خودی نمی پسندید...

تعجبی ندارد که میراث خواران استعمار کهن، خاصه انگلستان و فرانسه، برای تبدیل تدریجی دیوانسالاری ایلاتی - اسلامی - ملوک الطوائفی قاجار به زائده اقتصادی و سیاسی... اروپای امپریالیستی نه فقط با هیچ مقاومت جدی مواجه نشدند، سهل است، حتی با استقبال قارجاریسم کور و مفلوک روبرو شدند. که از پیش، به دلیل عدم تحرک ساختاری فنودالیسم، پایگاههای سنتی خود را از دست داده و برای ورود یک ناجی کلفت از این دست روز شماری می کرد. رژیم خودکامه، آلوده و فاسد... که دولتمردانش تا ظهور « مهدی غائب »؟! بدنبال شکار نوجوانان، گوشتی و خوشگل و نمکی بودند؟! قضات شرع اش، کاری جز نگارش رساله های فقهی - پائین تنه ای در باره « لواط و زنا »! با عمه و خاله... در شرایط اضطراری انجام نمی دادند.

بیخود نبود که با سرکوب قیام « رعایا »!
کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران و تجار وطنی،
شلاق و شکنجه و اعدام، کشتن و سوزاندن و مثله
کردن انقلابیون در ملاء عام، یاد تمام جان باختگان
گرامی باد - دامنه یاس و رخوت... بیش از پیش،
گسترش یافت. ایران در یک موقعیت حساس تاریخی،
از مدافعان دلیر و مغرور خود، ایران دوستان راستین،
محروم بود. در همین فضای آلوده و مسموم بود که
غریزه طبیعی، به ضرب ذوالفقار، جای عقل را گرفت،
خرافات متروک احیاء، کلی اشاعه یافت - مواعظ
شرعی و خررنگ کن « علما »! بسود اوباش درباری،
بچه بازان بارگاهی گل کرد...

بعدها، زمانی که نا هنجاری های اقتصادی و
اجتماعی... یکبار دیگر بالا گرفت، زحمتکشان شهری،
رنجبران روستائی، محرومان، بی حقوقان وطنی را به
عصیان کشید، رتق و فتق امور دیوانی را مшти
میرزا، دوله ها و سلطنه ها... با صلاح دید « علما »!
در دست داشت! یک معجون مضحک و « مختلط »!
که متناسب با آرایش وقت نیروهای بین المللی و
انعکاس فرمایشی آن در سطح ملی، گاهی به « این »
و زمانی هم به « آن » مدعی خارجی، قدرت برتر
امپریالیستی، باج می داد تا در راس بماند...

همین گرایش ننگین، جاکشی سیاسی، استقلال خواهی ارزان اشرافی بود که نوعی « مبارزه منفی »! بست نشینی « معتمدین »! معمم و مکلا، تاجار درباری و خایه مالان بارگاهی و « علمای طاهر »! در مساجد و سفارتخانه ها... را جایگزین پیکار خلع ید شدگان خودی برای حق و آزادی... گذار از وضع موجود، برای مصادره دارائی و املاک، ثروت شاه و توله ها، توله ها و سلطنه ها... تسویه حساب انقلابی با خودکامگی سیاسی را از دستور کار خارج کرد.

بدنبال همدستی آشکار و نهان « متمدن ها »! میراث خواران استعمار کهن با ستاد مرکزی خودکامگی... شرایطی فراهم آمد تا اقتصاد پولی از یک بیراهه مشکوک - سلطنت موروئی « هزار فامیل »! و برخلاف تحقق آن در اروپا، خاصه در فرنگستان، یعنی با دخالت و حضور مستقیم توده های محروم، انقلابات همگانی پیروزمند، حضور ۳۰۰۰۰۰ هزار کارگر صنعتی، تکیه گاه روبسپیر... به شکل فرمایشی، سوار بر پول مجازی (اعتبار و رشوه برای افزایش قدرت خریدی کاذب...) در ایران پا گرفت، مستقر شد، از بدو ورود تابع گرایش صادراتی - استعماری سرمایه های باختری بود - بدنبال بازار فروش و نه رقیب تولید کننده...

همین گرایش صادراتی و استعماری ویرانگر، حامل نوعی « بد آموزی »؟! که تمام گروههای ممتاز، داخلی و خارجی، یکی برای تامین اسباب عیاشی، دیگری بخاطر تضمین وسائل کلاشی، بر روی آن سرمایه گذاری کرده بودند! موجب شد تا حق و آزادی، قانون و قانونگذاری، برای محروم شدگان وطنی چیزی « ملکوتی »! در ورای رژیم های اقتصادی متداول، جدا از تولید و مبادله... ارزش آفرینی برای تامین نیازهای مصرفی، مادی و معنوی، مستقل از کار و مبارزه مستمر، جدال آشتی ناپذیر میان خلع ید شدگان و خلع ید کنندگان، پیکار نیروهای فقر و ثروت بر سر چگونگی باز آفرینی زیست جمعی انسان ها در این یا آن شرایط مشخص تاریخی جلوه کند...؟! این بود که حق و آزادی، قانون و قانونگذاری، حاصل انقلابات همگانی اروپا، در جغرافیای سیاسی ایران، رنگ و لعاب مذهبی پیدا کرد، مهر « اسلامی »! استبداد و استعمار خورد...

تصادفی نبود که در جریان « جنبش تنباکو » به عنوان مثال، زمانی که شرایط مساعدی برای یک مقابله رویاروی با استبداد و استعمار بوجود آمد، مشتی دلال و آخوند ساده لوح، که هر یک به طریقی با قاجاریسم روابطی آشکار و نهان داشتند... سخنگوی

این جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری شد؟! مداحانی که با شدت و ضعف، از نافرمانی « رعایا »! کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران وطنی خیلی بیشتر از نفوذ استعمار می ترسیدند.

در این ارتباط، بشنوید از ابراهیم تیموری، مولف کتاب « تحریم تنباکو »؟! که ضمن شرح آشفتگی های جاری کشور در آن دوران می نویسد:

« تقریبا تمام شهرها و استان های کشور گرفتار آشوب و آشوبگران بودند، گرسنگی و فقر بیداد می کرد، محصول غله کاهش قابل توجهی یافته بود، سرمای سخت زمستان و گرانی قیمت ذغال و شایعه احتکار آن بوسیله بانک شاهی... ».

در اینصورت، عقل سلیم، تشخیص می دهد، درک می کند، که کمبود غله، شامل خوار و بار، محصولات ضروری + افزایش قیمت ذغال در سرمای زمستان، گرسنگی و فقر و تنگدستی توده ها... اصلا مشکلاتی از این دست، اقتصادی و اجتماعی، با ورد و جادو، وحی و آیه، فتوای یک میرزای بی خبر و ساده لوح برطرف نمی شوند!؟

برعکس، به احتمال خیلی زیاد، قریب به یقین، قرارداد « رژی »! و « تحریم تنباکو »! بهانه بود، یک فرصت عینی، نسبتاً مساعد، تا کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران وطنی با استبداد و استعمار تسویه حساب کنند...

این بود که سلطان وقت، سلطان صاحبقران، ناصرالدین شاه و توله‌ها، صاحب منصبان ممتاز، کشوری و لشکری، خادمان اهلی، خایه مالان بارگاهی، تجار و « علمای طاهر »! نگران فتنه سید عالمگیر، طغیان « رعایا »! نافرمانی بی حقوقان وطنی، رنجبران شهری و روستائی... دست و پای خود گم را کردند. از ترس سقوط دیوانسالاری فاسد قاجاریان، خواب راحت نداشتند. دخالت آشکار میرزای شیرازی، همراه با دعا و ثنای « علما »! تلاش تجار درباری، که ظاهری فریبنده و ضد استعماری هم داشت...؟! فقط برای نجات قاجاریسم فرسوده و کور و مفلوک، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! صورت می‌گرفت. بشنوید از شخصیت میرزای شیرازی از زبان ابراهیم تیموری: « ... میرزای شیرازی مردی دوراندیش و بسیار باکیاست بود و هیچگاه کاری که منجر به ضعف قدرت ناصرالدین شاه و پیشرفت نفوذ خارجیان می‌شد، نمی‌کرد ». تحریم تنباکو، صفحه ۸۷

شاید « دور اندیش و بسیار با کیاست... »؟!
الله و اعلم. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. ولی مثل
اینکه خدا بیامرز، میرزای شیرازی، اصلا نمی دانست!
که اقتدار ناصرالدین شاه = خودکامگی سیاسی،
سلطنت موروثی « هزار فامیل »! همان کانال مرکزی
نفوذ خارجیان... از قضا هیچ معنایی جز بی حقوقی
مطلق « رعایا »! یعنی اکثریت مردم ایران نداشت.
همان عشرتکده، حرمسرای پر خرجی که میرزای
شیرازی و شرکاء... در آن « نور خدا می دیدند »!
امثال حاج میرزا حسن آشتیانی... واسطه های شاه و
علما در یک شرایط اضطراری، برایش سینه می زدند،
علم و کتل بلند می کردند. پس با این حساب روشن،
پیداست که تازیانه « تمدن »؟! فقط متوجه کشاورزان
و صنعتگران و پیشه وران وطنی بود و با نیاز فوری
استبداد و منافع استراتژیک استعمار، یکی برای تامین
اسباب عیاشی، دیگری بخاطر تضمین وسائل کلاشی،
هماهنگی داشت. معذالک، همین که توده « نادان »!
به تجربه دریافت که اشکال از کجا آب می خورد؟
گرچه با تاخیری قابل فهم (ترور و اختناق و سرکوب،
شلاق و شکنجه و اعدام ها...) مرکز توطئه ها،
عشرتکده محفوظ ناصرالدین شاهی را نشانه گرفت،
تازه در محافل روحانی و بازاری... نگران نافرمانی،
تکرار قیام « بابیه »! خروش همگانی بی حقوقان،
یک جنگ لفظی احمقانه و خرننگ کن براه افتاد.

نوعی جدل « فقهی »؟! برسر اینکه آیا میرزای شیرازی برای تحریم تنباکو حکم شرعی (فتوا) داده یا نداده! و یا در مورد اثبات صحت و سقم حکم شایع، آیا این حکم جعلی است و مردود یا اصلی و معتبر...؟! با آب و تاب، جریان داشت. شواهدی هست مبنی بر اینکه احتمال طغیان « رعایا »! اصلا منتفی نبود. پس جدل « فقهی... »! برای فریب افکار عمومی، آرامش خاطر شاه و « علما »! سازمان داده شد بود: جهت دوراندیشی و کیاست؟! میرزای شیرازی...

در این ارتباط، حال بشنوید از ابراهیم تیموری، نامبرده چنین می نویسد: « اعلامیه هائی بر دیوارهای ارک و شمس العماره کوبیده شده و تدارک جنگی ضد استبدادی و ضد سلطنتی را نوید می دادند...، ناصرالدین شاه از این عمل خیلی ناراحت و وحشت زده شده بود و به همین خاطر عضدالملک را نزد حاج میرزا حسن آشتیانی فرستاده و از این وضع شکایت کرد... ». و در عبارت بعدی، آشتیانی پاسخ جالبی دارد که شنیدنی است: « عجب است از بندگان اعلیحضرت شهریاری که این مقوله گفتار و کردار جاهلانته اجامر و اوباش را بر علما حجت گرفته خاطر خطیر همایونی بدین جهت از طرف علما آزرده باشد ».

تحریم تنباکو، صفحه ۱۸۴

از قرار معلوم، مثل اینکه « اجامر و اوباش »!
صنعتگران و پیشه وران انقلابی، که برخلاف علما و
تجار درباری... قصد آزدن « خاطر خطیر همایونی »
را نداشتند، فسخ انحصار تنباکو را به طریق دیگری
دنبال می کردند و ظاهرا - حتی بیش از « مراجع »!
توجه توده ناراضی را جلب کرده بودند...

چون در غیر اینصورت، نگرانی و هراس
سلطان صاحبقران، ناصرالدین شاه، اصلا موردی
نداشته تا برای رفع آن به علما توسل جوید! معذالک،
قرارداد انحصار تنباکو، نه در نبردی انقلابی علیه
استبداد، که در دامن استبداد و با فرمان « ملوکانه »
فسخ گردید! و به همین دلیل، پراخت غرامت لغو این
قرار داد استعماری (انحصار تنباکو) نصیب بی
حقوقان وطنی شد! هزینه تیر خلاصی که به مغز
زحمتکشان ایران شلیک شد به بازماندگان رسید...

به موجب اسناد قابل دسترسی، ابقاء قاجاریسم، شاهراه نفوذ خارجیان... نشان می داد که جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری « انحصار تنباکو؟! » برخلاف تصور رایج... عملاً با شکست روبرو گشت. در مقابل، سرخوردگی و رخوت و خرافات... حتی بیش از پیش، بالا گرفت - با یاری و همت « علما طاهر! » از حدود حرمسرای ناصرالدین شاهی فراتر رفته و عمومیت پیدا کرد - احیاء و رشد جنبش ترقی خواهی، ضد استبدادی و ضد استعماری در ایران را تا انقلاب مشروطه به سال ۱۹۰۶ میلادی اجازه نداد.

تا اینکه باز، زیر سایه قاجاریسم مفلوک، سلطنت موروثی « هزار فامیل! » کشاورزی و صنعت، تولید کارگاهی مختل، بکلی خوابید. بچه بازی و لواط، بیش از پیش، اشاعه یافت، حتی بیشتر از تولید کارگاهی... رشد کرد! کار بجائی کشید که « علما! » قضات شرع و شریعت، که کوتاه پیشتر به ارتفاعات گریخته بودند... باز وزنه ای شدند، و به بعنوان تنها سخنگویان رسمی « رعایا! »؟! در امور غیر دیوانی، با کلی ارج و قرب شرعی... حرف آخر را می زدند. سوای وقفی خوری، نذر و نیازها... ملک داری سنتی، تازه با شغل شریف دلالی هم مانوس شده، هم از توپره می خوردند و هم از آخور. فراموش نکنیم، طبق اسناد،

در آستانه انقلاب همگانی مشروطه، کم نبودند از این
قبیل « علمای طاهر »! در ردیف تجار صاحب نام
کشور، که بدون مخالفت اصولی با خودکامگی سیاسی،
استبداد و استعمار، خواهان حق دخالت بیشتر و
مستقیم تر در امور دیوانی شده بودند...

انقلاب مشروطه

بنظر من: موافق با اصل تقدم ماده بر شعور، عین بر ذهن... مشروطه خواهی بازتاب طبیعی مناسبات تولیدی - خدماتی بسته ای بود که با پیشرفت علوم، کشاورزی و صنعت، مکانیسم ارزش آفرینی، رشد نیروهای زنده کار، مولد و متفکر، به تناسب نیازهای مصرفی، مادی و معنوی جامعه ایران در دوران معاصر میانه نداشت. یک رژیم خودکامه، سلطانی و ایلاتی، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! متکی بر وسائل کهن تولید، زمین و داس و بیل و گاو، جهل و حماقت و خرافات، که با اسم رمز « اسلام »! کارگران و زحمتکشان و پیشه وران، رنجبران شهری، زحمتکشان روستائی، ارزش آفرینان صبور کشور ما را می دوشید، تاریخ سازان مغرور ایران را می چابید، جنبش ترقی خواهی، میهن دوستی را خفه می کرد، حق و آزادی را می کوبید تا پا برجا بماند.

قاجاریسم مفلوک، به عنوان نماینده فنودالیسم، در آستانه فروپاشی خویش ماجراجویی در پیش گرفت، با ارتش نسبتاً مدرن تزاری درافتاد، از ترس جان نگران دارائی و اموال، مال و منال در سرزمین پایگاه، کلی باج داد، مناطق شمالی کشور ما را واگذار کرد،

زار و نزار، با میراث خواران استعمار کهن کنار آمد، با دول امپریالیستی اروپا لاسید - با « متمدن ها »! جام زد، خوابید، کلی وام با بهره های کلفت گرفت، پیمان بست، نظامی و سیاسی و تجاری، در یک کلام، ایران و ایرانی ها را فروخت تا لاشه اش را تکرار کند، از دور خارج نشود...

انقلاب مشروطه به عنوان دنباله منطقی شورش های « حروفیه و نقطویه و شیخیه ... »! دنباله تاریخی جنبش ضد استبدادی و ضد فئودالی کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران و تجار وطنی، غیر درباری... قیام « بابیه »! با مناسبات تولیدی، تقسیم کار جاری در جغرافیای ایران بستگی تام داشت. مثل تمام انقلابات همگانی اروپا در میانه سده هیجدهم و نوزدهم میلادی - طالب حق و آزادی و استقلال، قانون و قانونگذاری... ناشی از تضاد ثروت و فقر، مال مرده و کار زنده در بستر مالکیت خصوصی بود. در غیر اینصورت، تقابل شاه و گدا، ارباب و رعیت، مالک و زارع، خلع ید کنندگان و خلع ید شدگان، مبارزه مستمر کارفرما و کارگر... در یک کلام، انقلابات اجتماعی، خاصه انقلاب همگانی مشروطه، اصلا قابل فهم نیست...

تاریخ مکتوب گواهی می دهد که انقلاب مشروطه، تاثیر انقلابات همگانی اروپا، جنبش نسبتاً نیرومند کارگری در باکو و انقلاب ناموفق ۱۹۰۵ میلادی در روسیه تزاری، حتی تاثیر پیشرفت های علمی و فنی و صنعتی، تحولات اقتصادی و اجتماعی و خدماتی در جهان سرمایه داری، در انگلستان و فرانسه و آلمان... بجای خود محفوظ، ولی انقلاب همگانی مشروطه - که حکام وطنی و دول استعماری را غافلگیر کرد...؟! با پس رفت قهری اقتصاد طبیعی، عدم هماهنگی میان نیروی مولد و مناسبات کهن تولید، میان ساختارهای سنتی و نیازهای مصرفی جامعه ایران گره خورده بود...

برای گذار از فنودالیسم، مالکیت سلطانی، تقسیم کار درباری - ایلاتی و شیوه اربابی تولید، انقلاب همگانی مشروطه، سواى اهداف استراتژیک، یک وظیفه تاکتیکی و عاجل نیز داشت: می بایست، بدون ترس از یک شکست احتمالی، چون ترس در جنگ برادر مرگ است... قاجاریسم را بزیر می کشید، تکلیف استبداد، سلطنت موروثی « هزار فامیل »! تکلیف خودکامگی سیاسی در کشور را روشن می کرد. می بایست بدون وسواس، چون وسواس در انقلاب بدتر از هر خطاست، پیش از تشکیل مجلس موسسان،

تمام مال و منال، منقول و غیر منقول، دارائی و اموال شاه و توله ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، حکام محلی، ثروت صاحب منصبان ممتاز، کشوری و لشکری، میراث خوانین و علما را به سود ایران سازان، کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران صبور وطنی، بازیگران تاریخی اقتصاد پولی و تولید کالائی مصادره، با نظم فنودالی مستقر، دیوانسالاری فرسوده ایلاتی - اسلامی - ملوک الطوائفی، با قضات شرع، هرچه خشن تر بهتر... تسویه حساب می کرد.

در این ارتباط، مشروطه خواهان دلیر وطنی، میهن دوستان مغرور کشور، بموجب اسناد تاریخی، آذربایجانی ها و گیلانی ها و مازندرانی ها و قزوینی ها و تهرانی ها و اصفهانی ها و شیرازی ها و مشهدی ها و یزدی ها و کرمانی ها... گل کاشتند، افتخار آفریدند. نشان دادند که ایرانیان « هیروتی »؟! برای مقابله با قاجاریسم، مالکیت سلطانی، خودکامگی مطلق سیاسی، برای گذار انقلابی از فنودالیسم... هیچ فرقی با اروپائیان « جبروتی »؟! کارگران و زحمتکشان و پیشه وران انگلیسی و فرانسوی و آلمانی... در شرایط مشابه ندارند. زنده باد همبستگی رزمی ارزش آفرینان، تحرک و تعاون و دلاوری و جانبازی محروم شدگان، زنده باد لاوری خلق ها و ملت ها برای حق و آزادی،

جمهوری و استقلال... بگذار برج عاج نشینان متکبر،
خوب خورده ها، سوسیال - بزدلان ناب اندیش،
روشنفکران « دلسوز »! شرقی و غربی... از لای
پنجره خانه پدری، آبا و اجدادی... به دنیا بنگرند،
لفاظی کنند، کشک خود را بسابند. ما بارگه دادیم...

در چنین شرایطی بود که « تجدد خواهان »!
پیش از روشن شدن تکلیف جنگ جاری، تسویه حساب
انقلابی با استبداد - سلطنت موروثی « هزار فامیل »!
در پیکارهای دشوار کوچه و خیابان... انگار نه انگار،
تحت تاثیر شنیده ها از نتایج انقلابات همگانی اروپا،
در بحبوحه جنگ... نوعی مجلس قانونگذاری برپا
کردند تا برای حل و فصل سریع مسائل اساسی یک
جامعه خروشان و در حال گذار... تازه از راه مذاکره،
بحث و مناظره « مسالمت آمیز »!؟ چاره جوئی کنند.
و به همین علت بود که قانون اساسی « مشروطه »!
هم اسکلت نخستین، و هم متمم بعدی آن، تقلیدی،
برگردان فارسی قوانین رایج در برخی کشورهای
اروپائی از آب در آمد...! تا اینکه یک انقلاب کبیر،
انقلاب همگانی مشروطه، هنوز در سنگر، نیمه کاره،
از بستر تاریخی خود خارج شد، به کار دسته ای از
روشنفکران نسبتا آشنا با زبان فرانسه یا انگلیسی،
منتهی گشت! کوه موش زانید...

حسن نیت کسانی که متن « قانون اساسی و متمم » را تدوین کردند بجای خود. حتی بحث برسر مترقی بودن یا نبودن بند و تبصره های... مواد قانون اساسی مذکور هم نیست. این رشته سر دراز دارد. معذالک، برگردان فارسی اصطلاحات فرنگی که هر یک حاوی و حامل یک رابطه اجتماعی بودند... نه فقط با واقعیت های جامعه ایران انطباق نداشته و نیازهای مادی و معنوی بازیگران انقلاب همگانی مشروطه را منعکس نمی کردند...؟! حتی بدلیل عدم انتقال مناسبات اروپائی به کشور، منازعات غیر لازم و غیر قابل هضمی را باعث شد که بمرور مجلس را از حمایت توده انقلابی محروم کرد...

شاید به لحاظ منطقی (منطقی صوری) ایرادی به قانون اساسی سال ۱۳۲۴ هجری قمری وارد نباشد؟! یک تعبیر غلط انداز، که کلی جای حرف دارد. تمام مساله هم اینجاست. چرا؟ چون انقلاب مشروطه، این پیکار جمعی بزرگ، ضد استبدادی و ضد فنودالی، مادام که مواد « قانون اساسی » مورد بحث به فارسی برگردانده می شد... هنوز به حقوقی که می بایست بعدا جنبه قانونی پیدا می کرد دست نیافته بود...

ناگفته نماند، قوانین به خودی خود، لااقل در رابطه با موضوع مورد بحث فعلی ما، هیچ کاری از پیش نمی‌برند. چون نمی‌توان قانون و قانونگذاری را در ورای یک جامعه زنده، فضول و فعال و انقلابی فرض کرده و خودسرانه، با هر نیتی... برایش قانون اساسی نوشت؟! قانون و قانونگذاری دلخواهی نیست، این مقولات، در اصل، به مناسبات اقتصادی و اجتماعی مرسوم در این یا آن جامعه مفروضی باز می‌گردد که انسان‌ها، با تعلقات، منافع مختلف و متفاوت و متضاد، بازیگران واقعی و تاریخی‌آند...

این انقلاب همگانی مشروطه، مثل تمام انقلابات مشابه... مادام که هنوز سنگر به سنگر، در ایران و در آذربایجان بخصوص، کوچه به کوچه، محله به محله، خانه به خانه... می‌جنگید، نه می‌خواست و نه می‌توانست بفکر وضع قوانین باشد! درست برعکس، نهایت بی‌قانونی بود، نمی‌بایست، تا لحظه‌ای که علت حضور لازم‌اش - سلطنت موروئی « هزار فامیل »! پا برجا بود... تغییر روش می‌داد. چون در اینصورت، هیچ دلیل موجهی وجود نداشت که انقلاب مشروطه، پیش از غلبه بر فنودالیزم از قاعده و قاتون مدونی پیروی نماید؟! نتیجه چنین جنگی با ابتکارات نیروهای حاضر در سنگری به وسعت دارائی و املاک بالائیه‌ها،

شاه و توله ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، وسعت میراث حکام محلی، ثروت خوانین و علما بستگی تام داشت. شک و تردید، در شرایطی که توده انقلابی هنوز به تمام اهداف فوری و عاجل خود در برابر گروههای ممتاز، از هر قماش... نائل نیامده، نمی گویم حقه بازی، ساده لوحی، حماقت محض است. در این ارتباط، تاریخ سخت گیر است، ساده لوحان را نمی بخشد. در انقلاب مشروطه، مجلس قانونگذاری، نمونه بارز آن بود. آنهم زمانی که این انقلاب همگانی، برای مصادره دارائی و املاک، ثروت « هزار فامیل »! احتیاجی مبرم به نافرمانی، ابتکارات رزمی و غیر قانونی داشت...

گذار انقلابی از فنودالیسم... این ارزش را داشت تا پیکاری خشن، تمام عیار، جنگی بی رحمانه، شایسته چندین دهه جنایت، ترور و اختناق و سرکوب، شلاق و شکنجه و اعدام های مکرر... در تمام مناطق، همه جا، در سراسر فلات ایران براه افتد. می بایست، حتی از قتل فردی و قابل فهم حکام احمق محلی، مصادره دارائی خوانین و « علما »! که اینجا و آنجا، توسط فرودستان محل صورت می گرفت، دفاع می شد. در آخرین مرحله، حاصل این انقلاب بعنوان قانون اساسی مدون گشته و رسمیت عام پیدا می کرد...

جنگی از این دست، با حضور ارزش آفرینان، چون انقلاب اجتماعی، از هر قماش... یک جنگ است مثل تمام جنگ ها، استقلال ایران را تضمین می کرد، حامل دلیل مادی و معنوی برای دفاع از میهن ما بود. بدون شک، پیروزی مردم ایران در قبال قاجاریسم، سلطنت موروئی « هزار فامیل »! آرایش سنتی نیروها در منطقه را درهم می ریخت و باعث احیای جنبش کارگری - دهقانی در روسیه تزاری هم می گردید. شواهدی هست مبنی بر اینکه قاجاریسم قسر در رفت، سلطنت موروئی « هزار فامیل »! بیاری استعمار، تزاری و انگلیسی، باز از خطر جست، پا برجا ماند. استبداد صغیر (محمد علیشاه)، با دخالت تزاریسم، همدستی لردیسم، بازی را برد، بر خر مراد سوار شد. استبداد و استعمار، در غیاب یک جنبش ترقی خواهی، سر انقلاب را بریدند، استقلال ایران را بر باد دادند...

بعدها، کسانی از تبار « خوبان »! بیشرمانه، میهن دوستان، دلاوران انقلاب همگانی مشروطه، کارگران و زحمتکشان صبور و مغرور ایران، خاصه فدا کاری و جان بازی آذربایجان را « نا صواب »! جنگ خانه به خانه، تن به تن با قاجاریسم مفلوک، حکام و خوانین و علما را افراطی جلوه دادند...

شواهدی هست، مبنی براینکه مجلس قانونگذاری، نه فقط مطالبات بازیگران انقلاب همگانی مشروطه را، در آن دوران پر تلاطم، نمایندگی نمی کرد، که سهل است، حتی با اصلی ترین دشمنان انقلاب، پرسر اعتبار اصطلاحات « مشروطه و یا مشروعه »! در بهترین حالت، پرسر برگردان فارسی قوانین مدون فرانسه و بلژیک... چانه می زد؟! گیریم که تمام مواد و تبصره های این قوانین معتبر و مترقی بودند...

پس بیخود نبود، آنجا که قیام آذربایجان، نه لزوما نمایندگان پارلمانی آن... نیاز مبرمی به توسعه پیکار ضد استبدادی در سایر مناطق کشور داشت، گریزی که ستارها و باقرها، انقلاب زنده و فعال در سنگر، در انتظارش بود... در عمل، حمایت از مقاومت مسلحانه آذربایجان از حدود یک « همدردی لفظی »! و یا تلگراف و تلگرافخانه... فراتر نرفت. برعکس، بست نشینی و تحصن... در این یا آن « امامزاده »! این یا آن « سفارتخانه »! با ابتکار هر کسی... جای جنگ را گرفت، تا آذربایجان فدا شد، یک انقلاب کبیر، انقلاب همگانی مشروطه، با دعا و سلام و صلوات، بسمت آن دو « سید طاهر »؟! غلتید، خلع سلاح شد، از پا درآمد...

در عمل، چون انقلاب مشروطه از مصادره دارائی و املاک « هزار فامیل »! شاه و توله ها، مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، صاحب منصبان کشوری و لشکری، تسویه حساب کامل و تمام عیار با حکام محلی، اشراف و خوانین و علما... سر باز زد! سرنوشت غم انگیزی پیدا کرد، کارش به برگردان فارسی قوانین شهروندی اروپا کشید، برخلاف تعبیر خوش باوران وطنی، نیمه کاره ماند، وظائف تاریخی خود را برآورده نکرد و شکست خورد.

اروپای « متمدن »! میراث خواران استعمار کهن، ضمن همدستی آشکار و نهان با قاجاریسم، خریدن حکام و خوانین و علما، مستقیم و غیر مستقیم، از ابتدا تا انتها، در این بازی ریاکارانه، جنایت تهوع آور دست داشت. و همینکه آب ها از آسیاب افتاد، سرنوشت بورژوازی آلوده و حقیر و بزذل وطنی را، باب طبع انحصارات خودی، نفتی و تجاری، رقم زد، بند ناف این نوزاد « اخته و کور و ناقص العقل »! جانوری با تعلقات ایلاتی و استبدادی و « اسلامی »! را برای مدتی نا معلوم به ماتحت سلاطین مالی و امپریالیستی، اقتصاد باختری وصل کرد...

همین اقتصاد مقعدی - امپریالیستی بود که شخصیت بورژوازی بومی ایران را، که با زمین و زمین داری، دربار و خوانین و علما، با فرهنگ خودکامگی پیوندی فامیلی، خونی و باستانی داشت، پرورش داد و در نهایت، یک موجود بی لیاقت، حقیر و بزدل، خالی از ابتکار... به بار آورد که به هر عاملی توسل می جست تا از تغییر و دگرگونی، تحولات ساختاری بگریزد. و یا در شرایط « اضطراری »!

ضمن برپائی سنگرهای فرعی و تقابلی با ارتجاع بومی و بین المللی کنار می آمد تا جلوی ترقی خواهی، انقلاب را بگیرد، شتر مرغی که نه بار می برد و نه پرواز می کرد...

ترور و اختناق، زندان و شکنجه و اعدام، سرکوب عنصر ترقی خواهی و انقلاب، محصول عدم تحرک اقتصادی، عقب ماندگی کشاورزی و صنعت، مکانیسم ارزش آفرینی... خاصه عامل بازدارنده استعمار اجازه نداد تا بورژوازی وطنی ما خود را از تعلقات غریزی رها کرده و دریافت درستی از قوانین کور طبیعی و اقتصادی... چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان ها در دوران معاصر را پیدا کند. دلالتی که فرصت رشد پیدا نکرد!؟ از پرده داری دربار آغاز کرد و به در یوزگی رضایت داد...

عروج میرینج

کلی سند و مدرک، انواع گزارشات رسمی، خطرات و سفارشات محرمانه... وجود دارد مبنی بر اینکه عروج فرمایشی رضاخان - قزاق (میرینج) در دوران احمد شاه قاجار، طرح شوم امپراتوری فرتوت انگلیس، کودتای ننگین سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی برای استقرار نوعی « نظم نوین »! یک آرایش قزاقی - تروریستی، ملاکی - استعماری، بخاطر ترور و اختناق و سرکوب مخالفان استبداد، کشاورزان و صنعتگران، کارگران و پیشه وران وطنی، مهار شورش های پراکنده « رعایا »! خاصه انقلابیون مسلح در مناطق شمالی کشور، جنگلی ها در گیلان و مازندران و آذربایجان... در یک کلام، کنترل ایران جهت محاصره و اختناق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را - با اسم رمز « کمر بند بهداشتی »! دنبال می کرد، متوجه بلشویسم انقلابی و زیرک و نافذ، نخستین حکومت کارگری در همسایگی ایران ما بود. در این ارتباط، کافی است که همین اسناد و مدارک را، (شرح فوق) با کمی حوصله و دقت مرور کنیم. بشنوید از مورخان صاحب نام تاریخ معاصر ایران، خودی و غیر خودی:

الف - اوضاع سیاسی ایران در پایان سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۹ خورشیدی)، بسیار پیچیده بود، نهضت های آزادیبخش در نقاط مختلف (ایران) توسعه می یافت، قرارداد ۱۹۱۹ میلادی، از هر جهت مورد تهاجم قرار گرفته و انگلستان... از تصویب آن توسط مجلس ایران مایوس بود... در این هنگام دولت بریتانیا توانسته بود از فنلاند، کشورهای بالتیک، لهستان، رومانی و ترکیه تا مرز ایران رژیم های دیکتاتوری نظامی را تقویت کند یا روی کار بیاورد و به قول خودشان یک « کمر بند بهداشتی » پیرامون روسیه شوروی ایجاد کنند تا از نفوذ میکروب کمونیسم به اروپای غربی جلوگیری کرده باشند... قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله نیز که می بایست این دیوار را سد کند با مخالفت همه روبرو بود... بعد از استعفای وثوق الدوله کنترل اوضاع ایران از دست انگلیسی ها خارج شده و از تحولات اوضاع کشور ناراضی بودند. در آغاز سال ۱۹۲۰ میلادی تدارک کودتا را می دیدند تا حکومت نیرومندی نظم را برقرار کند. تاریخ ایران، از پیدایش تا انقراض سلسله پهلوی، دوران پهلوی، از دکتر علیرضا امینی، صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۷ خورشیدی

ب - روز دوم نوامبر ۱۹۲۰ میلادی که
افسران ارشد قزاق اطراف ژنرال آبرونساید، فرمانده
نیروهای انگلیس در ایران و کنل کاظم خان گرد آمده
بودند، کنل کاظم خان به عنوان مترجم از زبان ژنرال
آبرونساید... می گوید: ما می خواهیم به شما کمک
کرده افسران روسی که در استخدام دولت هستند، از
خدمت ایران خارج نمایم... به وسیله افسران انگلیسی
که به شما داده می شود تشکیلات نظامی ترتیب داده...
آسایش... نیرومندی شما را فراهم نمایم. تاریخ بیست
ساله ایران، حسین مکی، جلد اول، ص ۱۹۶

پ - بنا بر پیشنهاد ژنرال آبرون ساید، قرار بر
این شده بود که رضاخان میرپنج فرمانده و افسران
روسی را از بریگاد قزاق بیرون کرده و خود فرماندهی
لشکر قزاق گردد. انگلیسی ها قوای قزاق را مسلح و
آماده حمله به تهران و کودتا نمایند. مشروط بر اینکه
اولا قزاق ها... هنگام عبور از قزوین سربازان
انگلیسی را مورد حمله قرار ندهند... ثانيا کودتاجیان
پس از فتح تهران از برانداختن رژیم و خلع احمد شاه
که به نظر آنان باعث هرج و مرج و توسعه عقاید
کمونستی می شد، خودداری کنند. دنیس رایست،
انگلیسی ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی،
نشر امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی، صفحات
۲۰۸ - ۲۱۴

ت - پس از این توافق، انگلیسی ها شروع به تجهیز قزاق ها کردند و در ۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی (سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی) سپاهیان رضاخان در راس قوای ۲۵۰۰ نفری خود و در معیت سید ضیاء الدین عازم تهران گردید. انتشار خبر نزدیک شدن قوای قزاق به تهران احمد شاه و هیات وزیران را به شدت هراسان نمود. سپهدار فوراً تشکیل جلسه فوق العاده هیات وزراء را دستور داد... دولت ایران برای پی بردن به مقاصد آنها سردار همایون را مامور کرد که با مذاکره از ورود قزاق ها به تهران جلوگیری کند... رضاخان اظهار داشته قزاق ها مصمم اند در برابر بلشویک ها پایداری کنند و از این جهت وی اجازه نمی دهد که دولت بیکاره و بی کفایت فعلی بر سر کار بماند. قوای قزاق می خواهند یک سازمان اداری مجهز و آبرومندی تشکیل دهند و نسبت به شاه کاملاً وفادار خواهند بود... بامداد روز چهارم اسفند، همه شهر در دست قزاق ها بود... سپهدار به سفارت انگلیس پناهنده شد و پس از گرفتن تامین جانی از سفارت بیرون رفت. ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ دوم، تألیف علی اصغر شمیم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۶۱۰

ث - احمد شاه... سه روز بعد از کودتا در ۶ اسفند ۱۲۹۹ فرمان نخست وزیری سید ضیاء الدین را امضا کرد. رضاخان نیز با لقب سردار سپه به ریاست لشکر قزاق منصوب شد... انگلیسی ها توانستند از طریق کودتا منظور خود را که حفظ ایران تحت سلطه و نفوذشان بود عملی سازند... در سوم فروردین ۱۳۰۰ دولت جدید... به سفارت انگلیس الغای رسمی قرارداد ۱۹۱۹ را تقاضا نمود... بریتانیا آن را با اشتیاق پذیرفت. سید ضیاء... این خبر را... به اطلاع مردم رساند... و چراغانی برپا شد... خبر تخلیه ایران از قشون انگلیس را به اطلاع ملت رسانده و از خدمات قشون (اشغالگر) برای حفظ استقلال ایران قدردانی کرده و به افسران انگلیسی که در کودتا همکاری کرده بودند پاداش و نشان داد. تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد اول، صفحات ۳۰۵ - ۳۰۳

ج - دولت قوام... نیروی قزاق ایرانی را به سرکردگی رضاخان به گیلان گسیل... جنگلی ها را تار و مار... گیلان را به تصرف در آوردند... میرزا کوچک خان را... سر بردند... کمونیست ها بیرحمانه سرکوب گردیدند. تاریخ ایران، از زمان باستان تا امروز، تألیف پتروشفسکی و دیگران... ترجمه فارسی، کیخسرو کشاورزی، ص ۴۴۰

چ - دست نامرئی انگلیس پشت سرش بود...
خود او هم... (رضاخان) گه گاه در پیش بعضی
محارم، اذعان می کرد که او را انگلیسی ها آورده اند،
اما بعضی ها... با آنکه تصدیق می کردند که نامبرده با
« سیاست انگلیسی ها روی کار آمده »... سعی او را
در ایجاد امنیت و توسعه غرب گرائی که... تجدد
خوانده می شد در خور تائید تلقی کردند. روزگاران،
تاریخ ایران، از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، از دکتر
عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات سخن، چاپ
هشتم، ۱۳۸۷ خورشیدی، ص ۸۶۵

بقول میرزاده عشقی:

گمان مدار که آمد، سیاستی از نو،

همان سیاست دیرینه، ماست مالی شد

دیوان رضاخانی

سخن بر سر یک ماشین ترور و اختناق و سرکوب است، ارتجاعی و مشکوک، استبدادی و قانونگریز، استعماری و ایران ستیز، مامور ملاکیسم و مزدور امپریالیسم، مدیون سلطان قاجار و مفتون پادشاه انگلیس. رضاخان، قزاق میرپنج، از این قماش بود. اسناد و مدارک فوق الذکر گواهند. حیرت آور اینکه، نمایندگان پارلمانی بورژوازی وطنی، آشنا با سابقه ننگین «میرپنج»! با طرح استعماری امپراتوی انگلیس برای مهار ایران، انگار نه انگار - نگران نفوذ احتمالی بلشویسم، گواينکه حکومت شوروی، هنوز گرفتار ماجراجونی های دشمنان داخلی و خارجی، نه از روی دل سوزی و ترحم، بلکه به عنوان یک وظیفه در قبال خلق ها و ملت ها... قراردادهای تحمیلی - استعماری، امتیازات رژیم کهن را ملغی، و تمام دارائی و مستغلات تزاری در ایران را پس داده بود، با یک تیر دو نشان زد - ضمن تائید سعی رضاخان (با عنوان سردار سپه) در ایجاد امنیت...؟! حضور نیرومند امپراتوری انگلیس در ایران را هم به جان خرید، استعمار را برسمیت شناخت! به قرآن و شریعت پناه برد، با استبداد و (سردار سپه) کنار آمد، با استعمار و (امپراتوری انگلیس) مدارا کرد تا ساختار متداول خراب نشود، آب از آب تکان نخورد،

تغییری به سود کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران، کارگران و زحمتکشان وطنی، فرودستان شهری، رنجبران روستائی، بی‌حقوقان کشور... به سود اکثریت جمعیت ایران در آن دوران صورت نگیرد. بلشویسم پشت در بماند...

بیخود نبود که حضرات، نمایندگان پارلمانی بورژوازی « ملی »؟! در مناظرات مجلس، گرچه با کلی وسواس و نگرانی، استبداد نا رسیده رضا شاهی را خلاف قانون اساسی ارزیابی کردند... ولی به نحوی دوام سلطنت موروثی قاجاریان را با دیوان رضاخانی مورد استقبال قرار دادند! بطوریکه مصدق السلطنه، کاریکاتور امیر کبیر، به تاسی از مدرس، در آخرین نطق پارلمانی خود در آن دوران، پس از کلی ستایش و قدردانی از زحمات سردار سپه و توافق تمام عیارش با « دیوان رضاخانی »؟! که خود مصدق السلطنه هم در بنای آن سهیم بود... به گونه ای مشروط - آنهم نه نظام سلطنت موروثی متداول، بلکه تغییر پادشاه را نا موجه خواند... ! تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، از ملک الشعراى بهار، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی

تاریخ معاصر ایران گواهی می دهد که بورژوازی وطنی ما، نه مثل روبسپیر در انقلاب همگانی فرانسه، متکی بر ۳۰۰ هزار کارگر صنعتی، در جدال پرسرچگونگی ارزش آفرینی در قبال فنودالیسم و خودکامگی سیاسی... که درست برعکس، با تکیه بر این هر دو عامل داخلی و سازگاری با استعمار، ضمن تبعیت از استراتژی ارتجاعی پدر خوانده باختری و حمل خصومت هیستریک نسبت به بلشویسم و کمونیسم، در عمل، جدا از بازیگران تولید، سرنوشت غم انگیزی پیدا کرد، نه استقلال دولتی بدست آورد و نه کاری برای تحولات ساختاری در ایران انجام داد، تا اینکه سرانجام، گنج و رسوا، آویزان به بیضه پوک و مبارک « اسلام »! با تاریخ در افتاد و طرد شد، به انسان تاریخی، مولد و متفکر، دهن کجی کرد و به زیر عبای خمینی خزید...

ناگفته نماند، از آنجا که حذف کامل تزاریسیم، شریک استراتژیک حکام وطنی در شرایط اضطراری، دولت وقت ایران را از این منبع مالی محروم کرده، دیپلماسی فعال و حضور نسبتاً نیرومند دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در تصمیم گیری های بین المللی هم، یکه تازی لردیسم در منطقه را محدود، اجازه نمی داد، تازه راه برای ظهور نوع دیگری از « تجدد خواهی »!

که بسمت امپریالیسم تازه نفس آمریکا گرایش داشت، باز شد. سیاستی غلط انداز، که در دوران سلطان صاحبقران گل کرد، ابتکار میرزا تقی خان امیر کبیر، صدراعظم وقت بود - که بعد از سرکوب کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران و تجار خودی... بدنبال وزنه ثالشی می گشت تا از شدت رقابت روس و انگلیس در ایران بکاهد...

از قرار معلوم - مثل اینکه موج « نوظهور »! (گرایش آمریکائی فوق الذکر)، که پشت دیوان رضاخانی سنگر گرفته بود، احیای همین سیاست را در مد نظر داشت؟! ولی با این تفاوت اساسی، که دولت امیر کبیر - پس از آن کشتار، قتل عام بی حقوقان، سرکوب جنبش « بابیه »! به گسترش روابط جاری ایران با روسیه تزاری رضایت داد. حال آنکه ملاکین تازه به دوران رسیده، احیای سیاست مذکور را برای پرهیز از هرگونه ارتباطی با کمونیسیم « روسی »! آرزو می کردند. همین نفرت هیستریک بود که بعدها، دولت مصدق السلطنه را بر آن داشت، زمانی که سازش دول امپریالیستی برای محاصره اقتصادی ایران زندگی روزمره مردم را مختل کرده بود... تا ابتکار تعطیل صنایع نفت را بکار بندد؟! و بکار هم بست. گوا اینکه امکان درهم شکستن این محاصره اقتصادی،

با تغییر مرکز ثقل بازرگانی نفت ایران هم وجود داشت! ولی در عمل، این سیاست به ظاهر «رادیکال»! ابتکار دکتر مصدق، ایران را در تحریم بازرگانی غرب علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شریک کرد. یک ماجراجویی امپریالیستی که دولت قانونی مصدق السلطنه هیچ سهمی در تصمیم گیری آن نداشت...

تا اینکه بعدها، وقتی که آب ها از آسیاب افتاد و نوبت به انتقام گیری از حزب توده ایران و لجن مال کردن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسید، این مانور مضحک، مصدقی - امیر کبیری، بنام «منافع ملی ایران»؟! توجیه شد...! بگذریم از اینکه خود مصدق السلطنه، که تعصبی مذهبی و خشک نسبت به قانون اساسی مشروطه داشت، با وجود امکانات داخلی و خارجی، انگار نه انگار، هرگز جرعت نکرد تا دیوان رضاخانی، نظام شاهنشاهی را مورد سوال قرار دهد...

در مورد بیقوارگی غیر قابل انکار قانون اساسی مشروطه و عدم ارتباط آن با واقعیت های جامعه آن روزی ایران... صرفنظر از دستبردهای آشکار و نهان قاجاری - ایلاتی - ملوک الطوائفی،

درباری - رضاخانی، همین بس که بیش از ۷۰٪ در صد جمعیت ساکن در روستاهای کشور را، طبق اسناد، دست کم تا سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در بر نمی گرفت. ولی از شما چه پنهان که این تناقض قابل فهم تاریخی، تازه بعد از آن «اصلاحات ارضی»! که شرحش رفت، یعنی هنگامی بر طرف، یا حداقل رقیق تر از قبل شد؟! که شیوه سرمایه داری تولید، نه لفظی، یا در تئوری، که در عمل، مختل شده بود... مسئولیت این تاخیر هم متوجه خودکامی سیاسی، ترور و اختناق و سرکوب، پیگرد و توقیف و زندان، شلاق و شکنجه و اعدام ها، متوجه میرزا تقی خان امیر کبیر، خوانین و علماء، ملاکین و بورژوازی بومی، متوجه دیوان رضاخانی، رژیم کودتا، دربار منفور پهلوی است.

تا ابد نمی توان دروغ گفت و حقایق جاری و تاریخی را به سود مالکان و اربابان و سرمایه داران دستکاری کرد... چون دعوای قهری میان نیروهای فقر و ثروت، مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت خصوصی ربطی با مارکسیسم ندارد. این پراتیک سرمایه داری در دوران معاصر است که رهائی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار داده...

شارلاتانیسم « ملی »!

در اولین قسمت از این مبحث، تحلیل تئوریک، گفتیم که چطور آن ماجراجوی آمریکائی - انگلیسی، خیانت شاه - زاهدی - کاشائی، کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی به سقوط کابینه مصدق السلطنه منجر شد. همین امر، سوای نقش مترقی مصدق در نهضت ملی نفت... باعث شد که پس مانده شرکت سهامی « جبهه ملی »! فرصت دو باره ای برای تقلب بدست آورد. موفق شد، به سیاق ملکی و خامه ای و آل احمد... در فضای مسموم بعد از کودتا، بنام مصدق و نهضت ملی نفت؟! خود را به جنبش ترقی خواهی مردم ایران وصل کند. با نشخوار اراجیف سرلشگر تیمور بختیار (رمان پلیسی کتاب سیاه)، نشخوار جویده های مستنطق امنیتی - لاطائلات خررنگ کن سرهنگ زیبایی (سیر کمونیسم در ایران) در مورد « خیانت »! حزب توده ایران... خاصه در خارج از کشور، این هدف خاص را دنبال می کرد تا تعلقات طبقاتی - فامیلی مصدق السلطنه مکتوم بماند، سابقه و رابطه اش با دیوان رضاخانی لاپوشی گردد. در این ارتباط، خسرو شاکری، ضد کمونیست نستوه، خدا بیامرز سنگ تمام گذاشت - خلاف « باطن »! گاهی با نیم تنه مائو و زمانی با کلاه چه گوارا در ملاء عام ظاهر می شد...

تاثیر این شارلاتانیسم « ملی »! بعدها - بدنبال تحولات کلفت « دمکراتیک »؟! در رهبری حزب و دولت شوروی و به تبعیت از آن در کمیته مرکزی حزب توده ایران بسود نوعی « سوسیالیسم کارچاق کنی »! بقدری بود که فهم رویدادها، داخلی و خارجی، تشخیص علت توطئه امپریالیستی، ماجراجویی آمریکائی - انگلیسی، خیانت شاه - زاهدی - کاشانی، دلیل کودتای ننگین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی در قبال کابینه مصدق السلطنه، در قبال دولت قانونی ایران را برای مشتاقان دشوار کرد...

حال آنکه کابینه مصدق السلطنه، با یک ترکیب گل و گشاد، سوء ظن برانگیز، حتی برای خود مصدق و وزرای مورد اعتمادش، فاطمی و صدیقی و نریمان... در عمل، یکی از متزلزل ترین کابینه ها در آن دوران پر تلاطم بود و برای دفاع از منافع ملی و استقلال کشور شایستگی نداشت. و به همین دلیل هم، بخاطر پرهیز از ضایعات غیر لازم... باید بر کنار، ساقط می شد. در انقلاب و یا کودتائی امپریالیستی، یکی از این دو حالت...

یک دو راهی قهری و تاریخی: یا یک تسویه حساب تمام عیار با دیوان رضاخانی، دربار پهلوی، گذار انقلابی از مشروطه سلطنتی برای استقلال، حاکمیت ملی مردم ایران، یا تداوم دیوان رضاخانی، دربار پهلوی، مشروطه سلطنتی برای پذیرائی از استعمار. چگونگی سقوط دولت مصدق السلطنه، محافظ قانونی دیوان رضاخانی، دربار منفور پهلوی، مشروطه سلطنتی... عاملی بود که می بایست آینده نا معلوم ایران را رقم می زد...

فراموش نکنیم، اسناد و مدارک رسمی گواهند، که «متمدن ها»! یعنی دول امپریالیستی غربی، خاصه امپریالیسم آمریکا و انگلیس، با وجود تمام کارشکنی های گاه و بیگاه... نه فقط هیچ مخالفتی با مشروطه سلطنتی، بازمانده قاجاریسم کور و مطلوب مصدق السلطنه (شاه باید سلطنت کند نه حکومت)، مخالفتی با دیوان رضاخانی، سلطنت موروثی پهلوی، در دوران مورد بحث کنونی ما نداشتند، سهل است، حتی فراتر، شوم تر و ریاکارانه تر، موافقت مشروط خود را با کابینه مصدق السلطنه هم، که به هر حال، بخشی از نظم مستقر، رژیم کودتا، دربار پهلوی بود، انکار نمی کردند. نوعی «دوراندیشی و کیاست»! دیپلماسی کج دار و مریز، توام با حرکت لاک پشتی،

آهسته و پیوسته به سمت طعمه...؟! خام یا پخته،
زمینه چینی برای تعامل با کاشانی، بانده فدائیان اسلام،
با بقائی و شرکاء... بسیج اوباش، تعرض ناگهانی،
ماجرای نظامی مسلم برای مهار نهضت ملی نفت،
کنترل جنبش ترقی خواهی، مقابله با جنگ داخلی در
شرایط اضطراری...

اینکه گویا جامعه ایران برای چنین تحولی
آمادگی نداشته... بکلی بی معنی، حرف مفت است،
ناشی از سرخوردگی سیاسی مدعیان. ولی برعکس،
فقدان یک طرح انقلابی، مستقل از امکان شکست و
پیروزی محتمل بعدی آن... به صدقیست های
مصلحتی اجازه داد تا با یک تیر چند نشان بزنند:
اشاعه جهل و خرافات مذهبی برای شوروی ستیزی.
تجزیه نیروهای ملی، ضد استبدادی و ضد استعماری.
لجن مال کردن حزب توده ایران. توجیه وضع موجود،
دیوان رضاخانی، تطهیر شاه، سلطنت موروثی پهلوی.
گشودن راه های « قانونی »؟! برای عوامل خارجی،
توطئه گران، جاسوسان پنهان، آمریکائی و انگلیسی،
ماموران سیا و اینتلجنت سرویس جهت فعال کردن
کانوهای خرابکاری...

حتی در این شرایط هم خلع ید اشراف و خوانین، مصادره دارائی و اموال شاه، مزارع خالصه، املاک شاهپورها... مصادره ثروت مداحان درباری، خایه مالان بارگاهی، عالی رتبه ها، بلند پایه ها، صاحب منصبان، کشوری و لشکری... هنوز دیر نبود. می توانست سیاست تخفیف ۵ یا ۱۰٪ درصدی بهره مالکانه دولت قانونی مصدق السلطنه را جبران کرده و روستاهای کشور را تکان دهد، کشاورزان و دهقانان فقیر و میانه حال را برای تحقق اصلاحات ارضی به حرکت در آورد. گرچه بارها، خاصه در دوران صدارت امیر کبیر - گویا برای کوتاه کردن دست « اجانب »! امنیت نظم مستقر، عیاشی سلطان صاحبقران، قتل عام، به خاک و خون کشیده شدند... هنوز برای مقابله با اربابان و مباشران شریر آمادگی داشتند...

در غیر این صورت، نمی توان علت تخفیف بهره مالکانه ۵ یا ۱۰٪ درصدی کابینه مصدق السلطنه را توضیح داد. تردستی که نیست. ولی برای خلع ید اشراف و خوانین، مصادره میراث رضاخانی، دارائی و اموال توله ها... کابینه مصدق السلطنه، اینکاره نبود. به موجب اسناد، حتی خود دکتر مصدق اصلا با یک « انقلاب کمونیستی »؟! از این دست، یعنی اصلاحات ارضی به سود کشاورزان و دهقانان،

پیوند نهضت ملی نفت با مطالبات عاجل روستائیان،
قریب ۷۰٪ درصد جمعیت کشور، هیچ میانه نداشت.
نه می خواست و نه می توانست، با اشراف و خوانین،
دربار و درباریان... یعنی پس مانده مناسبات کهن
تسویه حساب کند، از حدود مشروطه سلطنتی خارج
شود و نشد...

یک چنین اقدام خطیری - تازه « غیر مجاز »!
حتی برای پیوند نهضت ملی نفت با مطالبات فوری و
عاجل کشاورزان و دهقانان فقیر و میانه حال وطنی،
توسعه و تکمیل پیکار ضد استعماری مردم ایران،
مقابله با دیوان رضاخانی، رژیم کودتا، دربار پهلوی،
گذار آگاهانه از مشروطه سلطنتی... را ایجاب می کرد،
و یا یک تسویه حساب انقلابی با توله های رضا شاه،
از شاه جعلق گرفته تا دولت قانونی مصدق السلطنه،
جنگ داخلی تمام عیار را در دستور کار قرار می داد.
انقلاب همگانی و یا کودتا. فراموش نکنیم که مصدق،
قسم خورده بود که به قانون اساسی وفا دار بماند،
سلطنت موروثی شاه خائن را برسمیت می شناخت،
اصلا ب فکر تسویه حساب با شاه و دربار پهلوی نبود،
هیچ چیزی بیشتر از مشروطه سلطنتی نمی خواست.
شاید به عنوان میراث فامیلی...

ولی برعکس، تدارک یک انقلاب همگانی، جنگ داخلی برای تسویه حساب با رژیم منحط پهلوی، برای گذار از مشروطه سلطنتی... وظیفه تاریخی حزب توده ایران بود که غفلت کرد، بیراهه رفت، دیر جنبید، یا اصلاً جنبید، بد فهمید، یا هیچ نفهمید... موفق به انجام آن نشد. این مترقی ترین و پیشرفته ترین سازمان سیاسی، نسبتاً نیرومند در دوران مورد بحث، مورد اعتماد کارگران و زحمتکشان و پیشه وران، فرودستان شهری، دهقانان فقیر و میانه حال کشور، محبوب در میان روشنفکران و میهن دوستان متعهد، در لحظه شرنوشت ساز، زمان تعرض، دچار تردید شد، گویا در انتظار پیام مصدق؟! مامور قانونی حفاظت از شاه و مشروطه سلطنتی... از انقلاب فاصله گرفت، نتوانست این مهم را برآورده کند... موضوع بحث تفصیلی و جداگانه ای است، در دست تهیه، که هنوز آن را به آخر نبرده ام...

همین تردید تند و نا موجه در آن لحظه تعرض بود که حزب توده ایران را فلج کرد، از کار انداخت. شاید حزب در یک انقلاب همگانی شکست می خورد؟! هیچ بعید نیست. ولی مصدق السلطنه را مجبور می کرد تا تکلیف خود را روشن کند. حتی فراتر از این، بورژوازی اشرافی و بزدل وطنی را وارد جنگی تن به

تن با کارگران و زحمتکشان و پیشه‌وران و میهن
دوستان بی غل و غش... می‌کرد به مراتب دشوارتر
از دوران صدارت امیر کبیر در قبال جنبش « بابیه »!
با شانس پیروزی کمتر برای حکام...

حزب توده ایران حق داشت تا از اختلافات
آشکار و نهان میان دولت و دربار به سود انقلاب و
انزوای دو طرف، اجزاء یک رژیم واحد، استفاده کند.
به جهنم که خرده پای سرخورده و مایوس « چپ »!
امثال ملکی و خامه‌ای و آل احمد... آنرا نمی‌پسندید.
تازه اگر مصدق چهره فرضی دیگری هم می‌داشت!؟
تنها در یک جنگ داخلی تمام عیار در قبال رژیم کودتا،
دربار منفور پهلوی، در قبال مشروطه سلطنتی بود که
می‌توانست خود را بروز دهد. وانگهی، این حق
کارگران و زحمتکشان ایران بود تا صمیمیت احتمالی
دوله‌ها و سلطنه‌ها... را آزمایش کنند.

ولی تاخیر یک انقلاب همگانی، به هر دلیل،
ترس یا تردید... در قبال مشروطه سلطنتی باعث شد
که اجرای تراژدی « ملی »! برای ساقط کردن دولت
قانونی ایران سرعت گرفت و با قربانی کردن دولت
متزلزل دکتر مصدق ملی‌گرایی سلطنتی را نجات داد.

حزب توده ایران، این مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین سازمان سیاسی، نه فقط در ایران، حتی در منطقه، خاور نزدیک و میانه... مورد اعتماد کارگران و زحمتکشان و پیشه‌وران، محبوب در میان جوانان و روشنفکران و میهن‌دوستان، غفلت کرد، دیر جنبید، گویا در انتظار پیام مصدق؟! محافظ مشروطه سلطنتی... از انقلاب فاصله گرفت، وظیفه تاریخی خود را انجام نداد. بدنبال توطئه مشترک آمریکا و انگلیس، خیانت شاه - زاهدی - کاشانی، کودتای ننگین ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ خورشیدی، تا حد نظاره‌گر ماجراها تنزل پیدا کرد، بدون جنگ، خلع سلاح شد، بازی را باخت، از صحنه فعالیت موثر سیاسی و اجتماعی در ایران بیرون رفت...

منابع دسترس

- ۱ - تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، پتروشفسکی و دیگران، ترجمه فارسی از کیخسرو کشاورزی.
- ۲ - تاریخ ایران، پس از اسلام (حسن پیرنیا)، بعد از اسلام (عباس اقبال آشتیانی)، دوران پهلوی (دکتر علیرضا امینی).
- ۳ - روزگاران، تاریخ ایران، از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، دکتر عبدالحسین زرین کوب.
- ۴ - تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، پتروشفسکی و دیگران، ترجمه کریم کشاورزی.
- ۵ - دولت های ایران... از سید ضیاء تا بختیار، مسعود بهنود.
- ۶ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، در دو جلد، ملک الشعراء بهار.
- ۷ - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی.
- ۸ - تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری.

- ۹ - شورش بر امتیازنامه رژی، تحلیل سیاسی، فریدون آدمیت.
- ۱۰ - شش سال از انقلاب مشروطیت ایران، احمد قاسمی.
- ۱۱ - تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری.
- ۱۲ - مکتوبات، میرزا فتحعلی آخوندزاده.
- ۱۳ - شرح باقر مومنی بر مکتوبات.
- ۱۴ - مذاکرات مجلس اول، غلام حسین میرزا صالح.
- ۱۵ - خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی، مکرری.
- ۱۶ - ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، احمد رناسی.
- ۱۷ - خواب آشفته نفت، محمد علی موحد.
- ۱۸ - تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد اول.
- ۱۹ - ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ دوم، تهران، علی اصغر شمیم، انتشارات علمی، ۱۳۷۰ خورشیدی.

- ۲۰ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی، اهتمام و مقدمه،
اسمائیل رائین.
- ۲۱ - سالنامه آماری کشور، مرکز آمار، سازمان
برنامه و بودجه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
- ۲۲ - در تاریکی هزاره ها، ایرج اسکندری.
- ۲۳ - اقتصاد سیاسی ایران، همایون کاتوزیان.
- ۲۴ - نقد اقتصاد سیاسی، آثار مارکس و انگلس،
نسخه آلمانی، مجلد ۲۳.